عفاف

نويسنده :‌ محمد رضا آشتيانى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

اهداء به همه دلدادگان عفاف، به همه كسانى كه مى‏خواهند با عفاف به محضر قدسى خالق مهربان، در عالم واپسين وارد شوند.

# طليعه

بدون شك در عصر ما كه نام آن را عصر برهنگى و آزادى جنسى گذارده‏اند و افراد غربزده، بى‏بندوبارى زنان را جزئى از آزادى او مى‏دانند سخن از حجاب و عفت و پاكدامنى گفتن براى اين دسته ناخوشايند و گاه افسانه‏اى است متعلّق به زمانهاى گذشته!

ولى مفاسد بى‏حد و حصر و مشكلات و گرفتاريهاى روزافزونى كه از اين آزاديهاى بى‏قيد و شرط به وجود آمده سبب شده كه تدريجا گوش شنوايى براى اين سخن پيدا شود.

البته در محيطهاى اسلامى و مذهبى مخصوصا در محيط ايران بعد از انقلاب جمهورى اسلامى بسيارى از مسائل حل شده، و به بسيارى از اين سؤالات عملاً پاسخ كافى و قانع كننده داده شده است ولى باز اهميّت موضوع عفت و پاكدامنى جامعه ايجاب مى‏كند كه اين مسأله بطور گسترده‏تر مورد بحث قرار گيرد.

مسأله اين است كه آيا زنان (با نهايت معذرت) بايد براى بهره‏كشى از طريق سمع و بصر و لمس در اختيار همه مردان باشند و يا بايد اين امور مخصوص همسرانشان گردد؟

بحث در اين است كه آيا زنان در يك مسابقه بى‏پايان در نشان دادن اندام خود و تحريك شهوات و هوسهاى آلوده مردان درگير باشند و يا بايد اين مسائل از محيط اجتماع برچيده شود، و به محيط خانواده و زندگى زناشوئى اختصاص يابد؟!!

اسلام طرفدار برنامه دوّم است و حجاب جزئى از اين برنامه محسوب مى‏شود در حالى كه غربيها و غرب‏زده‏ها هوسباز طرفدار برنامه اولند!

اسلام مى‏گويد كاميابيهاى جنسى اعم از آميزش و لذت گيريهاى سمعى و بصرى و لمسى مخصوص به همسران است و غير از آن گناه، و مايه آلودگى و ناپاكى جامعه مى‏باشد كه جمله (ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ ) در آيه ٣٠ سوره نور اشاره به آن است.

فلسفه عفت و پاكدامنى و فلسفه حجاب و پوشش اسمى چيز مكتوم و پنهانى نيست زيرا:

١] برهنگى زنان كه طبعا پيامدهايى همچون آرايش و عشوه‏گرى و امثال آن را همراه دارد مردان مخصوصا جوانان را در يك حال تحريك دائم قرار مى‏دهد تحريكى كه سبب كوبيدن اعصاب آنها و ايجاد هيجانهاى بيمارگونه عصبى و گاه سرچشمه امراض روانى مى‏گردد، مگر اعصاب انسان چقدر مى‏تواند بار هيجان را بر خود حمل كند مگر همه پزشكان روانى نمى‏گويند هيجان مستمر عامل بيمارى است.

مخصوص توجّه به اين نكته كه غريزه جنسى نيرومندترين و ريشه‏دارترين غريزه آدمى است و در طول تاريخ سرچشمه حوادث مرگبار و جنايات هولناكى شده، تا آنجا كه گفته‏اند هيچ حادثه مهمى را پيدا نمى‏كنيد مگر اينكه پاى زنى در آن در ميان است.

آيا دامن زدن مستمر از طريق برهنگى به اين غريزه و شعله‏ور ساختن آن بازى با آتش نيست؟ آيا اين كار عاقلانه‏اى است!

اسلام مى‏خواهد مردان و زنان مسلمان روحى آرام و اعصابى سالم و چشم و گوشى پاك داشته باشند، و اين يكى از فلسفه‏هاى حجاب است.

٢] آمارهاى قطعى و مستند نشان مى‏دهد كه با افزايش آزاديهاى افسار گسيخته در جهان آمار طلاق و از هم گسيختگى زندگى زناشوئى در دنيا و در ايران خودمان بطور مداوم بالا رفته است چرا كه «هر چه ديده بيند دل كند ياد» و هر چه «دل» در اينجا يعنى هوسهاى سركشى بخواهد به هر قيمتى باشد به دنبال آن مى‏رود، و به اين ترتيب هر روز دل به دلبرى مى‏بندد و با ديگرى وداع مى‏گويد.

در محيطى كه حجاب است و عفت و پاكدامنى دو همسر تعلق به يكديگر دارند، و احساسات و عشقشان مخصوص يكديگر است ولى در «بازار آزاد برهنگى و عريانى» كه عملاً زنان به صورت كالا مشتركى (لااقل در مرحله غير آميزش جنسى) در آمده‏اند ديگر قداست پيمان زناشوئى مفهومى نمى‏تواند داشته باشد و خانواده‏ها همچون تار عنكبوت از هم پاشيده مى‏شوند. و كودكانى بى‏سرپرست مى‏مانند.

٣] گسترش دامنه فحشاء و افزايش فرزندان نامشروع، از دردناكترين پيامدهاى بى‏عفتى و بى‏حجابى است كه فكر مى‏كنيم نيازى به ارقام و آمار ندارد و دلائل آن مخصوص در جوامع غربى كاملاً نمايان است آنقدر عيان است كه حاجتى به بيان ندارد.

نمى‏گوئيم عامل اصلى فحشاء و فرزندان نامشروع منحصرا بى‏حجابى است، نمى‏گوئيم مسائل استعمار و مسائل سياسى مخرّب در آن مؤثر نيست بلكه مى‏گوئيم يكى از عوامل مؤثر آن مسأله بدحجابى و بد بيرون آمدن است.

هنگامى كه مى‏شنويم در انگلستان، در هر سال ـ طبق آمار ـ پانصد هزار نوزاد نامشروع به دنيا مى‏آيد، و هنگامى كه مى‏شنويم جمعى از دانشمندان انگليس در اين رابطه به مقامات آن كشور اعلام خطر كرده‏اند، ـ نه بخاطر مسائل اخلاقى و مذهبى ـ بلكه به خاطر خطراتى كه فرزندان نامشروع براى امنيت جامعه به وجود آورده‏اند به گونه‏اى كه در بسيارى از پرونده‏هاى جنائى پاى آنها در ميان است به اهميّت اين مسأله كاملاً پى مى‏بريم كه مسأله گسترش فحشاء حتى براى آنها كه هيچ اهميتى براى مذهب و برنامه‏هاى اخلاقى قائل نيستند فاجعه‏آفرين است و لذا بايد بهوش بود و دستهاى خائنى كه به بى‏عفتى جامعه دامن مى‏زند شناخت و جلوى آنرا گرفت.

٤] مسأله «ابتذال زنها» و سقوط «شخصيّت او» در اين ميان نيز حائز اهميّت است كه نيازى به ارقام و آمار ندارد و زن در چنين جامعه‏اى تا سرحد يك كالا و عروسك سقوط مى‏كند و ارزشهاى والاى انسانى او به كلى به دست فراموشى سپرده مى‏شود و تنها افتخار او جوانى و زيبائى و خودنمائيش مى‏شود.

و به اين ترتيب او وسيله كامجوئى عده‏اى ديوصفت مى‏گردد. اميد است جامعه ما كتاب عفاف را بخوانند و براى نجات خانواده‏هاى خود بكوشند و مراقب باشيم دستهاى آلوده دشمن و افكار مسخ شده غرب زده‏ها در ما و خانواده‏هاى ما اثر نگذارند سعى و تلاش فراوان شده است، اين مجموعه حاضر كه با همكارى يكى از دانشجويان مقطع كارشناسى ارشد دانشگاه آزاد اسلامى اراك سركار خانم زهرا اشرفى ضامنجانى تنظيم يافته است در جهت «پربار كردن» اوقات شما باشد، نه در جهت «پر كردن» اوقات.

محمد رضا آشتيانى: قم ٣ رجب ١٤٢٢ ه . ق

سالروز شهادت امام هادى عليه‌السلام

# فصل اول : پاكدامنى و اهميّت آن از ديدگاه اسلام

پاكدامنى يكى از خلقيات پسنديده و صفات عاليه انسانى است. ملكه عفت، آدمى را در اعمال تمايلات جنسى تعديل مى‏كند و انسان را از پليدى‏هاى غريزه جنسى مصون نگاه مى‏دارد.

اثر اين سجيه اخلاقى، نظارت بر غريزه تمايل جنسى است، در مواردى كه غريزه جنسى قصد سركشى و طغيان دارد و آدمى را به تندروى و تجاوز امر مى‏نمايد، ملكه عفت، مانند سد محكمى، در برابرش ايستاده و از تجاوز و گناهكارى آن جلوگيرى مى‏نمايد، و در نتيجه آدمى را از پليدى اخلاقى و سقوط حتمى محافظت مى‏كند. كسانى كه از خوى پسنديده پاكدامنى بى‏بهره‏اند و از اين سجيه انسانى محرومند همواره در معرض سقوط اخلاقى و خطرات ناشى از آن هستند، اگر پيش آمدهاى زندگى، آنان را به پرتگاه غريزه جنسى و اعمال منافى با عفت سوق دهد، بعيد است بتوانند خود را حفظ كنند و از عوارض شوم و بدبختى‏هاى آن مصون بمانند. از نظر دين اسلام نيز اين صفت پسنديده از برترين فضايل مى‏باشد. در حديثى از امام على عليه‌السلام آمده است «عَلَيْكَ بِالْعِفافِ فِإنَّهُ أفْضَلُ شِيَمِ الاْءَشْرافِ (١)» «بر تو باد عفت ورزيدن كه آن برترين شيوه‏هاى مردم با شرافت است».

از سوى ديگر غريزه جنسى يكى از نيرومندترين غرايز انسان است. ناكامى‏ها و شكست‏هايى كه از اين راه، نصيب بشر مى‏گردد، تمايلات سركوفته و خواهش‏هاى واپس‏زده شده اين غريزه كه در ضمير باطن پنهان مى‏شود مى‏تواند در روان آدمى عقده‏هاى عظيمى به وجود آورد و منشأ فسادها و بدبختى‏ها و خيانت‏ها و جنايت‏ها و قتل‏ها و غارت‏ها شده و گاهى باعث بيمارى روحى يا ديوانگى گردد و باتوجّه به اينكه پاكدامنى عامل تعديل اين غريزه است اهميّت آن روشن مى‏شود. پاكدامنى يكى از صفات پسنديده اخلاقى است كه دين اسلام براى آن اهميّت زيادى قائل است و به عنوان يك ارزش در جوامع اسلامى مطرح است.

اهميّت پاكدامنى به اندازه‏اى است كه امام على عليه‌السلام معتقد است كه پاداش كسى كه در راه خدا شهيد مى‏شود از فرد پاكدامن بيشتر نيست. در حديثى از ايشان آمده است: «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللّه‏ِ بِأعْظَمَ أجْراً مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ: لَكَادَ الْعَفِيفُ أنْ يَكُونَ مَلِكاً مِن الْمَلائِكَةِ (٢)» «پيكارگرى كه در راه خدا شهيد مى‏شود اجرش بيشتر از كسى كه قدرت گناه دارد و چشم مى‏پوشد نيست. عفيف (پاكدامن) نزديك است فرشته‏اى باشد از فرشتگان».

در اين بخش قبل از بيان اهميّت پاكدامنى، واژه عفت در قرآن كريم مورد بررسى قرار مى‏گيرد و سپس پاكدامنى از نظر علم اخلاق بررسى مى‏شود و بعد از آن اهميّت پاكدامنى بيان مى‏گردد.

## واژه عفت در قرآن

واژه عفت در قرآن مجيد به كار نرفته است. لكن مشتقات اين واژه چهار بار در قرآن مجيد آمده است. يك بار از مصدر «تعفّف» و سه بار از مصدر «استعفاف» (٣). البته در رابطه با موضوع پاكدامنى، علاوه بر اين موارد آيات ديگرى نيز آمده است (٤).

«تعفّف» به معنى كوشش و مبالغه در نگهدارى عفت نفس، پاكدامنى، پرهيزكارى، خوددارى كردن، حفظ نفس از به جا آوردن اعمال بد و اموال حرام و اخلاق ناپسند است (٥). خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايد: (لِلْفُقَراء الَّذِينَ أحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللّه‏ِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الاْءَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أغْنِياءٌ مِنَ التَّعَفُّفِ) (٦). صدقات مخصوص فقيرانى است كه در راه خدا ناتوان و بيچاره‏اند و توانايى آنكه كارى پيش گيرند ندارند واز فرط عفاف چنان اموالشان به مردم مشتبه مى‏شود كه هر كس از حال آنها آگاه نباشد پندارد او غنى است و بى نياز...». عفاف و تعفف يعنى: خوددارى از حرام و سؤال از مردم (٧)، يعنى خوددارى نفس از انجام محرمات و از سؤال و تقاضا كردن از مردم (٨). و در اين آيه معنى دوم مراد است. از امام باقر عليه‌السلام چنين نقل شده است كه اين آيه درباره اصحاب «صُفّه» نازل شده است. اصحاب در حدود چهارصد نفر از مسلمانان مكه و اطراف مدينه بودند كه نه خانه‏اى در مدينه داشتند و نه خويشاوندانى كه به منزل آنها بروند از اين جهت در مسجد پيامبر مسكن گزيدند و آمادگى خود را براى شركت در ميدان‏هاى جهاد اعلام داشته بودند.

ولى چون اقامت آنها در مسجد با شئون مسجد سازگار نبود دستور داده شد به صُفّة (سكوى بزرگ و وسيع) كه در بيرون مسجد قرار داشت منتقل شوند، آيه فوق نازل شد و به مردم دستور داد كه به اين دسته از برادران خود از كمك‏هاى ممكن مضايقه نكنند آنها هم چنين كردند (٩).

«ابن جرير طبرى» درباره اصحاب صُفّه مى‏گويد (١٠): «مردمانى بودند درويش و از دنيا چيزى نداشتند و نيز از مردمان هيچ نخواستندى به اصرار. و اگر كسى در حق ايشان شفقتى بردى، و مراعاتى كردى، رد نكردندى، و بدان قانع و خرسند بودندى و روزگارى به سر بردندى به طاعت و عبادت و قرآن خواندن و تحصيل علم، و شكر آن مى‏گزاردندى و سيمايى سخت خوب و روشن و نيكو داشتندى، جماعتى بدين صفت و سيرت بودند». بعضى از مفسّران تصريح كرده‏اند كه آنها پاسداران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و محافظان او بوده‏اند (١١).

از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه «إنَّ اللّه‏ يَبْغُضُ الْمُخْلِفَ» «همانا كسى كه با اصرار چيزى را از مردم بخواهد مورد غضب خداوند است (١٢)». «استعفاف»، اصل در معنى آن امتناع و ترك است و استعفاف طلب عفاف است كه خود را از حرام و چيزهاى ناروا و خواسته‏هاى پست جهانى و آنچه ناپسند است باز دارد. گفته شده: استعفاف طلب عفاف است و آن خوددارى از حرام و سؤال كردن از مردم است (١٣).

استعفاف گاه موردش دست باز داشتن و خوددارى از تصرف در مال ديگران است. مانند اينكه دامن خود را از صرف مال يتيم نگه دارد.خداوند در قرآن كريم مى‏فرمايد: (... وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيراً فَلْيَأكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ...) (١٤). «... و هر كسى از اولياى يتيم دارا است به كلى از هر تصرف در مال يتيم به نفع خويش خوددارى كند و هركه فقير است در مقابل نگهبانى او از مال يتيم بقدر متعارف ارتزاق كند...».

در اينجا خطاب به كسانى است كه به عنوان ولى و قيم و سرپرست براى يتيم معيّن شده‏اند. از وظايف آنان است كه در مال يتيم اسراف نكنند. يعنى بدون استحقاق و احتياج دست تعدّى به مال يتيم درازنكنند. اما اگر ولى طفل فقير باشد و ناچار براى تأمين زندگى يا بايد دنبال كسب برود يا اينكه امر يتيم را سرپرستى نمايد، در اين صورت مانعى ندارد كه به اندازه مخارج ضرورى خود از مال يتيم برداشت كند. و اين برداشت در واقع به عنوان كارمزد در مقابل عملش مى‏باشد. و البته در اين مورد هم رعايت عدالت لازم است و بايد بر طبق معروف رفتار كرد (١٥).

در «تفسير عياشى» در ذيل اين آيه از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند: «فقير كسى است كه ممر معاشى نداشته باشد، و چنين كسى مى‏تواند به مقدار متعارف از اموال يتيم ارتزاق كند، و اين در صورتى است كه فعاليّت خود را نيز در طريق مصالح آن يتيم به كار انداخته باشد، و در عين حال اگر بودجه مال يتيم ضعيف است، نبايد از آن برداشت كند (١٦)». «استعفاف» گاه به معنى قدرت جلوگيرى از شهوات نفسانيه و غريزه جنسى است كه بواسطه رياضت، شهوت را قمع و سركوب كند (١٧). مانند: (وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتّى يُغْنِيهِمُ اللّه‏ُ مِن فَضْلِهِ...)«و آنان كه وسيله نكاح نيابند بايد عفّت نفس پيشه كنند تا خدا آنها را به لطف خود بى‏نياز گرداند ... (١٨)». در حديثى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است: «يَا مَعْشَرَ الشَّبابِ مَنِ اسْتَطاعَ الْباءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإنَّهُ أغَضُّ لِلْبَصَرِ، وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإنَّهُ لَهُ وِجاءٌ». «اى گروه جوانان هر كه از شما قدرت بر نكاح داشته باشد بايد كه ازدواج كند، كه ازدواج بهترين چيزى است كه چشم را از نامحرم بپوشد و فرج را از آن نگه دارد و هر كه توانايى نكاح نداشته باشد پس بر او است روزه گرفتن كه آن كسر باه مى‏كند (١٩)». معنى ديگر «استعفاف» درباره زنان يائسه است كه اگر به پوشاندن خويش از نظر نامحرم طلب عفت و پاكدامنى كنند بر ايشان بهتر است. خداوند در قرآن كريم مى‏فرمايد:

(... وَأنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللّه‏ُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (٢٠). واگر باز هم عفت و تقوى بيشتر گزيدند بر آنان بهتر است و خدا به سخنان خلق شنوا و آگاه است».

يعنى زنانى كه يائسه باشند و اميد ندارند كه مردى طالب ازدواج با آنها باشد و رغبت به نزديكى با ايشان كند، گناهى بر ايشان نيست كه جامه ظاهرى خود را كه چادر است بنهند، در صورتى كه زينت خود را آشكار نكنند. و اگر باز هم عفت بورزند و چادر سركنند بهتر است و خدا شنواست گفتار آنان را با مردان و دانا به مقصود باطنى ايشان (٢١).

از آنجا كه اين تحقيق در نظر دارد كه موضوع پاكدامنى را از ديدگاه قرآن و روايات مورد بررسى قرار دهد، پس تنها دو معنى اخير با موضوع مرتبط مى‏باشند كه هر دو مورد نيز در سوره مباركه «نور» آمده است. اين سوره را مى‏توان سوره پاكدامنى و عفت و مبارزه با آلودگى جنسى داشت. چرا كه قسمت عمده دستوراتش بر محور پاكسازى اجتماع از طرق مختلف از آلودگيهاى جنسى دور مى‏زند (٢٢). در بخشهاى بعدى به تناسب موضوع، پيرامون آيات مربوطه مفصلاً بحث خواهد شد.

## اهميّت پاكدامنى

همانطور كه قبلاً اشاره شد پاكدامنى از نظر قرآن و روايات از اهميّت ويژه‏اى برخوردار است. براى روشن شدن اين موضوع در اين قسمت از تحقيق به برخى از آيات و رواياتى كه در اين زمينه آمده اشاره مى‏گردد. اين قسمت شامل اين مباحث است : پاكدامنى از صفات برجسته مؤمنين، پاكدامنى برترين عبادتها، پاكدامنى يك شرط مهم در انتخاب همسر، پاكدامنى عامل حفظ سلامت جامعه و فضيلت افراد پاكدامن. حال به شرح هر يك از موارد مذكور پرداخته خواهد شد:

## ١ - پاكدامنى از صفات برجسته مؤمنين

آيات آغازين سوره مؤمنون ويژگيهاى مؤمنان را در عباراتى كوتاه، زنده و پرمحتوا تشريح مى‏كند. خداوند متعال در اين سوره يكى از ويژگيهاى مؤمنين را مسئله پاكدامنى و عفت بطور كامل، و پرهيز از هر گونه آلودگى جنسى قرار داده، چنين مى‏گويد: (وَالَّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ) (٢٣) «و آنها كه دامان خود را از آلودگى به بى‏عفتى حفظ مى‏كنند».

«علامه طباطبائى» در تفسير اين آيه چنين فرموده‏اند: «كلمه فروج جمع فرج است كه بطوريكه گفته‏اند: عورت از زن و مرد است. كه مردم از بردن نام آنها شرم مى‏كنند و حفظ فروج كنايه از اجتناب از مواقعه نامشروع است. از قبيل زنا و لواط و يا جمع شدن با حيوانات و امثال آن (٢٤)».

يكى ديگر از مفسران معتقد است كه (٢٥)، و اين آيه پاكى روح و خانواده و جامعه است و نگهدارى نفس و خانواده و اجتماع از رواج بى‏حساب شهوات در آن و از فساد خانواده و انساب است. و اجتماعى كه شهوات بى‏حساب در آن شايع شود، جامعه‏اى فاسد است. زيرا در آن امنيتى براى خانه و حرمتى براى خانواده نيست. و چون خانواده اولين واحد در بناء جامعه است، بايد در آن امنيت و استقرار و پاكى برقرار باشد و زن و مرد هر دو با اطمينان از يكديگر در آن زندگى كنند. در آيه بعد مى‏فرمايد: (إلاّ عَلى أزْواجِهِمْ أوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ) (٢٦) «تنها آميزش جنسى با همسران و كنيزانشان دارند كه در بهره‏گيرى از آنها ملامت نمى‏شوند».

اين جمله استثناء از حفظ فروج است، و ازواج به معناى زنان حلال، و (مَا مَلَكَتْ أيْمَانُهُم) به معناى كنيزان مملوك است كه مواقعه با زنان خود يا كنيزان مملوك ملامت ندارند (٢٧). آرى مؤمنين كسانى هستند كه فروج خود را در جميع احوال حفظ مى‏كنند مگر در حال ازدواج يا در مورد كنيزان و آنها در اين حال مورد سرزنش قرار نمى‏گيرند مراد از آن وصف ستايش آنان به نهايت پاكدامنى و روگردانى آنان از شهوات است (٢٨).

تعبير به «همسران دائم و موقت هر دو مى‏شوند، در حديثى آمده است: عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه عليه‌السلام قال: قال: اميرالمؤمنين عليه‌السلام «تَحِلُّ الفُرُوجُ بِثَلاثَةِ وُجُوهٍ: نِكاحٌ بِمِيراثٍ، وَ نِكاحٌ بِلا مِيراثٍ، وَ نِكاحٌ بِمُلْكِ يَمِينٍ (٢٩)». جعفر بن محمد از پدرش از آباء گراميش عليه‌السلام روايت كرده كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: «فرج‏ها به يكى از سه طريق حلال مى‏شوند، يكى نكاح به ميراث و يكى نكاح بدون ميراث و نكاح به ملك يمين». و در كافى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه كسى گفت از امام در مورد متعه پرسيدم، فرمود: «حلال است ولى زنهار كه صيغه مكن مگر زن عفيف را كه خداى عزوجل مى‏فرمايد: (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِم حافِظُونَ)«پس فرج خود را در جايى كه ايمن نيستى مگذار (٣٠)». در اين حديث معناى حفظ به حدى تعميم داده شده كه شامل ترك ازدواج با غير عفيفه هم شده است. و در اين دو روايت متعه را نكاح و ازدواج خوانده است و از نظر روايات بى‏شمارى مطلب همين طور است و مبناى فقه امامان اهل بيت عليهم‌السلام هم بر اين است. بعضى مفسران اهل سنت در اينجا گرفتار اشتباهى شده‏اند و خواسته‏اند از اين آيه شاهدى براى نفى ازدواج موقت بياورند. و بگويند آن هم در حكم زنا است! «سيوطى» مى‏نويسد: عن القاسم بن محمد انه سئل عن المتعة فقال: إنِّي لاَءَرى تحريمَها فى القرآن ثمَّ تَلا (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إلاّ عَلى أزْواجِهِمْ أوْ ما مَلَكَت أيْمانُهُم) (٣١). از قاسم بن محمد درباره متعه سؤال شد و او گفت: همانا من تحريم آن را در قرآن مى‏بينم و سپس اين آيه را تلاوت كرد: (وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إلاّ عَلى أزْواجِهِمْ أوْ ما مَلَكَت أيْمانُهُم). «فخر رازى» معتقد است كه (٣٢)، اين آيه دلالت بر تحريم متعه مى‏كند بر اساس آنچه كه از قاسم بن محمد روايت شده، و متعه زوجيت نيست زيرا كه زوجين در آن از يكديگر ارث نمى‏برند.

اما با توجّه به اين حقيقت كه «ازدواج موقت» (متعه) به طور مسلم در زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله حلال بوده است و احدى از مسلمانان آن را انكار نمى‏كنند، منتها بعضى مى‏گويند در آغاز اسلام بوده و بسيارى از صحابه نيز به آن عمل كرده‏اند سپس نسخ شده و بعضى مى‏گويند: عمر بن خطاب از آن جلوگيرى به عمل آورد. با توجّه به اين واقعيتها مفهوم سخن اين دسته از دانشمندان اهل اين خواهد بود كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ـ العياذ باللّه‏ ـ زنا را حداقل براى مدتى ـ مجاز شمرده است، و اين غير ممكن است.

برخى از مفسرين اهل سنت با اين نظر مخالف هستند، «زمخشرى» معتقد است كه (٣٣): اين آيه دليل بر تحريم ازدواج موقت نيست، زيرا ازدواج موقت هم يكى از انواع ازدواج است هنگامى كه نكاح صحيح باشد.

از آنجا كه غريزه جنسى سركش‏ترين غرائز انسان است و خويشتن‏دارى در برابر آن نياز به تقوى و پرهيزگارى فراوان و ايمان قوى و نيرومند دارد. در آيه بعد بار ديگر روى همين مسئله تأكيد كرده و مى‏گويد: (فَمَنِ ابْتَغى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْعادُونَ) «هر كس غير اين طريق را (جهت بهره‏گيرى جنسى) طلب كند تجاوزگر است».

«علامه طباطبائى» در ذيل اين آيه مى‏گويند:

«اين تفريع است بر مطالب قبل يعنى، مستثنا و مستثنا منه. و معنايش اين است كه وقتى مقتضاى ايمان اين شد كه به كلى فروج خود را حفظ كنند، مگر تنها از دو طايفه از زنان، پس هر كس با غير اين دو طايفه مساس و ارتباط پيدا كند، متجاوز از حدود خدا شناخته مى‏شود، حدودى كه خدايتعالى براى مؤمنين قرار داده (٣٤)».

مفسر ديگرى اين آيه را دليل بر تحريم استمناء دانسته و مى‏گويد: «پس هر كه جويد مباشرت غير زنان و كنيزان خود، كاملند در ستمكارى با ايشان و درگذرندگانند از حلال به حرام و آنكه استمناء به يد كند هم از اين قبيل است (٣٥)». در سوره مباركه «معارج» نيز به برخى از اوصاف مؤمنين اشاره شده است. در آيات بيست و نهم تا سى و يكم اين سوره همين آيات آمده و از پاكدامنى به عنوان يكى از صفات برجسته مؤمنين ياد شده است (٣٦). آرى، اسلام طرح جامعه‏اى مى‏ريزد كه هم به غرايز فطرى در آن پاسخ داده مى‏شود و هم آلوده فحشاء و فساد جنسى و مفاسد ناشى از آن نيست. در آنجا ذكر يك نكته ضرورى است و آن اينكه حلال بودن كنيزان (زنان برده) مشروط بر شرايط متعددى است كه در كتب فقهى آمده و چنان نيست كه هر كنيزى به صاحب آن حلال باشد و در واقع در بسيارى از جهات و شرايط، همان شرايط همسران را دارد، هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن منتفى است.

در آيه سى و پنجم سوره مباركه «احزاب» كه به اوصاف اعتقادى و اخلاقى و عملى مؤمنين اشاره مى‏كند، پاكدامنى را يكى از اين اوصاف مى‏داند، آنجا كه مى‏فرمايد: (وَالْحافِظِينَ فُرُوجَهُم وَ الحافِظاتِ ...) «.. و مردانى كه دامان خود را از آلودگى به بى عفتى حفظ مى‏كنند و زنانى كه عفيف و پاكند ...».

با توجّه به آيات فوق و تفسير اين آيات، اين موضوع روشن مى‏شود كه يكى از صفات برجسته مردان و زنان مؤمن، پاكدامنى و پرهيز از آلوده شدن به انحرافات جنسى در جميع احوال مى‏باشد.

## ٢ - پاكدامنى برترين عبادتها

در احاديث نقل شده از معصومين عليهم‌السلام از پاكدامنى به عنوان برترين عبادتها ياد شده است. اين موضوع با بيانات گوناگون و در منابع متعددى آمده است كه در اين بخش به برخى از آنها اشاره مى‏شود.

عَنْ أبِي عَبْدِ اللّه‏ صلى‌الله‌عليه‌وآله كَانَ أمِيرُ المُؤمِنِينَ عليه‌السلام يَقُولُ: «أفْضَلُ العِبادَةِ العِفافُ (٣٧)».

به روايت امام صادق عليه‌السلام اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى‏فرمود: «برترين عبادت پاكدامنى است». گفته شده (٣٨) ممكن است حمل عفاف در اينجا شامل ترك جميع محرمات باشد. در روايت ديگرى آمده است: قَالَ البَاقِرُ عليه‌السلام : «أفْضَلُ العِبَادَةِ عِفَّةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ (٣٩)». امام باقر عليه‌السلام فرمودند: «برترين عبادتها عفت شكم و فرج است». عَن أبي جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ: «ما مِنْ عِبادَةٍ أفْضَلُ عِنْدَ اللّه‏ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ (٤٠)». امام باقر عليه‌السلام فرمودند: «هيچ عبادتى نزد خداوند بهتر از عفت در شكم و فرج نيست».

عن اميرالمؤمنين عليه‌السلام أنّه قال: «أفْضَلُ الْعِبادَةِ شَى‏ءٌ واحِدٌ وَ هُوَ الْعِفافُ (٤١)».

از امير المؤمنين عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند: «برترين عبادت يك چيز است و آن عفت و پاكدامنى مى‏باشد». عن ابى جعفر عليه‌السلام قال: «مَا عُبِدَ اللّه‏ُ بِشَى‏ءٍ أفْضَلُ مِن عِفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ». از امام عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند: «خدا به چيزى بهتر از عفت شكم و فرج پرستيده نشده است». «علامه مجلسى» در شرح اين حديث مى‏گويد:

«عفت در اصل به معنى بازداشتن نفس است از آنچه حلال نيست. و در اخبار غالباً بر عفت شكم و فرج اطلاق مى‏شود و بازداشتن آن دو از خواهش‏هاى حرام و نيز خواهش‏هاى مكروه، از خوردنى‏ها و آشاميدنى‏ها و مسائل جنسى، بلكه از مقدمات آن دو از تحصيل اموال حرام براى آن و از بوسه و لمس و نظر به نامحرم، و دلالت مى‏كند بر اينكه ترك محرمات از عبادات است و عفت شكم و فرج از برترين عبادات مى‏باشد. و اينكه اين دو عفت از برترين عبادت‏ها هستند بخاطر اين است كه سخت‏ترين عبادتها مى‏باشد (٤٢)».

## ٣ - پاكدامنى يك شرط مهم در انتخاب همسر

در قرآن و روايات معصومين عليه‌السلام از پاكدامنى به عنوان يك شرط مهم، در انتخاب همسر ياد شده است. خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايند: (... وَالْمُحْصَناتُ مِنَ المُؤمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إذا اتَيْتُمُوهُنَّ أجُورَهُنَّ ...) (٤٣) اين آيه درباره ازدواج با زنان پاكدامن از مسلمانان و اهل كتاب سخن مى‏گويد و مى‏فرمايد: «... زنان پاكدامن از مسلمانان و از اهل كتاب براى شما حلال هستند و مى‏توانيد با آنها ازدواج كنيد به شرط اينكه مهر آنها را بپردازيد».

مفسرين معتقدند كه (٤٤)، اين آيه دليل بر جواز ازدواج با زنان پاكدامن مؤمن و زنان پاكدامن اهل كتاب مى‏باشد. احصان (مصدر محصنه) به معناى عفيف بودن، آزاده بودن، همسر داشتن و مسلمان بودن است. در آيه مورد بحث تنها معناى اول و دوم مى‏تواند مراد باشد و برداشت فوق بر اساس معناى اول است. اين برداشت را فرمايش منقول از امام صادق عليه‌السلام تأييد مى‏كند كه درباره آيه فوق فرمود: «هُنَّ الْعَفائِفُ» «آنان پاكدامنانند». آرى، ايمان به خدا اعتقاد به وحى و رسالت و عفت و پاكدامنى، از ارزش‏هاى والا در انتخاب همسر و تشكيل خانواده مى‏باشند. در ادامه اين آيه مى‏فرمايد: (...مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسافِحِينَ وَ لا مُتَّخِذِي أخْدانٍ ...) «پاكدامن باشيد نه زناكار و نه دوست پنهانى و نامشروع گيريد ... ». پاكدامنى و عفت مردان، از شرايط حليت ازدواج آنان با زنان عفيف و پاكدامن مى باشد. اخدان جمع خَدَن به معناى رفيقان است كه به مناسبت مورد، مراد از آن رفاقت‏هاى جنسى نامشروع و مسافحين از سفاح به معناى زناست. اين آيه دلالت مى‏كند بر حرمت روابط آشكار و مخفيانه مردان و زنان و اين نشانگر اهتمام اسلام به عفت و پاكدامنى جامعه است. فقها نيز روى اين مسئله تأكيد كرده و در بيان آداب نكاح يكى از شرايط همسر را پاكدامن بودن او بيان مى‏نمايند. يكى از فقها معتقد است كه (٤٥)، و مستحب است كه مردان كسى را اختيار كنند كه باكره و پاكدامن و داراى اصالت خانوادگى باشد. امام خمينى در اين باره مى‏گويد:

«سزاوار است كه در انتخاب زن، تنها به جمال و مال او نگاه نشود، بلكه اختيار كند زنى را كه داراى صفات شريف و شايسته باشد كه در اخبار مدح او آمده است و صفات بد را نداشته باشد كه احاديث به مذمت او ناطقند (٤٦). و جامع‏ترين خبر در اين زمينه آن است كه از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله وارد شده كه فرموده:

«وَ إنَّ خَيْرَ نِسائِكُم الوَلُودُ الوَدُودُ العَفِيفَةُ، العَزِيزَةُ فِي أهْلِها، الذَّلِيلَةُ مَعَ بَعْلِها، المُتَبَرِّجَةُ مَعَ زَوْجِها، الحِصانُ عَلى غَيْرِهِ الَّتِىّ تَسْمَعُ قَوْلَهُ وَ تُطِيعُ أمْرَهُ (٤٧)». «بهترين زنان شما زنى است كه اولادآور و دوستدار (عفيف) باشد و در بين اهل خودش عزيز باشد و نسبت به شوهرش متواضع باشد و جمالش را به شوهر آشكار نمايد و بر غير شوهر، خود را حفظ كند زنى كه حرف او را مى‏شنود و امر او را اطاعت مى‏كند».

در روايت ديگرى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده كه فرمودند: «خَيْرُ نِسائِكُم العَفِيفَةُ الغَلِمَةُ (٤٨)» «بهترين زنان شما آن است كه پاكدامن و راغب باشد».

در قرآن و روايات همانگونه كه به ازدواج با افراد پاكدامن توصيه شده است، از ازدواج با كسانى كه داراى اين ويژگى نيستند، نهى شده است. در روايتى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده كه فرمودند: «إيَّاكُم وَ خَضْرَاءُ الدِّمَن. قِيلَ وَ مَا خَضْرَاءُ الدِّمَن؟ قَالَ: الْمَرأةُ الْحَسْنَاء فِي مَنْبَتِ السُّوءِ (٤٩)». «از سبزه‏هايى كه در ميان كثافات و پليدى‏ها مى‏رويند بپرهيزيد. پرسيدند سبزه‏هاى مذكور چيست؟ رسول اللّه‏ فرمود: زن زيبايى است كه در محيط پست و آلوده پرورش يافته باشد». خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايد: (الزَّانِي لا يَنْكِحُ إلاّ زَانِيَةً أوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لا يَنْكِحُها إلاّ زَانٍ إوْ مُشْرِكٍ وَ حُرِّمَ ذَلِكَ عَلى المُؤمِنِينَ) (٥٠) «مرد زناكار جز با زن زناكار يا مشرك ازدواج نمى‏كند و زن زناكار را با جز با مرد زناكار يا مشرك به ازدواج خود در نمى‏آورد، و اين كار بر مؤمنان تحريم شده است». ظاهر اين آيه تحريم ازدواج با زانى و زانيه است، البته اين حكم در روايات اسلامى مقيد به زنان و مردانى شده‏است كه مشهور به اين عمل بوده و توبه نكرده‏اند، اگر مشهور به اين عمل نباشند، يا از عمل گذشته خود كناره‏گيرى كرده و تصميم بر پاكى و عفت گرفته، و اثر توبه خود را نيز عملاً نشان داده‏اند، ازدواج با آنها شرعاً بى مانع است (٥١).

بعضى از مفسران در شأن نزول اين آيه چنين نوشته‏اند: «مردى از مسلمانان از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اجازه خواست كه با «ام مهزول» زنى كه در عصر جاهليت به آلودگى معروف بود و حتى پرچمى براى شناسايى بر در خانه خود نصب كرده بود! ازدواج كند، آيه فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد (٥٢)».

در حديثى از امام باقر عليه‌السلام آمده است: فى قول اللّه‏ عزوجل: «الزَّانِي لا يَنْكِحُ إلاّ زَانِيَةً أوْ مُشْرِكَةً». قال: «هُمْ رِجالٌ وَ نِساءٌ كانُوا عَلى عَهْدِ رَسُولِ اللّه‏ِ صلى‌الله‌عليه‌وآله مَشْهُورِينَ بِالزِّنَاء فَنَهى اللّه‏ُ عَنْ أولئِكَ الرِّجالِ وَ النِّساء وَ النَّاس الْيَوْمَ عَلى تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ، مَن شَهِرَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ أوْ اُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدُّ فَلا تُزَوِّجُوهُ حَتَّى تُعْرَفُ تَوْبَتُهُ (٥٣)» «اين آيه اشاره به مردان و زنانى است كه در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مشهور به زنا بودند، و خداوند از ازدواج با اين مردان وزنان نهى كرد، و امروز نيز چنين است، كسى كه مشهور به اين عمل شنيع گردد، يا حد زنا بر او اجرا شود، با او ازدواج نكنيد تا توبه او ظاهر و شناخته شود». آرى، در امر ازدواج بايد كاملاً مواظب بود كه، نكاح با زنان صالحه و عفيفه صورت گيرد، تا از رحم پاك آنها اولاد نيكو و صالح به عمل آيد. زنان پاكدامن و پوشيده، مانند جواهرات نفيسه‏اى هستند كه كمتر در دسترس اشخاص قرار مى‏گيرند. بر مؤمنان خواه زن و خواه مرد، لازم است كه نفس خود را از ازدواج با افراد فاسد حفظ كنند (٥٤). همسر انسان بايد فردى پاكدامن و از خانواده‏اى اصيل و تربيت شده و نجيب باشد، تا بهتر بتواند كودكان را تربيت كند.

## ٤ - پاكدامنى عامل حفظ سلامت جامعه

از آنجا كه يك انسان يك موجود اجتماعى است، جامعه بزرگى كه در آن زندگى مى‏كند، از يك نظر همچون خانه او است، و حريم آن همچون حريم خانه او محسوب مى‏شود، پاكى جامعه به پاكى او كمك مى‏كند و آلودگى آن به آلودگى‏اش.

هر عملى كه افراد جامعه انجام مى‏دهند، در نگاه كلان اثر مستقيم در جامعه دارد. پاكدامنى علاوه بر آثار شخصى و شخصيتى داراى آثار اجتماعى است. اگر روح عفاف بر افراد جامعه حاكم باشد، از نظر روح و جسم سالم مى‏مانند و سلامت خانوادگى كه به عنوان يك اصل تربيتى است، حفظ خواهد شد. علاوه بر آن مراكز اجتماعى مثل بيمارستانها و اداره‏ها و ... در كمال سلامت رفتارى خواهند بود و بزهكاريهاى اجتماعى به حداقل خواهد رسيد. بسيارى از پرونده‏هاى ضداخلاقى، از عدم رعايت حدود شرعى نشأت گرفته است و آمار جنايى ذكر شده همواره زنگ خطرى بوده كه انديشه‏گران تربيتى را نگران مى‏ساخته است.

«استاد مطهرى» در اين زمينه مى‏گويد:

«اسلام مى‏خواهد انواع التذاذهاى جنسى، چه بصرى و لمسى و چه نوع ديگر به محيط خانوادگى و در كادر ازدواج قانونى اختصاص يابد، اجتماع منحصراً براى كار و فعاليّت را با لذتجوئيهاى جنسى به هم مى‏آميزد، اسلام مى‏خواهد اين دو محيط را كاملاً از يكديگر تفكيك كند.

كشانيدن تمتعات جنسى از محيط خانه به اجتماع، نيروى كار و فعاليّت اجتماع را ضعيف مى‏كند. آيا اگر مردى در خيابان و بازار و اداره و كارخانه و غيره با قيافه‏هاى محرك و مهيج زنان آرايش كرده دائماً مواجه باشد بهتر سرگرم كار و فعاليّت مى‏شود يا در محيطى كه با چنين مناظرى روبرو نشود؟ هر مؤسسه يا شركت يا اداره‏اى كه سخت مايل است كارها به خوبى جريان يابد، از اين نوع آميزشها جلوگيرى مى‏كند (٥٥)». مخالفين اسلام درباره اختلاط و آميزش زن و مرد، جنجال و غوغاى بسيارى برپا مى‏كنند، گاهى از اجتماع آزاد فرانسه سخن به ميان مى‏آورند و زمانى از تمدن آمريكا گفتگو مى‏كنند و مى‏گويند در آن سرزمين مردم با فكر و غريزه خود دورويى و نفاق روا نمى‏دارند. آيا اين گروه، خطبه حكيمانه مارشال پتن را از ياد برده‏اند كه گفت بزرگترين علت شكست ما فرو رفتن در گردابهاى شهوت و ابتلاء تن‏پرورى و عياشى بود؟ آيا منظور ايشان اين است كه جوانان ما را به عنوان مبارزه با ارتجاع و طرفدارى از تجدد و ترقى به چنين ورطه هولناكى در افكنند؟ (٥٦) «حضرت على عليه‌السلام » درباره آلوده شدن اجتماع و خطر اين آلودگى مى‏فرمايد: «إذَا خَبُثَ الزَّمَانُ كَسَدَتِ الْفَضَائِلُ وَضَرَّتْ وَنَفَقَتِ الرَّذَائِلُ وَنَفَعَتْ» «وقتى كه محيط اجتماع آلوده شود، سجاياى اخلاقى و حقايق و فضايل واقعى از رونق مى‏افتد و از نظر مردم زيان آور مى‏شود و برعكس رذايل و ناپاكى در بين مردم رايج و سودبخش مى‏گردد». از اين بيان مطلبى بدست مى‏آيد اين است كه وقتى محيط اجتماع آلوده شد و منكرات و گناه و تخلّف از قانون در بين مردم حكومت كرد، كار به جايى مى‏كشد كه در چنين اجتماعى نه تنها فضايل اخلاقى فضيلت خود را از دست مى‏دهند، بلكه آلودگى را به جايى مى‏كشاند كه فضايل، رذايل، و بر عكس شناخته مى‏شود و به گناهان و ناپاكيها آن چنان تن در مى‏دهند كه لذت خود را در آن مى‏بينند. آن حضرت در جاى ديگرى درباره اجتماع آلوده به گناه مى‏فرمايند: «صارَ الْفُسُوقُ فِي النَّاسِ نَسَبَاً وَالْعِفَافُ عَجَباً» «گناه‏كارى و ناپاكى در آن مردم از اوصاف عادى شد و پاكدامنى باعث برشگفتى و تعجّب است (٥٧)».

## ٥ - فضيلت افراد پاكدامن

«مولى محسن كاشانى» بر اين عقيده است كه (٥٨)، غريزه جنسى از ساير غرايز بر انسان چيره‏تر است، چنانكه ممكن است در صورت هيجان، آدمى را عليه عقل دعوت كند. تنها تفاوتش با ساير غرايز اين است كه مقتضاى ايجاد آن امر زشتى است كه آدمى از پيدايش آن شرم مى‏كند. و اينكه مى‏بينيد اكثر مردم از مقتضيات اين غريزه خوددارى مى‏كنند يا براى اين است كه از ايجاد آن عاجزند يا از نكبتهاى آن مى‏ترسند و يا مى‏ترسند و يا شرم مى‏كنند و يا حفظ عزت و آبرو مى‏نمايند. بديهى است كه هيچ يك از اين امور را براى درك ثواب رعايت نمى‏كنند. و از جمله فوايدى كه بر موانع پيشين مترتب شده همان است كه آنها را از گناه جلوگيرى مى‏كنند، زيرا كسيكه ترك زنا كند از هر راهى كه باشد گناه زنا از او برداشته مى‏شود. و ثواب جزيل و كمال هنگامى حاصل مى‏شود كه قدرت به انجام آن باشد و همه گونه موانع برطرف باشد و اسباب آماده و شهوت چون اژدهايى سر بر آورده باشد در عين حال مرتكب نشود و مسلما كسى كه بدين پايه رسيده باشد به درجه صديقان نايل آمده است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «مَنْ عَشَقَ وَكَتَمَ وَعَفَّ وَصَبَرَ غَفَرَ اللّه‏ُ لَهُ وَأدْخَلَهُ الْجَنَّةَ» (٥٩). «كسى كه عاشق شود و عشق خود را پوشيده دارد و عفت نفس ابراز دارد، خداوند او را مى‏بخشد و وارد بهشت مى‏كند».

در حديث ديگرى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللّه‏ُ يَوْمَ لا ظِلَّ إلاّ ظِلَّهُ وَعَدَّ مِنْهُمْ رَجُلاً دَعَتْهُ إمْرَأَةٌ ذَاتَ حَسَبٍ وَجَمَالٍ إلى نَفْسِها فَقَالَ إنِّي أخَافُ اللّه‏َ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (٦٠) «هفت دسته از مردم را خداى متعال در زير سايه رحمت خود قرار مى‏دهد، آن روزى كه سايه‏اى جز سايه او نيست از آن جمله مردى است كه زن صاحب جمال و قبيله‏دارى او را به طرف خود بخواند و او دعوت وى را اجابت نكند و بگويد من از خداى عالميان مى‏ترسم».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پي نوشت ها :

١ ـ احسانبخش، صادق، «آثار الصادقين»، جلد سيزدهم، گيلان: روابط عمومى ستاد برگزارى نماز جمعه گيلان، چاپ اول، ١٣٧٥، ٢٩٥.

٢ ـ نهج البلاغة، سخن ٤٨٢.

٣ ـ عبد الباقى، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم، القاهرة: مطبعة دار الكتب المصرية، طبعة الأولى، ١٣٦٤، ٤٦٦.

٤ ـ ر. ك. فانى، كامران و بهاءالدين خرمشاهى، «فرهنگ موضوعى قرآن مجيد»، تهران: انتشارات الهدى، چاپ دوم، ١٣٦٩.

٥ ـ شعرانى، ابوالحسن، «نثر طوبى» يا «دائرة المعارف قرآن مجيد»، جلد دوم، تهران: انتشارات كتابفروشى اسلاميه، چاپ دوم، ١٣٩٨ هق، ١٦٩.

٦ ـ سوره بقره ـ آيه ٢٧٣

٧ـ الجزرى ابن الاثير، محمد، «النهاية فى غريب الحديث» الجزء الثالث، قم: مؤسسة اسماعيليان، چاپ چهارم، ١٣٧٦، ٢٦٤.

٨ـ الطريحى، فخر الدين، «مجمع البحرين»، المجلد الخامس، بيروت: دار و مكتبة الهلال، الطبعة الاولى، ١٩٨٥ م، ١٠١.

٩ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، «تفسير نمونه»، جلد دوم، تهران: دار الكتب الاسلاميه، چاپ سى‏ام، ١٣٧٧، ٣٥٥

١٠ ـ طبرى، ابن جرير، «جامع البيان فى تفسير القرآن»، جلد اول، ترجمه حبيب يغمايى، انتشارات توس، ١٣٦٧، ١٧٥.

١١ ـ مكارم شيزارى، ناصر و ديگران، پيشين، ٣٥٦.

١٢ ـ الحسينى البحرانى، السيد هاشم، «البرهان فى تفسير القرآن»، الجزء الاول، تهران: مركز الطباعة و النشر فى مؤسسة البعثة، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هق، ٥٥٠.

١٣ ـ ابن‏منظور، «لسان العرب»، المجلد التاسع، بيروت: دار احياء التراث العربى، طبعة الاولى، ١٤٠٨ هق، ٢٩٠.

١٤ ـ سوره نساء ـ آيه ٦.

١٥ ـ شعرانى، ابوالحسن، پيشين، ١٧٠.

١٦ ـ عياشى السلمى السمرقندى، مسعود بن محمد، «تفسير عياشى»، جلد اول، تهران: مكتبة علمية الاسلامية، چاپ اول، ٢٢١.

١٧ ـ شعرانى، ابوالحسن، پيشين،١٧٠.

١٨ ـ سوره نور ـ آيه ٣٣.

١٩ ـ البخارى الجعفى، محمد بن اسماعيل، «صحيح البخارى»، الجزء السابع، بيروت: دار احياء التراث العربي، الطبعة الاولى، بى‏تا، ٣.

٢٠ ـ سوره نور ـ آيه ٦٠.

٢١ ـ شعرانى، ابوالحسن، پيشين، ١٧١.

٢٢ ـ اسرار، مصطفى، «دانستنيهاى قرآن»، تهران: انتشارات فلق، چاپ چهارم، ١٣٧٢، ٥١.

٢٣ ـ سوره مؤمنون، آيه ٥.

٢٤ ـ طباطبائى، سيد محمد حسين، «تفسير الميزان»، جلد پانزدهم، ترجمه سيد محمد باقر موسوى همدانى، بنياد علمى و فكرى علامه طباطبائى، چاپ سوم، ١٣٦٧، ١٢.

٢٥ ـ سيد قطب، «تفسير فى ظلال القرآن»، المجلد الرابع، القاهره: دار الشروق، ١٤١٢ هق، ٢٤٥٥.

٢٦ ـ سوره مؤمنون، آيه ٦.

٢٧ ـ طباطبائى، سيد محمد حسين، پيشين، ١٣.

٢٨ ـ المراغى، احمد مصطفى، «تفسير المراغى»، الثامن عشر، بيروت: دار احياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ٥٣١.

٢٩ ـ العروسى الحويزى، عبد علي بن جمعة، «تفسير نور الثقلين»، الجزء الثالث، قم: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى، ٥٣١.

٣٠ ـ پيشين، ٥٣١.

٣١ ـ السيوطى، جلال الدين، «الدر المنثور فى التفسير بالمأثور»، الجزء الخامس، تهران: المكتبة الاسلامية و مكتبة الجعفرى، الطبعة الاولى، بى‏تا، ٥.

٣٢ ـ الرازى، فخرالدين، «مفاتيح الغيب المشتهر بالتفسير الكبير»، الجزء السادس، الطبعة الاولى، ٢٧١.

٣٣ ـ الزمخشرى، محمود بن عمر، «الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل فى وجوه التاويل»، الجزء الثالث، بى‏جا: الطبعة الاولى، ص ١٧٧.

٣٤ ـ طباطبائى، سيد محمد حسين، پيشين، ١٣.

٣٥ ـ حقى البروسوى، اسماعيل، «تفسير روح البيان»، الجزء السادس، بيروت: الطبعة السابعة، ٤٠٥ هق، ٦٨.

٣٦ ـ ر. ك. قرآن كريم، سوره مباركه معارج، آيات ٣١ ـ ٢٩.

٣٧ ـ قمى، عباس، «سفينة البحار»، الجزء الثانى، بيروت: دار المرتضى، الطبعة الاولى، ٢٠٧.

٣٨ ـ المجلسي، محمد باقر، «بحار الانوار»، الجزء الثامن و السّتّون، بيروت: مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ هق، ٢٦٨.

٣٩ ـ الحرانى، حسن بن على، «تحف العقول عن آل الرسول»، بيروت: منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، الطبعة الخامسة، ١٣٩٤ هق، ٢١٧.

٤٠ ـ كلينى، محمد بن يعقوب، «اصول الكافى»، جلد چهارم، ترجمه محمد باقر كمره‏اى، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ١٣٧٢، ٢٤٢.

٤١ ـ احسانبخش، صادق، «آثار الصادقين»، جلد سيزدهم، گيلان: روابط عمومى ستاد برگزارى نماز جمعه گيلان، چاپ اول، ١٣٧٠، ٢٩٥.

٤٢ ـ المجلسى، محمد باقر، پيشين، ٢٦٨.

٤٣ ـ سوره مائده، آيه ٥.

٤٤ ـ هاشمى رفسنجانى، اكبر، «تفسير راهنما»، جلد چهارم، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، چاپ اول، ١٣٧٦، ٢٥٢ ـ ٢٥٠.

٤٥ ـ الحلّى، ابوالقاسم نجم‏الدين جعفر بن الحسن، «المختصر النافع»، جلد اول، مؤسسه مطبوعات دينى، چاپ پنجم، ١٣٧٤، ١١٧.

٤٦ ـ موسوى خمينى، سيد روح اللّه‏، «تحرير الوسيلة»، جلد سوم، ترجمه على اسلامى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، چاپ دوازدهم، ١٣٧٤، ٤٢٣.

٤٧ ـ پيشين، ٤٢٣.

٤٨- الحر العاملى، محمد بن الحسن، «وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعة»، الجزء الاول من المجلد السابع، بيروت، دار احياء التراث العربي، الطبعة الاولى، ١٥.

٤٩ ـ حجتى، سيد محمد باقر، «اسلام و تعليم و تربيت»، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چاپ اول، ١٣٥٨، ٩٣.

٥٠ ـ سوره نور، آيه ٣.

٥١ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، «تفسير نمونه»، جلد چهاردهم، تهران: دار الكتب الاسلامية، چاپ هيجدهم، ١٣٧٨، ٣٦٦.

٥٢ ـ طبرسى، ابو على فضل بن حسن، «تفسير مجمع البيان»، جلد هفدهم، ترجمه احمد بهشتى، مؤسسه انتشاراتى فراهانى، چاپ اول، ١٣٥٤، ٩٦.

٥٣ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن حسن، «تفسير مجمع البيان»، جلد هفدهم، ترجمه احمد بهشتى، بى‏جا: مؤسسه انتشاراتى فراهانى، چاپ اول، ١٣٥٤، ٩٦.

٥٤ ـ ملك، ف. «گنجينه سعادت: تفسير سوره مباركه نور»، تهران: انتشارات قديانى، چاپ دوم، ١٣٦٣، ١٨.

٥٥ ـ مطهرى، مرتضى، پيشين، ٨٣ و ٩٢.

٥٦ ـ دستغيب شيرازى، سيد عبد الحسين، «گناهان كبيره»، جلد اول، تهران: انتشارات جهان، چاپ ششم، ٢١٧ ـ ٢١٦.

٥٧ ـ تاج لنگرودى، محمد مهدى، «واعظ خانوانده»، تهران: چاپخانه حيدرى، چاپ سوم، ١٣٥٤، ٣٢ ـ ٣١.

٥٨ ـ كاشانى، مولى محسن، «اخلاق حسنه»، ٣٩.

٥٩ ـ احسانبخش، صادق، پيشين، ٣٩.

٦٠ ـ كاشانى، مولى محسن، «المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء»، ١٨٦ ـ ١٨٥.

# فصل دوم : اسوه‏هاى پاكدامنى

قرآن كريم در مقام معرفى ملكه عفاف، هم تمثيل از مرد مى‏آورد و هم از زن اما آن مرد، «يوسف صديق عليه‌السلام » و آن زن «حضرت مريم عليها‌السلام » است. هر دوى اين بزرگواران، مزاياى ارزشى فراوانى داشتند كه قرآن نقل مى‏كند. امّا آنچه در اين مبحث مورد توجّه است، ملكه عفاف بودن آنها است. هم يوسف مبتلا شد و در اثر عفاف، نجات يافت، و هم مريم امتحان شد و در پرتو عفاف نجات پيدا كرد. امّا آنچه مهمّ است، اين است كه راه نجات هر يك از اين دو معصوم چه بود و در حين خطر عكس العمل هر يك چگونه بود و چه گفتند؟ (١)

## ١ - حضرت مريم عليها‌السلام

خداوند متعال در قرآن مى‏فرمايد: 0(وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيِه مِنْ رُوحِنا ...) (٢) «و مريم دختر عمران را كه عفت خود را حفظ نمود آنگاه ما در رحم او از روح خود دميديم ...».

«علامه طباطبايى» مى‏گويد:

«در اين آيه خداوند مريم عليها‌السلام را به خاطر عفتش مى‏ستايد، و ستايش مريم عليها‌السلام در قرآن كريم مكرر آمده و شايد اين بخاطر رفتار ناپسندى باشد كه يهوديان نسبت به آن جناب وارد داشته، و تهمتى باشد كه ايشان به وى زدند». (٣)

در جاى ديگرى مى‏فرمايد: (وَالَّتِي أحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيه مِنْ رُوحِنَا) (٤) «و مريم را ياد كن كه دامن خود را پاك نگاه داشت و از روح خود در او دميديم». «مرحوم طبرسى» مى‏گويد: «ياد كن دختر عمران را كه دامن خود را پاك داشت و پيرامون فساد و بدنامى نگشت» (٥). ظاهر آيه فوق چنين مى‏گويد كه مريم دامان خويش را از هر گونه آلودگى به بى‏عفتى حفظ كرد، ولى بعضى از مفسران (٦)، اين احتمال را در معنى آيه داده‏اند كه او از هر گونه تماس با مردى (چه از حلال و چه از حرام) خوددارى كرد. زمخشرى نيز اين نظر را داشته و مى‏گويد (٧): مراد خوددارى از هر گونه تماس از حلال و حرام است كلاً همانگونه كه در آيه بيستم سوره مريم مى‏فرمايد: (وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أكُ بَغِيّاً) «تاكنون انسانى با من تماس نداشته و زن آلوده‏اى هم نبوده‏ام». استفهام در آيه شريفه از باب تعجب است، يعنى چگونه براى من فرزند مى‏شود با اينكه قبل از اين با هيچ مردى نياميخته‏ام، نه از راه حلال و ازدواج و نه از راه حرام و زنا؟ مريم عليها‌السلام در اين حال تنها به اسباب عادى مى‏انديشيد و فكر مى‏كرد براى اينكه زنى صاحب فرزند شود دو راه بيشتر ندارد، يا ازدواج و انتخاب همسر و يا آلودگى و انحراف، من كه خود را بهتر از هر كس مى‏شناسم نه تا كنون همسرى انتخاب كرده‏ام و نه هرگز زن منحرفى بوده‏ام، تا كنون هرگز شنيده نشده است كسى بدون اين دو صاحب فرزندى شود! بعضى از مفسرين در اين زمينه معتقد هستند كه (٨): آبستنى بدون تماس منحصر به حضرت مريم نيست، بلكه در طبيعت نيز نمونه‏هايى از آنرا مى‏توان يافت، چنانكه طبق مطالعه و مشاهده، زنبورشناسان، ملكه زنبور عسل پيش از عروسى مى‏تواند تخم بگذارد، منتها تخمهايى كه قبل از ازدواج مى‏گذارد، همگی زنبور نر مى‏شوند. آرى خداوند متعال بر هر كارى قادر است.

نكته جالب توجهى كه درباره پاكدامنى اين بانوى بزرگوار وجود دارد. اين است كه آن حضرت نه تنها خودش ميل ندارد، آن فرشته را هم كه به صورت بشر متمثل شده است نهى از منكر مى‏كند. و مى‏گويد: «اگر تو با تقوايى دست به اين كار نزن». لذا ذات اقدس اله فرمود: (فَأرْسَلْنَا إلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيَّاً) (٩) «ما روح خود را به سوى او فرستاديم و او در شكل انسانى بى عيب و نقص بر مريم ظاهر شد» در آيه بعد مى‏فرمايد: (قَالَتْ إنِّي أعُوذُ بِالرَّحمنِ مِنْكَ إنْ كُنْتَ تَقِيَّاً) (١٠) «گفت من به خداى رحمان از تو پناه مى‏برم اگر پرهيزگار هستى». آرى در اينجا مريم به اين فرشته متمثل مى‏فرمايد: اگر تو با تقوايى دست به اين كار نزن، من كه دستم بسته است، تو هم دستت را ببند، و اين تعبير بسيار لطيفى در مورد پاكدامنى مريم عليها‌السلام است.

## ٢ - حضرت يوسف عليه‌السلام

خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايد: (وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الاْءَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعاذَ اللّه‏ إنَّهُ رَبِّي أحْسَنَ مَثْوَاىَ إنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) (١١) «و آن زن كه يوسف در خانه او بود از او تمناى كامجويى كرد و درها را بست و گفت: بشتاب به سوى آنچه براى تو مهياست، (يوسف) گفت: پناه مى‏برم به خدا، او صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامى داشته، مسلماً ظالمان رستگار نمى‏شوند».

يوسف با آن چهره زيبا و ملكوتيش، نه تنها عزيز مصر را مجذوب خود كرد، بلكه قلب همسر عزيز را نيز به سرعت در تسخير خود درآورد، و عشق او پنجه در اعماق جان او افكند و با گذشت زمان، اين عشق، روزبروز داغتر و سوزانتر شد، اما يوسف پاك و پرهيزكار جز به خدا نمى‏انديشيد و قلبش تنها در گرو «عشق خدا» بود.

امور ديگرى نيز دست به دست هم داد و به عشق آتشين همسر عزيز، دامن زد. نداشتن فرزند از يك سو، غوطه‏ور بودن در يك زندگى پرتجمل اشرافى از سوى ديگر، و نداشتن هيچ گونه گرفتارى در زندگى داخلى آن چنان كه معمول اشراف و متنعمان است از سوى سوم، و بى‏بندوبارى شديد حاكم بر دربار مصر از سوى چهارم، اين زن را كه از ايمان و تقوى نيز بهره‏اى نداشت در امواج وسوسه‏هاى شيطانى فرو برد، آن چنان كه سرانجام تصميم گرفت مكنون دل خويش را به يوسف در ميان بگذارد و از او تقاضاى كامجويى كند.

او از تمام وسايل و روشها براى رسيدن به مقصود خود در اين راه استفاده كرد، و با خواهش و تمنا، كوشيد در دل او اثر كند آن چنان كه قرآن مى‏گويد: «آن زن كه يوسف در خانه او بود پى در پى از او تمناى كامجويى كرد» (وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ).

جمله «راودته» از ماده «مراوده» در اصل به معنى جستجوى مرتع و چراگاه است و مثل معروف: الرائد لا يكذب قومه (كسى كه دنبال چراگاه مى‏رود به قوم و قبيله خود دروغ نمى‏گويد) اشاره به همين است و همچنين به ميل سرمه‏دان كه آهسته سرمه را با آن به چشم مى‏كشند، «مرود» (بر وزن منبر) گفته مى‏شود، و سپس به هر كارى كه با مدارا و ملايمت طلب شود، اطلاق شده است.

اين تعبير اشاره به اين است كه همسر عزيز براى رسيدن به منظور خود به اصطلاح از طريق مسالمت آميز و خالى از هر گونه تهديد با نهايت ملايمت و اظهار محبّت از يوسف دعوت كرد.

سرانجام آخرين راهى كه به نظرش رسيد اين بود يك روز او را تنها در خلوتگاه خويش به دام اندازد، تمام وسايل تحريك او را فراهم نمايد، جالبترين لباسها، بهترين آرايشها، خوشبوترين عطرها را به كار برد، و صحنه را آنچنان بياراست كه يوسف نيرومند را به زانو در آورد. قرآن مى‏گويد: «او تمام درها را بست و گفت: بيا كه من در اختيار تو هستم» (وَغَلَّقَتِ الأبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكْ). «غَلَّقَت» معنى مبالغه را مى‏رساند و نشان مى‏دهد كه او همه درها را محكم بست، و اين خود مى‏رساند كه يوسف را به محلى از قصر كشانده كه از اطاقهاى تودرتويى تشكيل شده بود، و به طورى كه در بعضى از روايات آمده است او هفت در را بست، تا يوسف هيچ راهى براى فرار نداشته باشد.

به علاوه او شايد با اين عمل مى‏خواست به يوسف بفهماند كه نگران از فاش شدن نتيجه كار نباشد، چرا كه هيچكس را قدرت نفوذ به پشت اين درهاى بسته نيست.

در اين هنگام كه يوسف همه جريانها را به سوى لغزش و گناه مشاهده كرد، و هيچ راهى از نظر ظاهر براى او باقى نمانده بود، در پاسخ زليخا به اين جمله قناعت كرد و گفت: «پناه مى‏برم به خدا» (قَالَ مَعَاذَ اللّه‏).

يوسف به اين ترتيب خواسته نامشروع همسر عزيز را با قاطعيت رد كرد، و به او فهماند كه هرگز در برابر او تسليم نخواهد شد، و در ضمن اين واقعيت را به او و به همه كس فهماند كه در چنين شرايط سخت و بحرانى براى رهايى از چنگال وسوسه‏هاى شيطان و آنها كه خلق و خوى شيطانى دارند، تنها راه نجات پناه بردن به خداست، خدايى كه خلوت و جمع براى او يكسان است و هيچ چيز در برابر اراده‏اش مقاومت نمى‏كند.

او با ذكر اين جمله كوتاه، هم به يگانگى خدا از نظر عقيده و هم از نظر عمل، اعتراف نمود. (١٢) و گفت من به خدا پناه مى‏برم خدايى كه پروردگار من است و مقام و منزلت مرا گرامى داشت، و هر نعمتى دارم از ناحيه اوست. (إنَّهُ رَبِّي أحْسَنَ مَثْواىَ).

آيا اين ظلم و ستم و خيانت آشكار نيست؟ «مسلماً ستمگران رستگار نخواهند شد» (إنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

در آيه بعد مى‏فرمايد: (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أنْ رَأى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ) (١٣) «آن زن قصد او را كرد، و او نيز ـ اگر برهان پروردگار را نمى‏ديد ـ قصد وى را مى‏نمود، اين چنين كرديم تا بدى و فحشاء را از او دور سازيم چرا كه او از بندگان مخلص ما بود».

«علامه طباطبائى» در ذيل اين آيه چنين مى‏نويسد:

«دقت كامل در پيرامون داستان يوسف و امعان نظر در اسباب و جهاتى كه اين داستان محفوف به آنهاست، و هر يك در آن تأثير و دخالت داشته اين معنا را به دست مى‏دهد كه نجات يوسف از چنگ عزيز مصر جز به طور خارق‏العاده صورت نگرفته، بطوريكه شباهتش به رويا بيشتر بوده تا به يك واقعه خارجى.

زيرا يوسف در آن روز مردى در عنفوان جوانى و بحبوحه غرور بوده، و از سوى ديگر جوانى زيبا و در زيبايى بديع بوده بطوريكه عقل و دل هر بيننده را مدهوش مى‏كرده، و عادةً جمال و ملاحت صاحبش به هوى و هوس سوق مى‏دهد، از سوى ديگر يوسف عليه‌السلام در دربار سلطنتى عزيز غرق در ناز و نعمت، و داراى موقعيتى حساس بود، و اين نيز يكى از اسبابى است كه هر كس را به هوس‏رانى و عيش و نوش وا مى‏دارد، از سوى چهارم ملكه مصر هم در محيط خود جوانى رعنا و داراى جمالى فوق العاده بود، چون عادةً حرم سلاطين و بزرگان هر محيطى نخبه زيبايان آن محيطند.

و علاوه بر اين به طور مسلم وسايل آرايشى در اختيار داشته كه هر بيننده را خيره مى‏ساخته، و چنين بانويى عاشق و واله و شيداى چنين جوان شده، آرى كسى به يوسف دل بسته كه صدها خرمن دل در دام زيبايى اوست، از اين هم كه بگذريم سوابق بسيارى از محبّت و احترام و پذيرايى نسبت به يوسف دارد. و اين سوابق كافى است كه وى را در برابر خواهش‏اش خاضع كند.

از سوى ديگر وقتى چنين ماهپاره‏اى خودش پيشنهاد كند، بلكه متعرض انسان شود خويشتن‏دارى در آن موقع بسيار دشوارتر است، و او مدتها است متعرض يوسف شده و نهايت درجه قدرت خود را در ربودن دل وى به كار برده و صدها رغم غنج و دلال كرده، بلكه اصرار ورزيده، التماس كرده، او را به سوى خود كشيده، پيراهنش را پاره كرده علاوه بر اين همه كشش، صبر كردن از طاقت بشر بيرون است، از سوى ديگر از ناحيه عزيز هم هيچ مانعى متصور نبوده، زيرا عزيز مصر، هيچ‏گاه از دستورات همسرش سرنتابيده، و بر خلاف سليقه و رأى او كارى نكرده و اصلاً يوسف را به او اختصاص داده و او را به تربيتش گماشته، و اينك هر دو در يك قصرى زيبا از كاخهاى سلطنتى و داراى مناظر و چشم افكنهايى خرم به سر مى‏برند كه خود يك داعى قوى است كه ساكنان را بر عيش و شهوت وا بدارد.

در اين قصر خلوت اطاقهايى تو در تو قرار دارد و داستان تعرض عزيزه به يوسف در اطاقى اتفاق افتاده كه تا فضاى آزاد درهاى متعددى حايل است كه همه با طرح قبلى محكم بسته شده و پرده‏ها از هر سو افتاده، و حتى كوچكترين روزنه هم به بيرون نماند، و ديگر هيچ احتمال خطرى نيست، از سوى ديگر دست رد به سينه چنين بانويى زدن نيز خالى از اشكال نيست، چون او جاى عذرى باقى نگذاشته، آنچه وسايل پرده‏پوشى تصور شود به كار برده علاوه مخالطت يوسف با او براى يك بار نيست، بلكه مخالطه امروزش كليد يك زندگى گواراى طولانى است، او مى‏توانست، برقرار داشتن رابطه و معاشقه با او را وسيله خوبى براى رسيدن به بسيارى از آرزوهايش از قبيل سلطنت و عزت و ثروت قرار دهد.

پس همه اينهايى كه گفته شد امورى تكان دهنده بودند كه هر يك به تنهايى كوه را از جاى مى‏كند، و سنگ سخت را آب مى‏كند و هيچ مانعى هم تصور نمى‏رفت كه در بين باشد كه بتواند در چنين شرايطى جلوگير شود.

بنابراين يوسف هيچ مانعى كه جلوگير نفسش شود، و بر اين همه عوامل قوى بچربد نداشته مگر اصل توحيد، يعنى ايمان به خدا، و يا بگو محبّت الهيه‏اى كه وجود او را پر و قلب او را مشغول كرده بود، و در دلش جايى حتى بقدر يك سرانگشت براى غير خدا خالى نگاشته بود، آرى اين بود آن حقيقتى كه گفتيم دقت در داستان يوسف آن را بدست مى‏دهد» (١٤).

البته برخى از مفسران معتقدند كه يوسف عليه‌السلام تصميمش را بر گناه گرفته بود ولى مشاهده بعضى امور او را از اين كار بازداشت. «طبرى» در اين باره مى‏گويد: پس همانگه كه يوسف اين انديشه بكرد، خداى عزوجل او را ملامتى بنمود بزرگ، نگاه كرد به گوشه خانه مر پدر خود را ديد. يعقوب عليه‌السلام كه از گوشه خانه بيرون آمد و اين انگشت راست بدندان گرفت و گفت: هاه يا پسر كه اين كار نكنى و او را گفت:

أتَزْنِي وَ أنْتَ نَبِىٌّ؟ گفت: يا پسر زنا كنى و تو پيغمبر خدايى. اگر تو اين كار بكنى پيغامبرى از تو برود چون كبوترى به آسمان اندر شود.

چنين گويند كه بدان خانه مرغى بود در قفس اندر، مرغ با يوسف به سخن آمد گفت: يا يوسف زينهار خداى تا تو اين كار نكنى (١٥)».

البته اين سخنان هيچ سند معتبرى ندارد و به هيچ عنوان با مقام حضرت يوسف عليه‌السلام كه پيامبر خدا و معصوم بود سازگارى ندارد. يكى از نويسندگان پس از بيان اين آيات پيرامون پاكدامنى حضرت مريم عليها‌السلام و حضرت يوسف عليه‌السلام پيام آيات را به اين صورت بيان كرده است (١٦): و زنان و مردان بزرگ در پرتو عفّت به مقامات بلند و معنوى رسيدند.

در خاتمه اين بخش جهت حسن ختام به روايتى از مولاى متقيان امام على عليه‌السلام در زمينه پاكدامنى اشاره مى‏گردد:

قال اميرالمؤمنين عليه‌السلام : «وَعَلَيْكُمْ بِلُزُومِ الْعِفَّةِ وَالأمَانَةِ فَإنَّهُمَا أشْرَفُ مَا أسْرَرْتُم وَأحْسَنُ مَا أعْلَنْتُمْ وَأفْضَلُ مَا ادَّخَرْتُمْ» (١٧).

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمودند: «بر شما باد كه ملازم پاكدامنى و امانت باشيد زيرا كه: آن‏ها شريفترين كارهاى پنهانى و بهترين اعمال آشكارتان و برترين پس‏اندازها و ذخيره‏هايتان مى‏باشند».

# فصل سوم : آفات پاكدامنى از ديدگاه قرآن و روايات

همانطور كه قبلاً اشاره شد ملكه عفت و پاكدامنى آدمى را در اعمال تمايلات جنسى تعديل مى‏كند و انسان را از پليديهاى غريزه جنسى مصون مى‏دارد.امّا بايد توجّه داشت كه همواره عوامل و آفاتى اين سجيه اخلاقى را تهديد كرده و ممكن است بر روى آن تأثير بگذارند. شناخت اين عوامل و آفات از آن جهت حائز اهميّت مى‏باشد كه پس از شناخت اين آفات مى‏توان راههاى مبارزه با آنها را شناسايى كرده و از اين طريق آنها را تحت كنترل در آورد.

در اين بخش از تحقيق اين آفات مورد بررسى قرار خواهد گرفت. اما قبل از پرداختن به موضوع ارائه توضيحاتى ضرورى به نظر مى‏رسد.

نخست اينكه مفهوم غريزه در اين مبحث چيست؟ در پاسخ به اين سؤال بايد گفت: غريزه (شهوت) عبارت است از (١٨): ميل، خواهش نفس، ميلى كه شدتش از حد معمولى تجاوز كرده، اميال ديگر را تحت الشعاع قرار دهد و تمام توجّه شخص را منحصراً به موضوع خود جلب نمايد.

نكته ديگر اينكه هدف از خلقت غريزه چيست، علماى اخلاق اين سؤال را پاسخ گفته‏اند، در اين جا به برخى از نظريات آنان در اين زمينه اشاره مى‏شود:

«مولى محسن كاشانى» در اين باره گفته است:

«بدان كه غريزه را بخاطر دو فايده بر انسان مسلّط كرده‏اند: يكى از آن دو اين است كه لذات آن را درك كند و با لذات آخرت مقايسه كند، زيرا لذت آميزش اگر ادامه يابد قويترين لذات جسمى است، همانگونه كه رنج آتش بزرگترين درد جسمانى است، و تخويف و ترغيب خلق را به سوى سعادتشان سوق مى‏دهد و اين ميسر نيست، مگر با درد محسوس و لذت قابل درك زيرا آنچه كه با ذوق درك نشود انسان شوقى به آن ندارد. فايده دوم، بقاء نسل و دوام وجود انسان است (١٩)».

«شهيد دستغيب» در اين زمينه معتقد است كه: غريزه جنسى لازمه بقاء نسل است، اگر اين غريزه نباشد انسان هيچ وقت زير بار ازدواج نمى‏رود زيرا زندگى زناشويى ناراحتيها و زحمتهايى در پى دارد، لذا بايد داعى قوى در كار باشد و آن فشار غريزه است كه دوام نسل بشر به آن است پس اصل شهوت لازمه بقاء و حيات مادّى انسان است. «امام محمد غزالى» گفته‏است: «بدان كه شهوت بر آدمى مسلط كرده‏اند تا متقاضى باشد كه تخم بپراكند تا نسل منقطع نشود و تا نمودارى بود از لذت بهشت» (٢٠).

## افراط در غريزه

اگر غريزه كنترل نشود و بوسيله عقل در حد اعتدال نگهدارى نشود از بزرگترين موجبات هلاكت انسان است. اين غريزه اگر در حد اعتدال نباشد به يكى از دو جهت، افراط يا تفريط منحرف مى‏شود.

بزرگى بر اين عقيده است كه (٢١): افراط در غريزه عبارت از آن است كه عقل مقهور غريزه شده و همّت مرد مصروف تمتّع از زنان و كنيزان گردد و از پيمودن راه آخرت محروم شود. در اين حال گاهى دين مقهور هوى شده و انسان را به ارتكاب فحشاء و منكر گرفتار مى‏شود، و گاهى به فسق حيوانى كه مولود تسلّط شهوت بر عقل است منتهى مى‏گردد و در اين صورت قوه واهمه عقل را تسخير كرده و در اختيار شهوت قرار مى‏دهد، در حالى كه عقل براى فرماندهى خلق شده است، عقل آفريده شده تا از او اطاعت شود، نه خدمت شهوت كرده، آلت دست او باشد.

«مولى محسن كاشانى» معتقد است كه (٢٢): افراط در غريزه و تمايلات جنسى گاه به پايه‏اى مى‏رسد كه عقل زورمند را مقهور مى‏سازد و آدميان را از سلوك راه آخرت كه هدف غايى آفرينش آدميان بوده محروم مى‏سازد و گاه غريزه بر دين چيره شده آدمى را به كارهاى نامشروع وادار مى‏كند. غريزه ممكن است آدمى را به سر حدى رهبرى كند كه در نتيجه قدم روى عقل گذارده، او را به عشق حيوانى كه ناشى از استيلاى غريزه است دعوت نمايد. عشق نوعى بيمارى است كه قلب يا سلطان بدن را رنجور ساخته آن را به كلى از همه كارها فارغ مى‏سازد و همت را كه موجب فعاليّت مردان است در وى مى‏كشد و براى هميشه آن را خاموش مى‏كند.

«غزالى» گفته است:

«منبع عشق جر افراط غريزه نيست، و آن بيمارى دل فارغ بى همت است و از اوايل آن احتراز واجب است، بدانچه در نگريستن و انديشيدن معاودت ننمايد و الا چون مستحكم شد دفع آن دشوار شود». (٢٣)

و درباره كسى كه از ابتدا عشق را مهار كند «ملا احمد نراقى» مى‏گويد: «مثال آن مانند كسى است كه عنان مركبى را در دست داشته باشد و آن مركب بخواهد داخل مكانى شود، ابتدا در نهايت سهولت مى‏توانند عنان را گرفته مانع شود. و امّا كسى كه ابتدا خود را محافظت ننموده، مانند كسى است كه مركب را رها كند تا داخل جايى شود و بعد دم آن را گرفته بخواهد از عقب بيرون كشد. در اول، به اندك التفاتى ممانعت ميسر گردد، در آخر به صد جان كندن دست ندهد (٢٤)». خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايد: (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِم خَلفٌ أضَاعُوا الصَّلوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً) (٢٥) «سپس جانشين آن مردم خداپرست قومى شدند كه نماز را ضايع گزارده و شهوت نفس را پيروى كردند و اينها به زودى كيفر گمراهى را خواهند يافت». در اين آيه اشاره به تمايلات و خواهشهاى كاذب نفسانى و هوسهايى است كه نيازى به آنها نيست و كار بدن هم بدون آنها مختل نمى‏شود.

در جاى ديگرى خداوند مى‏فرمايد: (زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِن النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ ...) (٢٦) «محبّت امور مادّى از زنان و فرزندان و... در نظر مردم جلوه داده شده است».

در اين آيه شهوت جمع شهوات و به معنى اشتياق نفس به چيزى است. (٢٧)

در آيه مورد بحث نخستين موضوعى كه ذكر شده است همسران و زنان مى‏باشند و اين همان است كه روانكاوان امروز مى‏گويند «غريزه جنسى از نيرومندترين غرايز انسان است تاريخ معاصر و گذشته نيز تأييد مى‏كند كه سرچشمه بسيارى از حوادث اجتماعى طوفانهاى ناشى از اين غريزه بوده است». در اين زمينه حديثى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده بدين مضمون: قَالَ أبوعَبْداللّه‏ عليه‌السلام : «مَا تَلَذُّذٌ فِي الدُّنْيَا وَالأخِرَةِ بِلِذَّةٍ أكْثَرَ لَهُمْ مِنْ لِذَّةِ النِّسَاء» (٢٨) «هيچ لذتى در دنيا و آخرت بيشتر از لذت از زنان نيست». مفسرى مى‏گويد: «شهوت ـ تمايل جاذب او لذت‏بخش به مشتهيات ـ همين كه از حد طبيعى و غريزى كه در همه جانوران است درگذشت، خود محبوب و جاذب و تخيلى مى‏گردد و با حب پيوسته آرايش مى‏يابد و همه مشاعر و بينش و چشم و گوش و قواى انسان را بدان سوى نامحدود و مجهول مى‏كشاند ـ همچون رنگين‏كمان و سراب ـ و به همان چشم مى‏دوزد (٢٩)».

در روايات رسيده از معصومين عليهم‌السلام پيروى از خواهشهاى نفسانى مورد نكوهش واقع شده است. در حديثى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است: «أخَافُ عَلى أمَّتِي مِن بَعْدِي ثَلاثاً: ضَلالَةُ الأهْواء وَ اتِّبَاعُ الشَّهَوَاتِ فِي الْبُطُونِ وَالْفُرُوجِ وَالْغَفْلَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ» (٣٠) «پس از خودم بر امتم از سه چيز بيم دارم: گمراهى هوسها و پيروى از خواهشهاى شكمها و فرجها و غفلت پس از معرفت». البته در روايات، در مقابل اين نكوهش از غلبه بر خواهشهاى نفسانى و ترك آنها ستايش شده‏است از جمله در حديثى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است:

«طُوبى لِمَنْ تَرَكَ شَهْوَةً حَاضِرَةً لِمَوْعُودٍ لَمْ يَرَه» (٣١) «خوشا به حال كسى كه شهوت حاضر را به خاطر موعودى كه او را نمى‏بيند ترك كند». در جاى ديگرى آمده است: قَالَ أمِيرُالْمُؤمِنِينَ عليه‌السلام : «ألا وَإنَّ الْقَنَاعَةَ وَغَلَبَةُ الشَّهْوَةِ مِنْ أكْبَرِ الْعِفَافِ» (٣٢).

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: «هان كه قناعت و چيرگى بر شهوت نفسانى از بزرگترين پاكدامنى است». آن كسى كه مطيع بى‏قيد و شرط خواهشهاى نفسانى خويشتن است آزاد نيست، بلكه او بنده و برده شهوت است. آزاد كسى است كه با نيروى ايمان و عقل، با قدرت اخلاق و فضيلت خود را از قيد اطاعت و بندگى مال و مقام و شهوت و غضب برهاند.

قَالَ عَلِيٌ عليه‌السلام : «مَنْ تَرَكَ الشَّهَواتِ كَانَ حُرّاً» (٣٣).

على عليه‌السلام مى‏فرمود: «آزاد كسى است كه بتواند شهوت ناروا را ترك گويد». بودن ترديد غريزه تمايل جنسى مانند ساير غرايز بايد ارضاء شود و هر انسانى به حكم قانون اجتناب ناپذير خلقت موظف است اين خواهش طبيعى را اعمال نمايد. ولى نكته قابل توجّه اين است كه غريزه مسخر انسان باشد نه انسان مسخر غريزه.

## تفريط در غريزه

تفريط در غريزه ممكن است به يكى از دو صورت محقق شود، اينكه انسان داراى عفتى خارج از حد اعتدال باشد يا اينكه دچار ضعف در آميزش باشد. جهت تفريط نيز مانند افراط مذموم و ناپسند است.

تفريط در غريزه را خمود مى‏گويند. خمود يعنى خاموش كردن آتش غريزه و نابود كردن آن. خمود ضايع نمودن يك غريزه خدادادى و لذت بخش است. خمود موجب افسردگى انسان و باعث انهدام نسل مى‏گردد، خمود بنيان خانواده را از هم مى‏پاشد. سركوب كردن و از بين بردن غرايز، صحيح نيست و هر قانونى كه در حال مبارزه با طبيعت و نظام آفرينش است محكوم مى‏باشد و نمى‏تواند سعادت انسان را تأمين كند. از اين رو اسلام در رابطه با غريزه دستورات لازم را صادر فرموده است البته نه براى از بين بردن آن بلكه به جهت هدايت و تعديل آن.

در زمان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله عده‏اى از اصحاب آميزش با زنان را بر خود حرام نموده بودند، روزها روزه مى‏داشتند و شبها را به عبادت سپرى مى‏كردند و به خواب نمى‏رفتند، اين موضوع را «ام سلمه» همسر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به سمع آن حضرت رسانيد و آن حضرت فرمود: «من خودم با زنان معاشرت دارم، در روز غذا مى‏خورم و شبها را به خواب مى‏پردازم، هر كس هم سرپيچى از روش من بكند از من نيست» (٣٤). خداوند اين غريزه را در انسان قرار داده تا آن را در توليد نسل به كار اندازد. ترك كلى ازدواج تفريط است. در اين باره روايت شريفى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده كه: «تَناكَحُوا تَناسَلُوا فَتكثرُوا فإنّى اُباهى بِكُم الاُْمَم يوم القيمة» «نكاح كنيد و توليد مثل نماييد پس زياد شويد، پس من فرداى قيامت به زيادى شما در ميان ساير امتها افتخار مى‏كنم» (٣٥). تكثير نسل مطلوب است. پس افراط و تفريط در غريزه، هر دو مذموم هستند و پسنديده آن است كه غريزه در حد اعتدال بوده، در محدوده عقل و شرع مورد استفاده قرار گيرد. همانطور كه گفته شد، عفت حد اعتدال بين شهوت و خمود است. از طرفى ارضاء غريزه لازم است زيرا يك غريزه طبيعى است و براى بقاء نسل لازم است و از سويى كنترل آن هم ضرورى است زيرا اگر كنترل نشود، هزاران عارضه فردى و اجتماعى ببار مى‏آورد، لذا وجود عفت، براى سلامتى انسان و نظام خانواده و اجتماع كاملاً حياتى مى‏باشد.

## چشم چرانى

چشم انسان دريچه احساس است كه لذت جنسى در آن متوقف نشده بلكه از اين راه تا درون دل پيشروى مى‏كند و با تكرار نگاههاى متعدد، غريزه جنسى طغيان و هيجان خود را شروع مى‏كند و طولى نمى‏كشد كه انسان در خود حساسيت فوق‏العاده‏اى مشاهده مى‏كند و بالاخره پا را از حريم تقوا و پاكى و فضيلت بيرون گذارده و به پرتگاه گناه سقوط مى‏كند (٣٦). نگاه به نامحرم، بخصوص اگر با قصد باشد، باعث تهييج غريزه مى‏شود و تهييج يا فساد ببار مى‏آورد، يا حسرت، كه اولى مضر به حال جامعه و دومى مضر به حال فرد است. در اين زمينه امام رضا عليه‌السلام فرموده است: «نظر كردن به زنان شوهردار و غير ايشان (از نامحرمان) از آن جهت حرام شده كه مردان را تهييج مى‏كند و تهييج فساد ببار مى‏آورد و دخول در چيزهايى كه حلال و برازنده نيست را سبب مى‏شود...» (٣٧). در برخى روايات «نگاه به نامحرم» به عنوان تيرى از سوى شيطان تعبير شده است.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: «اَالنَّظرَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهامِ اِبليس فَمَنْ تَرَكَها خَوْفا مِنَ اللّه‏ِ اَعْطاهُ اللّه‏ُ ايمانا يَجِدُ حَلاوَتَهُ فى قَلْبِهِ» (٣٨). «نگاه كردن تير زهرآلودى از تيرهاى شيطان است، پس هر كه خود را از بيم خداى تعالى از آن نگاه دارد خداوند به او ايمانى عطا فرمايد كه شيرينى آن را در دل خود بيابد». و باز از آن حضرت نقل شده كه فرمودند: «اَلنَّظْرَةُ فى مَحاسِنِ الْمَرْأَةِ سَهْمٌ مِنْ سِهامِ اِبْليس» (٣٩) «نگاه كردن به زيباييهاى زن تيرى از تيرهاى شيطان است.» يعنى با يك نگاه، شيطان در دل وسوسه مى‏كند و عاقبت او را به فحشاء مى‏كشاند. نويسنده‏اى درباره اين روايت گفته است:

«آن تعبير نشان دهنده خطراتى است كه نگاه به نامحرم در پى دارد، زيرا چشم از ديدن اين گونه صحنه‏ها هرگز سير نمى‏شود بلكه روز بروز حرص و ولع آن افزوده مى‏گردد و دل نيز به دنبال چشم مى‏رود» (٤٠).

به علاوه گسترش چشم چرانى در ميان مردان، محيط را براى زنان پاكدامن ناامن مى‏كند و موجب نگرانى و آزار دايمى آنها مى‏شود، زيرا هر جا كه مى‏روند خود را در معرض نگاههاى آلوده مى‏بينند و اين، عذابى دردناك براى زنانى است كه به گوهر شرف خود بسيار بها مى‏دهند. «غزالى» نيز نگاه كردن را عامل پيدايش انحرافات جنسى دانسته و مى‏گويد: «كسى كه چشم خود را فرو خوابانيدن نتواند، دين خود را نگاه نتواند داشت» (٤١).

در روايتى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از نگاه كردن به عنوان زناى چشم ياد شده است. ايشان فرمودند: «لِكُلِ عُضْوٍ مِنْ اَعْضاء ابْنِ آدَمَ حَظٌ مِنَ الزِّنا، فَالْعَيْنانِ تَزْنِيانِ وَزِناهُمَا النَّظَر» (٤٢) «براى هر عضوى ازاعضاى آدمى بهره‏اى از زناست، چشم‏ها نيز زنا مى‏كنند و زناى آنها نگريستن است». همچنين حضرت عيسى عليه‌السلام فرمود: از نگاه كردن (به نامحرم) بپرهيزيد كه شهوت را در دل شما كشت مى‏كند و مى‏پرورد، و نگريستن براى فتنه كافى است» (٤٣).

عدم رعايت حجاب اسلامى

بدن انسان به طور طبيعى براى جنس مخالف جاذبه دارد و معمولاً موجب تحريك جنسى مى‏شود. حال اگر علاوه بر زيباييهاى طبيعى، به آراستن خود بپردازد و اندام آراسته خود را در معرض ديد عام قرار دهد، طبيعى است كه از بسيارى سلب آرامش نموده و موجب تحريك جنسى مى‏شود. در اين ميان برخى وادار به فساد، از برخى سلب آرامش روحى و در مواردى موجب گسستن پيوند خانواده و سست شدن رشته الفت بين زوجها و مفاسد بسيار ديگر مى‏گردد (٤٤).

بى‏حجابى زنان كه طبعا پيامدهايى چون آرايش و عشوه‏گرى و امثال آن را همراه دارد مردان، مخصوصا جوانان را در يك حال تحريك دائم قرار مى‏دهد، تحريكى كه سبب كوبيدن اعصاب آنها و ايجاد هيجانهاى بيدارگونه عصبى و گاه سرچشمه امراض روانى مى‏گردد. مخصوصا با توجّه به اين نكته كه غريزه جنسى نيرومندترين و ريشه‏دارترين غريزه آدمى است و در طول تاريخ سرچشمه حوادث مرگبار و جنايات هولناكى شده. آيا دامن زدن مستمر از طريق برهنگى به اين غريزه و شعله‏ور ساختن آن بازى با آتش نيست؟ آيا اين كار عاقلانه‏اى است؟ (٤٥) شهيد دستغيب درباره پوشش زن عقيده داشتند كه (٤٦): اين وظيفه زن است كه از راه رعايت پوشش، هم شخصيّت و ارزش خود را حفظ كند و هم از آشكار كردن منظره مهيجى كه قهرا مردها را دچار تحريك و در نتيجه آلوده شدن به افكار خطرناك و نامشروع مى‏كند مانع شوند. در اينجا بد نيست به ماجرايى كه اغلب مفسرين شيعه و سنى ذيل آيه سى‏ام سوره مباركه نور نقل كرده‏اند اشاره شود (٤٧): جوانى از انصار در مسير خود با زنى روبرو شد ـ و در آن روز زنان مقنعه خود را در پشت گوشها قرار مى‏دادند ـ (و طبعا گردن و مقدارى از سينه آنها نمايان مى‏شد) چهره آن زن نظر آن جوان را به خود جلب كرد و چشم خود را به او دوخت هنگامى كه زن گذشت، جوان هم چنان با چشمان خود او را بدرقه مى‏كرد در حالى كه راه خود را ادامه مى‏داد، تا اينكه وارد كوچه تنگى شد و باز هم چنان به پشت سر خود نگاه مى‏كرد، ناگهان صورتش به ديوار خورد و تيزى استخوان يا قطعه شيشه‏اى كه در ديوار بود صورتش را شكافت! هنگامى كه زن گذشت جوان به خود آمد و ديد خون از صورتش جارى است و به لباس و سينه‏اش ريخته! (سخت ناراحت شد) با خود گفت به خدا سوگند من خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى‏روم و اين ماجرا را بازگو مى‏كنم، هنگامى كه چشم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به او افتاد فرمود چه شده است؟ و جوان ماجرا را نقل كرد، در اين هنگام جبرئيل، پيك وحى خدا نازل شد و آيه سى‏ام سوره نور را آورد.

با دقت در اين ماجرا، روشن مى‏شود كه در بروز اين حادثه، بدحجابى زن از يك سو و چشم‏چرانى مرد از سوى ديگر مؤثر بوده است.

نكته قابل توجّه در اين مسئله اين است كه، چون امر پاكدامنى سود و زيانش متوجه كل جامعه است، تمام بهاى آن را نبايد زنان بپردازند، بلكه مردان نيز در اين امر محدوديت‏هايى دارند و بايد از طرق مختلف نقش خود را ايفا كنند. آنان نيز از هر نوع رفتارى كه به نوعى موجب تحريك غرايز است، اعم از نوع پوشش يا رفتار، مثل نگاه هوس‏آلود و غير آن منع گرديده‏اند (٤٨).

## زينت و خودآرايى براى بيگانگان

زيباپسندى و آراسته‏گرى در فطرت و سرشت زنان نهفته است. خداوند متعال در اصل خلقت، زنان را زيباپسند و نظافت دوست آفريده است. امام على عليه‌السلام فرموده است: (اِنَّ النِساءَ هَمُّهُنَّ زينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا) (٤٩)» «همت زنان به آراستن زندگى دنيا متوجه است». ولى اين عشق و علاقه بايد كنترل و راهنمايى شود. اسلام مى‏گويد: آراستگى و زيباگرى زن، تنها بايد درون خانه و زندگى خود و در برابر افراد محرم، بخصوص شوهر خود باشد. در اين صورت آب نهر زندگى در مسير خود حركت كرده، گل و ريحان مى‏روياند و بلبلان و مرغان تشنه را سيراب مى‏كند، ولى اگر زيبايى و آراستگى زن، براى مردان بيگانه باشد، چنان است كه آب نهر، زير پايه ساختمان منحرف شود و خرابى و تلفات ببار آورد. ذوق و شامه مرد اگر در خانه خود و از همسر خويش اشباع نشود، در خارج خانه چشم‏چرانى مى‏كند و از فكر و كار و تلاشى كه براى تأمين زندگى دارد، منصرف مى‏شود. آرى دين اسلام طرفدار زينت و خودآرايى است و خداوند زيبايى را دوست دارد ولى اين خودآرايى بايد كنترل شود. در حديثى از امام صادق عليه‌السلام آمده است: «اِنَّ اللّه‏َ تَعالى يُحبُّ الْجَمالَ والتَّجَمُّلَ وَيَكْرَهُ الْبُؤسَ والتَّباؤسَ...» (٥٠) «خداى متعال، زيبايى و خودآرايى را دوست مى‏دارد و نيازمندى را مبغوض مى‏دارد...».

خودآرايى در برابر افراد بيگانه از نظر تعاليم دينى حرام، و از لحاظ مصالح خانواده و اجتماع بسيار زيانبار است. يكى از زيانهاى اين روش اين است كه اگر بنا باشد زنان با خودآرايى در جامعه ظاهر شوند و به جلب نظر و توجّه مردان بپردازند هر فرد كه از خانه خارج مى‏شود با زنان آراسته و جذابى روبرو مى‏شود كه خواهى نخواهى دل و ديده او را به سوى خود جذب مى‏كنند. و در مورد مردان متأهل، اين مجذوب شدن به طور طبيعى از توجّه و علاقه مرد به همسرش مى‏كاهد. گويى هر بار كه او زنى آراسته را مى‏بيند ناخودآگاه همسر خويش را در ذهن با او مقايسه مى‏كند و كدام زن است كه بتواند با همه زنان به رقابت برخيزد و همچنان موقعيت خود را نزد همسرش حفظ كند. از اين رو يكى از علتهاى اصلى در تحريم خودآرايى و دلربايى زنان براى مردان بيگانه، حفاظت از خانواده و روابط همسرى است و از اين حكم اسلامى زنان بيشتر از مردان سود مى‏برند. در دين اسلام از زينت براى بيگانه شديدا نهى شده و اين مسئله آن چنان مهم است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به دخترش فاطمه عليها‌السلام مى‏فرمايد: «يا فاطِمَةُ، ما مِنْ اِمْرَأَةٍ تَزَيَّنَتْ بِزينَةٍ حَسَنَةٍ وَخَرَجَتْ مِنْ بَيْتِها بِاَحْسَنِ مَلْبُوسٍ حتّى يَنْظُرَ اِلَيْهَا النّاسُ اِلاّ لَعَنَتُها مَلائِكَةُ السَّماواتِ السَّبْعِ وَالاَْرَضينَ وَكانَتْ فى غَضَبِ اللّه‏ِ حَتّى تَمُوتَ وَيُؤمَرُ بِها اِلَى النّارِ (٥١) «يا فاطمه هر زنى كه خود را به زينتى بيارايد و با بهترين لباسش از خانه بيرون رود براى آنكه مردم او را نگاه كنند، ملائكه آسمانهاى هفتگانه و زمينها او را لعنت كنند و او براى هميشه در غضب خداوند است تا بميرد و براى او آتش مقرر شود».

اسلام چون دلسوز و مهربان است، به زنان توصيه مى‏كند: براى شوهر خود زينت كنند، نه براى ديگران. وقتى شوهر تنها زن خود را آن هم با آرايش و زينت، ببيند و زنان ديگر نظر او را جلب نكنند، زن خود را فرشته مى‏داند و هوس و شهوتش به سوى ديگر تحريك نمى‏شود.

خلاصه اينكه: زن زمينه‏اى قوى براى خودنمايى و نشان دادن خود براى شكار دل مرد دارد، كه اگر اين زمينه به طور جدى كنترل نشود بسيار ويرانگر است و باعث انحرافات جنسى فراوانى خواهد شد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پي نوشت ها :

١ - جوادى آملى، عبداللّه‏، «زن در آئينه جلال و جمال»، تهران مركز فرهنگى رجاء، چاپ چهارم، ١٣٧٤، ١٢٥.

٢ ـ سوره تحريم ـ آيه ١٢.

٣ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، جلد نوزدهم، ٦٩٧.

٤ ـ سوره انبياء ـ آيه ٩١.

٥ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن حسن، پيشين، جلد شانزدهم، ١٦١.

٦ ـ الرازى، فخر الدين، پيشين، ١٩٢.

٧ ـ الزمخشرى، محمود بن عمر، ١٣٣.

٨ ـ حجتى، سيد محمد باقر و عبد الكريم بى آزار شيرازى، «تفسير كاشف»، جلد دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چاپ دوم، ١٣٦٦، ٧٧ ـ ٧٦.

٩ ـ سوره مريم ـ آيه ١٧.

١٠ ـ سوره مريم ـ آيه ١٨.

١١ ـ سوره يوسف ـ آيه ٢٣.

١٢ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، «تفسير نمونه»، جلد نهم، تهران: دارالكتب الاسلامية، چاپ نوزدهم، ١٣٧٨، ٣٦٨ ـ ٣٦٥.

١٣ ـ سوره يوسف ـ آيه ٢٤.

١٤ ـ طباطبائى، سيد محمد حسين، جلد يازدهم، ١٩٨ ـ ١٩٦.

١٥ ـ طبرى، ابن جرير، جلد سوم، ٧٧٥.

١٦ ـ پاينده، مصطفى، «خطوط كلى اخلاق در قرآن»، انتشارات اسوه، چاپ اول، ١٣٧٣، ٤٢.

١٧ ـ احسانبخش، صادق، ٢٩٤.

١٨ ـ معين، محمد، ٢٠٩٩.

١٩ ـ الكاشانى، المولى محسن، «المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء»، الجزء الخامس، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، الطبعة الثاينة، ١٤٠٣ه،١٧٦.

٢٠ ـ غزالى طوسى، ابوحامد محمد، «كيمياى سعادت»، جلد اول، كتابخانه مركزى تهران، جاپ هفتم، ،.

٢١ ـ شبر، سيد عبداللّه‏، «اخلاق»، ترجمه محمد رضا جباران، قم: انتشارات هجرت، چاپ اول، ١٣٧٤، ٢١٩.

٢٢ ـ كاشانى، مولى محسن، «اخلاق حسنه»، تهران: انتشارات پيام عدالت، چاپ اول، ١٣٧٣، ٣٧.

٢٣ ـ غزالى طوسى، ابوحامد محمد، «احياء علوم الدين»، جلد سوم، ترجمه مؤيد الدين محمد خوارزمى، علمى و فرهنگى وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش على، چاپ دوم، ١٣٦٨، ٢١٠.

٢٤ ـ نراقى، احمد، ٣١٥.

٢٥ ـ سوره مريم ـ آيه ٥٩.

٢٦ ـ سوره آل عمران ـ آيه ١٤.

٢٧ ـ الطريحى، فخرالدين، المجلدالثاني، ٢٥٣.

٢٨ ـ الحسينى البحرانى، سيد هاشم، ٦٠١.

٢٩ ـ طالقانى، سيد محمود، «پرتوى از قرآن»، جلد دوم، تهران: شركت سهامى انتشار، چاپ اول، ١٣٥٨، ٤٣.

٣٠ ـ «نهج الفصاحة: مجموعه كلمات قصار حضرت رسول (ص) »، ترجمه ابوالقاسم پاينده، انتشارات جاويدان، چاپ دهم، ١٣٤٥، ١٨.

٣١ ـ الحراني، حسن بن على، ٤١.

٣٢ ـ آمدى، عبدالواحد، ١٦١.

٣٣ ـ الحراني، حسن بن علي، ٨٩.

٣٤ ـ عبد خدايى، محمد هادى، «اخلاق پزشكى»، مركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامى، چاپ اول، ١٣٧١، ١٥٦.

٣٥ ـ دستغيب شيرازى، «اخلاق اسلامى»؛ ١٣٥.

٣٦ ـ تاج لنگرودى، محمد مهدى، «واعظ خانواده»، تهران: مؤسسه مطبوعاتى خزر، چاپ دوم، ١٣٤٧، ١٦٣.

٣٧ ـ كمالى، سيد على، «قرآن و مقام زن»، انتشارات هاد، چاپ اول، ١٣٦٩، ١٦٢.

٣٨ ـ الكاشانى، المولى محسن، «المحجة البيضاء فى تهذيب الاحيا»؛ ١٨٠.

٣٩ ـ تاج لنگرودى، محمد مهدى، «واعظ خانواده»؛ ١٦٤.

٤٠ ـ سادات، محمد على، «راهنماى همسران جوان»، تهران: انتشارات زرياب، چاپ اول، ١٣٧٧؛ ١٦٧.

٤١ ـ غزالى طوسى، ابوحامد محمد، «احياء علوم الدين» جلد سوم؛ ٢١٢.

٤٢ ـ نراقى، مهدى، پيشين؛ ١٨.

٤٣ ـ پيشين؛ ١٨.

٤٤ ـ فنايى اشكورى، محمد، ٩٩.

٤٥ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، «تفسير نمونه»، جلد هيجدهم؛ ٤٤٤ ـ ٤٤٣.

٤٦ ـ دستغيب شيرازى، سيد عبدالحسين، «گناهان كبيره»، جلد اول؛ ٢٠٩.

٤٧ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، پيشين؛ ٤٣٦ ـ ٤٣٥.

٤٨ ـ فنايى اشكورى، محمد، ٢٥.

٤٩ ـ نهج البلاغه، خطبه ١٥١.

٥٠ ـ المجلسى، محمد باقر، جلد هفتاد و ششم؛ ١٤١.

٥١ ـ تاج لنگرودى، محمد مهدى، «واعظ اجتماع»؛ ٢٦٢.

## حركات تحريك آميز

همانطور كه قبلاً گفته شد، حب ظهور يكى از صفات بارز زنان است، كه غالبا مى‏خواهند زيبايى و زيور خود را نشان دهند، و هر چند قصد اغوا كردن مرد را نداشته باشند. در حقيقت آنچه مردان را تهييج مى‏كند سه چيز است: زيبايى، زيور و حركات اغوا كننده كه در قرآن مجيد از آنها به «تبرّج» (١) تعبير شده است. كه يكى از مفاسد جاهليت بود، و در قرآن از آن نهى شده است (٢). بيشتر وسيله اغواء و تهييج، همانا حركات است. اگر زيبايى زيور زنى در معرض ديد قرار گيرد، اما حركات او موقّر و معقول و متين باشد، آن دو به تنهايى نمى‏توانند مردى را اغوا كنند، مگر به ندرت. يكى از حركات تحريك آميز، نرم سخن گفتن زن است، اين حركات گاهى از بى‏حجابى و بى‏پردگى، اغوا كننده‏تر است.

حفظ پاكدامنى منحصر به نحوه پوشش نيست، بلكه از هر نوع رفتارى كه موجب تحريك و تطميع افراد بوالهوس شود بايد اجتناب نمود. «استاد مطهرى» در اين زمينه چنين گفته است:

«شرافت زن اقتضا مى‏كند كه هنگامى كه از خانه بيرون مى‏رود متين و سنگين باشد، در طرز رفتار و لباس پوشيدنش هيچگونه عمدى كه باعث تحريك و تهييج شود به كار نبرد، عملاً مرد را به سوى خود دعوت نكند، زباندار لباس نپوشد، زباندار راه نرود، زباندار و معنى‏دار به سخن خود آهنگ ندهد. چه آنكه گاهى اوقات ژستها سخن مى‏گويند، راه رفتن انسان سخن مى‏گويد، طرز حرف زدنش يك حرف ديگرى مى‏زند.

گاهى ممكن است زن يك طرز لباس بپوشد يا راه برود كه اطوار و افعالش حرف بزند، فرياد بزند كه به دنبال من بيا، سر بسر من بگذار، متلك بگو، در مقابل من زانو بزن، اظهار عشق و پرستش كن.

آيا حيثيت زن ايجاب مى‏كند كه اين چنين باشد؟ آيا اگر ساده و آرام بيايد و برود، حواس پرت كن نباشد و نگاههاى شهوت‏آلود مردان را به سوى خود جلب نكند، بر خلاف حيثيت زن يا بر خلاف حيثيت مرد يا بر خلاف مصالح اجتماع يا بر خلاف اصل آزادى فرد است» (٣)؟!

دين اسلام، مردم را از عوامل محرك و مهيج شهوت به طور جدى برحذر داشته است، از صحبت كردن تحريك‏آميز و راه رفتن مهيج ممانعت به عمل آورده است. يك بانوى عفيف، اضافه بر رعايت حجاب، به نامحرم نگاه نمى‏كند، صحبتش با ناز و كرشمه نيست، راه رفتنش و زين و سنگين مى‏باشد و از آرايش براى نامحرم اجتناب مى‏ورزد.

## تأخير در ازدواج

غرايز و تمايلات جنسى در سرشت و نهاد هر آدمى ريشه اساسى دارد و خداوند بشر را با همين غرايز آفريده است. آنچه را كه خداوند حكيم در خلقت انسانها به كار برده قطعا روى مصلحت است، اما شكى نيست كه غريزه جنسى، در وجود مرد و زن مانند آتش زير خاكستر، نيروى نهفته‏اى است كه نمى‏شود از طغيان و خراب كارى آن غافل بود. اگر اين نيروى سركش و طغيانگر به وسيله ازدواج آرام نگردد، موجهاى خطرناك غريزى فكر و روح و زندگى را مضطرب و پريشان مى‏سازد، صدها شعبه از انحرافات طاقت فرسا، بى‏عفتى‏هاى خانمان سوز، بى‏بند و باريهاى شرم‏آور، جنايتهاى كوبنده و خلاصه زناها و نابسامانيهاى دردناك و عذاب‏آور، در جامعه بوجود خواهد آمد.

اسلام، خوددارى از ازدواج را عملى ناپسند و مردم عزب را از عناصر خطرناك اجتماع شناخته است، و در همين زمينه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: «شِرارُ اُمَّتى عُزّابُها» (٤). «عزبها (مردهاى بى‏زن) بدترين افراد امت من مى‏باشند».

بى‏ترديد ازدواج رابطه‏اى است كه طرفين ربط را تا حد زيادى از بى‏بندوبارى و روابط نامشروع و انحرافات اخلاقى و جنسى مصون مى‏دارد و اين امر به اختلاف حال طرفين و محيط و جو حاكم و امكان انجام ساير گناهان است. گاهى اين عمل سبب مصونيت انسان از نيمى از گناهان و گاهى بيشتر مى‏شود. و لذا در بعضى از روايات ازدواج را وسيله حفظ نصف دين و برخى دو سوم دين بيان كرده است: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «مَنْ تَزَوَّجَ اَحْرَزَ نِصْفَ دينِهِ فَلْيَتَّقِ اللّه‏َ فِى النِصْفِ الاْخَرِ (٥)» «هر كه ازدواج كند، نصف دينش را باز يافته، از خدا درباره نيم ديگر بترسد».

اسلام زناشويى را يك نوع عبادت و سنت دينى معرفى كرده و كسى كه آن را ترك كند، عمل او ناپسند قلمداد شده است. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين باره فرمود: «اَلنِّكاحُ سُنَّتى فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتى فَلَيْسَ مِنّى» (٦) «ازدواج سنت من است، هر كس كه از سنت من روى گردان شود بر آئين من نمى‏باشد».

وقتى از طريق ازدواج، در نهاد بشر ناآراميها، هوسرانيها و تباهيها و آلودگيها ريشه‏كن شد، زمينه مساعدترى براى خلوص و توجّه به خدا فراهم مى‏شود و اثر وضعى و جزايى عبادت به مراتب بيشتر مى‏شود. اينجاست كه پاداش اعمال متأهلين بيش از پاداش اعمال افراد مجرد است. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين زمينه فرموده است: «اَلْمُتَزَوِّجُ النّائِمُ اَفْضَلُ عِنْدَاللّه‏ِ مِنَ الصّائِمِ الْقائِمِ الْعَزَبِ» (٧) «مرد زن‏دارى كه به خواب رود، در نزد خدا برتر است از مرد بى‏زنى كه در روز، روزه‏دار و شب را به عبادت گذرانيده باشد» و در روايتى از امام صادق عليه‌السلام چنين آمده است: «رَكْعَتانِ يُصَلّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ اَفْضَلُ مِنْ سَبْعينَ رَكْعَةً يُصَليها اَعْزَبُ» (٨) «دو ركعت نماز شخص زن‏دار برتر از هفتاد ركعت نماز مرد بى‏زن است».

در دين اسلام از عزوبت، به هر دليلى كه باشد، شديدا نهى شده است. نقل كرده‏اند كه: روزى زنى خدمت امام باقر عليه‌السلام رسيد و سؤال كرد: من تصميم دارم به خاطر «تحصيل كمالات و فضايل» به ازدواج تن در ندهم، آيا درست است؟ امام فرمود: «از تصميم خود منصرف شو، كه اگر خوددارى از ازدواج، خود فضيلتى مى‏بود، حضرت زهرا عليها‌السلام به درك اين فضيلت از تو شايسته‏تر بود، در حالى كه هيچ كس را ممكن نيست كه در فضيلت بر او پيشى تواند گرفت» (٩).

آرى، به بركت ازدواج عفت و پاكدامنى به وجود مى‏آيد و ايمان و عقيده رشد مى‏كند. و به همين خاطر، افرادى كه در راه تزويج افراد مجرد تلاش كنند، پاداش بزرگى خواهند داشت. امام صادق عليه‌السلام در اين باره فرموده است: «مَنْ زَوَّجَ اَعْزَبا كانَ مِمَّنْ يَنْظُرُ اللّه‏ اِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ» (١٠) «هر كه به مرد عزبى زن دهد از افرادى است كه خدا در روز قيامت به وى نظر رحمت فرمايد». اگر اين پيمان الهى و قانون مقدس به طور صحيح و شايسته در زندگى بشر حكومت كند، سرانجام شعله‏هاى مفاسد و انحرافات و بلاها و نابسامانيها، اضطرابات و بيمارى و نگرانى و پريشانيهائى كه در اثر انحرافات غريزه جنسى و طغيان آن به وجود مى‏آيد، نابود مى‏شود و آرامش و آسايش و سرانجام، زندگى همراه با خوشبختى جلوه‏گر مى‏گردد.

## بى‏پروايى والدين در حريم عفّت

حفظ حريم عفت از ضروريات تربيت است. در خانواده‏اى كه از مرزهاى عفت پاسدارى نشود، انتظار فرزند شايسته، انتظارى بيهوده است. بى‏عفتى و بى‏پروايى در مسائل محرمانه جنسى، آتشى است جانسوز، در خرمن شرف و پاكى كودكان و نوجوانان.

به عقيده يكى از روان‏شناسان (١١): نقش خانواده در سلامت «حيات جنسى» فرزندان بسيار چشمگير و حساس است. رعايت موازين اخلاقى و تربيتى در روابط فيمابين والدين، به ويژه در رابطه با زناشويى به عنوان يك عامل زيربنايى قابل توجّه است. در برخى از احاديث آمده است كه بايد والدين حتى از انجام آميزش با يكديگر، در حالى كه كودكى خردسال در آن مكان به خواب رفته است، پرهيز نمايند. چرا كه فرزند متوجه والدين در اين حالت مى‏شود و مستعد گرايش به مسائل انحراف‏آميز جنسى مى‏گردد. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين زمينه مى‏فرمايند: «به خدا قسم اگر مردى با همسر خود بياميزد و در اتاق، كودك بيدارى آن دو را در حال آميزش ببيند، سخنان آنها و همچنين صداى تنفسشان را بشنود، آن طفل هرگز رستگار نخواهد شد. اگر دختر باشد يا پسر، سرانجام به زناكارى آلوده مى‏شود» (١٢). نويسنده ديگرى مى‏گويد:

«كودكى كه شاهد و ناظر مسائل جنسى والدين خود باشد، دچار نابسامانى روانى شده، حرمت پدر و مادر نيز نزد او شكسته خواهد شد، حتى احتمال مبتلا شدنش به انحرافات جنسى، احتمالى بسيار قوى است.

چشم و دل كودك، از مناظر جسمى و شهوانى، عكسبردارى كرده، آن تصاوير را به نهانخانه ضمير خود مى‏فرستد و در آنجا آنها را مى‏پروراند و در عالم خيال به تماشايشان مى‏نشيند و سپس به تقليد از آنها مى‏پردازد. آنگاه است كه به پرتگاه خطرناك و مشكل‏آفرين «بلوغ زودرس» و انحرافات جنسى و روانى و اخلاقى سقوط خواهد كرد» (١٣).

پدران و مادرانى كه خود داراى عفت نيستند و در برابر كودكان خويش سخنان خلاف عفت مى‏گويند و اعمال منافى با عفت مرتكب مى‏شوند، باعث بدبختى و انحراف فرزندان خود هستند و آنان را از كودكى به راه بى‏عفتى سوق مى‏دهند.

## خلوت با بيگانه

يكى ديگر از آفات پاكدامنى خلوت زن و مرد بيگانه با يكديگر است. مراد از خلوت آن است كه مكان جورى باشد كه ديگرى نتواند داخل شود، مانند اطاقى كه درش بسته باشد يا خانه‏اى كه كسى در آن آمد و شد نكند (١٤). خلوت با نامحرم ممكن است باعث تحريك غريزه جنسى شده و به انحراف جنسى زن و مرد منتهى شود. به همين خاطر است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در بيعت با زنان مسلمان شرط مى‏كرد كه با بيگانگان خلوت نكنند. «عَنْ اَبيعَبْدِ اللّه‏ قال عليه‌السلام فيما اَخَذَ الرَّسُولُ صلى‌الله‌عليه‌وآله بِيْعَةَ النِساء اَنْ لا يَقْعُدْنَ مَعَ الرِّجالِ فِى الْخَلاء» (١٥) امام صادق عليه‌السلام فرمودند: «وقتى كه پيغمبر از زنهاى مسلمان عهد و بيعت مى‏گرفت شرط مى‏فرمود كه با مردان بيگانه در جاى خلوت ننشينند».

## عوامل محرك فرهنگى و اجتماعى

شرايط فرهنگى و اجتماعى به گونه‏اى است كه افراد جامعه و بويژه نوجوانان و جوانان در معرض بمباران بى‏وقفه پيامهاى اطلاعات و علوم مختلف قرار دارند. رسانه‏ها زبان ارتباطى اين پيامها با مردم است و نقش گسترده و فراگير آنها براى هيچ كس قابل انكار نيست. تبادلات فرهنگى كشورهاى مختلف از طريق كتب، مجلات، فيلمها و نوارهاى گوناگون و غيره انجام مى‏پذيرد، به گونه‏اى كه امروزه هيچ كشورى نمى‏تواند فضاى فكرى بسته و محدودى به وجود آورد. بايد اذعان نمود كه بيشتر تبادلات فرهنگى، در برگيرنده عناصر منفى و جنبه‏هاى بدآموز هستند. امروزه آثار فرهنگ مبتذل غرب در جامعه ما كم نيست و اگر چه مبارزه با آن توصيه مى‏شود، ولى واقعيت امر آن است كه در بيشتر نقاط كشور آثار سوء و نامطلوب فرهنگ مبتذل غرب را مى‏توان مشاهده نمود.

فرستنده‏هاى راديويى و تلويزيونى، فيلمهاى سينمايى وارداتى، سريالهاى خارجى مغاير با فرهنگ اسلامى، كتب و مجلات خارجى، نوارهاى ويدئو و كاست كه آخرين فيلمهاى روى پرده را در دنياى غرب به سهولت به داخل كشور سرازير مى‏كند، عكسها و آلبومهاى مبتذل و ساير ابزار تبليغ كه در دست دشمنان اين جامعه، به طور مؤثرى عليه ما به كار گرفته شده است، مجموعا ايجاد كننده محيط محرك جنسى براى افراد جامعه به ويژه جوانان اين مرز و بوم است. مع الاسف خطر اين هجوم تبليغاتى و فرهنگى كاملاً احساس نشده و لذا مقابله با آن هم كاملاً جدى گرفته نشده است.

گر چه مبادله اين ابزارهاى تبليغاتى به شيوه نسبتا مخفيانه انجام مى‏گيرد، ولى مدارس و مراكز حضور جوانان، همچون ميادين ورزشى و پاركها و غيره، زمينه مناسب اين تبادلات را فراهم مى‏نمايد.

كتابهايى كه به شرح و تفسير روابط زناشويى همراه با تصاوير و جزئيات امر پرداخته‏اند، كم نيستند و به راحتى قابل خريدارى و استفاده جوانان مى‏باشند.

عكسهاى مبتذل و تحريك‏آميز جنسى به گونه‏اى روان شناسانه، اخلاق و فرهنگ جوانان را در معرض هجومى سخت و ويرانگر قرار داده‏اند.

روان شناسى در اين باره چنين گفته است:

«مطالعه كتابهايى از قبيل «غروب آفتاب در اندلس» بيانگر اين واقعيت است كه استعمار براى غلبه بر انقلابها و حركتهاى اسلامى و عقيدتى همواره از نفوذ عناصر مبتذل و فاسد فرهنگى، بهره جسته و سعى در به ابتذال كشيدن نسل نوجوان و جوان، از اين طريق دارد. هم‏اكنون شبكه‏هاى نامرئى فساد در تلاشند تا به طرق مختلف ريشه حميّت و غيرت را در نسل جوان جامعه بخشكانند.

ويدئو كلوپها به طريقه گسترده و جديد با آخرين دستاوردهاى صنايع عظيم فيلمسازى دنياى غرب كه معجونى از سكس، خشونت و هيجان است، خانواده‏هاى مرفه و بى‏بند و بار را تغذيه مى‏كنند. نوجوانان و جوانان اين نوع خانواده‏ها نيز بارهاى منفى فرهنگى و ضد اخلاقى خود را در مدارس به همسالان انتقال مى‏دهند و در آخرين كلام، فرستنده‏هاى تلويزيونى كشورهاى همسايه از جمهوريهاى شوروى سابق، تركيه، عراق تا كشورهاى عرب حوزه خليج فارس به طور فزاينده‏اى نوجوانان و جوانان مظلوم اين ديار را پوشش مى‏دهند» (١٦).

محيط نيز از طريق وارد نمودن عناصر محرك در گرايشهاى انحرافى، منجر به بروز مشكلات و انحرافات جنسى مى‏شود. مسائلى از قبيل روابط ناسالم و آزادانه دختر و پسر در برخى از محيطهاى عمومى از قبيل پاركها، سينماها و ساير اماكن مشابه، سريالهاى تلويزيونى و فيلمهاى خارجى و همچنين عرضه و فروش عكسهاى هنرپيشه‏ها و خوانندگان خارجى به گونه‏هاى مختلف در تحريك زايى نوجوان مؤثر است. مسئله فروشگاهها و عرضه و نمايش لباسهاى مبتذل نيز در اين زمينه بى‏تأثير نيست. آزاد بودن ورود اجناس و لباس‏هاى مبتذل زنانه و بخصوص عرضه آزاد آنها در پشت ويترينها براى جذب دختران نيز عاملى ديگر مى‏باشد.

محيط و جامعه در گرايشهاى فكرى و اخلاقى افراد اثر مى‏كند. در اين زمينه به نمونه‏اى از قرآن اشاره مى‏شود.

در تاريخ بنى‏اسرائيل مى‏خوانيم: (فَأَتَوْا عَلى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلى اَصْنامٍ لَهُمْ قالُوا يا مُوسَى اجْعَلْ لَنا اِلها كَما لَهُمْ الِهَةً...) (١٧). «در مسير خود به جمعيتى رسيدند كه اطراف بتهايشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند (در اين هنگام بنى‏اسرائيل به موسى) گفتند تو، هم براى ما معبود قرار ده همانگونه كه آنها معبودان (و خدايان) دارند...».

اين جريان نشان مى‏دهد كه انسان تا چه اندازه، تحت تأثير محيط قرار دارد، محيط است كه مى‏تواند او را به خداپرستى سوق دهد، و محيط است كه مى‏تواند او را به بت‏پرستى بكشاند، محيط است كه منشاء انواع مفاسد و بدبختيها و يا سرچشمه صلاح و پاكى مى‏گردد (اگر چه انتخاب خود او نيز عامل نهايى است) و به همين جهت اصلاح محيط در اسلام فوق العاده مورد توجّه قرار دارد. (١٨) موضوع اختلاط دانشجويان در محيط درس و در محوطه و فضاى باز و نشستن بر روى نيمكتهايى كه در فضاى آزاد جهت مطالعه قرار داده مى‏شود، يكى ديگر از مسائلى است كه انگيزه و سببى براى ارتكاب گناه است كه به دنبال آن مسائل مختلفى ممكن است اتفاق بيفتد. آيا براى اين شيوه تحصيل و مضرّاتى كه براى اخلاق ممكن است داشته باشد فكرى شده است؟ آيا گردش دختر و پسر در فضاى آزاد و... ضرر و مانعى ندارد؟ (١٩) عواملى كه ذكر آنها گذشت پاره‏اى از عوامل فرهنگى و اجتماعى بود كه به عنوان آفت مى‏توانند بر روى پاكدامنى افراد يك جامعه مؤثر باشند.

آفاتى كه ذكر آنها گذشت اغلب باعث بروز انحرافات جنسى مى‏گردند، كه اين انحرافات نيز خود به نوعى از آفات پاكدامنى محسوب مى‏شوند. در اين قسمت از بحث اين آفات بررسى مى‏گردند.

## بدترين راه دفع غريزه (زنا)

زنا يكى از گناهان كبيره و از بلاهاى بزرگ اجتماعى مى‏باشد. خوشبختانه اسلام با اين عامل بدبختى و بلاى كشنده اجتماعى شديدا مبارزه مى‏كند.

خداوند متعال در قرآن كريم فرموده است: (وَلا تَقْرَبُوا الزِّنى اِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَسآءَ سَبيلاً) (٢٠) «و نزديك زنا نشويد كه كار بسيار زشت و بدراهى است».

«علامه طباطبايى» اين آيه را چنين تفسير كرده است:

«اين آيه از زنا نهى مى‏كند و در حرمت آن مبالغه كرده است چون نفرموده اين كار را نكنيد، بلكه فرموده نزديكش هم نشويد، و اين نهى را چنين تعليل كرده كه اين عمل فاحشه است، و زشتى و آن صفت لاينفك آن است، به طورى كه در هيچ فرضى از آن جدا نمى‏شود، و با تعليل ديگر فرموده: وَساءَ سَبيلاً، فهماند كه اين روش، روش زشتى است كه به فساد همه شئون اجتماع منجر مى‏شود، و به كلى نظام اجتماع را مختل ساخته و انسانيّت را به نابودى تهديد مى‏كند» (٢١).

نويسنده ديگرى معتقد است: (٢٢) شايد دقيقترين تعبيرى كرد كه در قرآن از زنا شده همين جمله (وَساءَ سَبيلاً) باشد، زيرا اين جمله‏اى است كه اساسى‏ترين منطق اسلام را درباره مخالفت و مبارزه با فحشاء روشن مى‏كند. اين جمله مى‏گويد: عمل شنيع زنا يك راه طبيعى و خالى از خطر براى اطفاء غريزه نيست. جامعه‏اى كه غريزه خود را از طريق زنا اشباع مى‏كند، در يك جاده ناهموار و خطرناكى افتاده كه عاقبت آن دورى از مقصد و افتادن در پرتگاههاى هولناك است. نيروى خدادادى غريزه براى ابقاء نسل انسان و ايجاد يك سلسله هيجانات روحى و عاطفى در مرد و زن است كه اين هيجانات ضامن تشكيل كانون خانواده و اطفاء غريزه از يك طريق محدود و قانونى است، اما ارتكاب زنا نه تنها اجتماع را به مقصد ابقاء نسل نزديك نمى‏كند، بلكه اجتماع را در هزاران دره مخوف پرت مى‏كند كه دهها ميليون بيماران مقاربتى و ميلياردها دلار بودجه معالجه آنها و ميليونها كودكان بى‏سرپرست تنها گوشه‏اى از اين پرتگاهها را نشان مى‏دهد. در «تفسير نمونه» پيرامون فلسفه تحريم زنا چنين آمده است (٢٣):

١ - پيدايش هرج و مرج در نظام خانواده، و از ميان رفتن رابطه فرزندان و پدران، رابطه‏اى كه وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعى است، بلكه موجب حمايت كامل از فرزندان مى‏گردد، و پايه‏هاى محبتى را كه در تمام طول عمر سبب ادامه اين حمايت است مى‏گذارد. خلاصه، در جامعه‏اى كه فرزندان نامشروع و بى‏پدر فراوان گردند روابط اجتماعى كه بر پايه روابط خانوادگى بنيان شده سخت دچار تزلزل مى‏گردد.

٢ - اين عمل ننگين سبب انواع برخوردها و كشمكشهاى فردى و اجتماعى در ميان هوسبازان است، داستانهايى را كه بعضى از چگونگى وضع داخل محله‏هاى بدنام و مراكز فساد نقل كرده و نوشته‏اند به خوبى بيانگر اين واقعيت است كه در كنار انحرافات جنسى بدترين جنايات رخ مى‏دهد.

٣ - تجربه نشان داده و علم ثابت كرده است كه اين عمل باعث اشاعه انواع بيماريها است و با تمام تشكيلاتى كه براى مبارزه با عواقب و آثار آن امروز فراهم كرده‏اند باز آمار نشان مى‏دهد كه تا چه اندازه افراد از اين راه سلامت خود را از دست داده و مى‏دهند.

٤ - اين عمل غالبا سبب سقوط جنين و كشتن فرزندان و قطع نسل مى‏گردد، چرا كه چنين زنانى هرگز حاضر به نگهدارى اينگونه فرزندان نيستند، و اصولاً وجود فرزند مانع بزرگى بر سر راه ادامه اعمال شوم آنان مى‏باشد، لذا هميشه سعى مى‏كنند آنها را از ميان ببرند.

٥ - نبايد فراموش كرد كه هدف از ازدواج تنها مسئله اشباع غريزه جنسى نيست، بلكه اشتراك در تشكيل زندگى و انس روحى و آرامش فكرى، و تربيت فرزندان و همكارى در همه شئون حيات از آثار ازدواج است كه بدون اختصاص زن و مرد به يكديگر و تحريم زنا هيچيك از اينها امكان پذير نيست.

زنا داراى آثارى است كه برخى از آنها مربوط به اين دنيا و برخى ديگر مربوط به جهان آخرت است.

امام على عليه‌السلام در حديثى مى‏گويد: از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم چنين مى‏فرمود: «فِى الزِّنا سِتَّ خِصالٍ: ثَلاثٌ مِنْها فِى الدُّنْيا وَثَلاثٌ فِى الاْخِرَةِ: فَأَمَّا الَّتى فِى الدُّنْيا فَيَذْهَبُ بِالْبَهاءِ ويَجْعَلُ الْفَناءَ، وَيَقْطَعُ الرِّزْقَ، وَأَمّا الّتى فِى الاْخِرَةِ فَسُوءُ الْحِسابِ وَسَخَطُ الرَّحْمنِ وَالْخُلُودِ فِى النّارِ» (٢٤) «در زنا شش اثر سوء است، سه قسمت آن در دنيا و سه قسمت آن در آخرت است. اما آنهايى كه در دنيا است يكى اين است كه خرّمى را مى‏برد، و تسريع در نابودى انسانها مى‏كند و روزى را قطع مى‏كند و اما آنها كه در آخرت است سختى حساب، و غضب خداوند رحمان و جاويد ماندن در آتش دوزخ است».

در حديث ديگرى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است: «اِذا كَثرَ الزِّنا بَعدى كَثرَ مَوْتُ الْفَجْأَةِ» «هر گاه پس از من زنا زياد شود مرگ ناگهانى زياد خواهد شد».

و باز از آن حضرت نقل شده كه فرمودند: «اِذا زَنَى الْعَبْدُ خَرَجَ مِنْهُ الاْيمانُ فَكانَ فَوْقَ رَأسهِ كَالظُّلَّةِ فَاِذا خَرَجَ مِنْ ذلِكَ الْعَمَلِ عادَ اِلَيْهِ الاِْيمانُ» (٢٥) «وقتى بنده‏اى زنا كند ايمان از او بيرون رود و چو سايه‏اى بر سرش بايستد و هنگامى كه دست بردارد ايمان به سوى او باز مى‏گردد». و باز از ايشان نقل شده كه فرمودند: «اِذا ظَهَرَ الزِّنا والرِّبا فى قَرْيَةٍ فَقَدْ اَحَلُّو بِأَنْفُسِهِمْ عَذابَ اللّه‏ِ» (٢٦) «وقتى زناكارى و رباخوارى در دهكده‏اى آشكار شود مردم آن عذاب خدا را به خود خريده‏اند».

تحريم زنا و مبارزه شديد با آن تنها خاص دين اسلام نيست بلكه ساير شريعت‏هاى آسمانى به طورى كه قرآن كريم (٢٧) بدان اشاره مى‏كند همه از عمل زشت زنا به شديدترين وجهى نهى مى‏كرده‏اند، در ميانه يهود قدغن بوده، از انجيل‏ها هم برمى‏آيد كه در بين نصارى نيز حرام بوده است. از حضرت عيسى عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند: «اِنَّ مُوسى اَمَرَكُمْ اَنْ لا تَزْنُوا وَاَنَا امُرُكُمْ اَنْ لا تُحَدِّثُوا اَنْفُسَكُمْ بِالزِّنا فَضْلاً اَنْ تَزْنُوا، فَاِنَّ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالزِّنا كانَ كَمَنْ اَوْقَدَ فى بَيْتِهِ مِزْوَقٌ فَاَفْسَدَ التَّزاويقَ الدُّخانُ وَاِنْ لَمْ يَحْتَرِقِ الْبَيْتُ» (٢٨) «حضرت موسى شما را امر فرمود كه زنا نكنيد ولى من به شما امر مى‏كنم كه فكر و خيال زنا را هم نكنيد چه رسد به عمل زنا، زيرا آنكه فكر زنا كند همانند كسى است كه در عمارت زيبايى آتش برافزود، دودهاى تيره آتش زيباييهاى عمارت را خراب كند اگر چه آن خانه آتش نگيرد».

## همجنس گرايى يك انحراف شرم‏آور

همجنس گرايى چه در ميان مردان باشد (لواط) و چه در ميان زنان (مساحقه) از بدترين انحرافات اخلاقى است كه سرچشمه مفاسد زيادى در جامعه خواهد بود.

اصولاً طبيعت زن و مرد آن چنان آفريده شده است كه آرامش و اشباع سالم خود را در علاقه به جنس مخالف (از طريق ازدواج سالم) مى‏بينند، و هر گونه تمايلات جنسى در غير اين صورت، انحراف از طبع سالم انسانى و يك نوع بيمارى روانى است كه اگر به آن ادامه داده شود روز به روز تشديد مى‏گردد و نتيجه‏اش بى‏ميلى به جنس مخالف و اشباع ناسالم از طريق جنس موافق است.

اين گونه روابط نامشروع در ارگانيسم بدن انسان و حتى در سلسله اعصاب و روح اثرات ويرانگرى دارد: مرد را از يك مرد كامل بودن، و زن را از يك زن كامل بودن ساقط مى‏كند، بطورى كه چنين زنان و مردان همجنس باز، گرفتار ضعف جنسى شديد مى‏شوند و قادر نيستند پدر و مادر خوبى براى فرزندان آينده خود باشند و گاه قدرت بر توليد فرزند را به كلى از دست مى‏دهند.

افراد همجنس گرا تدريجا به انزوا و بيگانگى از اجتماع و سپس بيگانگى از خويشتن رو مى‏آورند، و گرفتار تضاد پيچيده روانى مى‏شوند، و اگر به اصلاح خويش نپردازند ممكن است به بيماريهاى جسمى و روانى مختلفى گرفتار شوند.

به همين دليل و به دلايل اخلاقى و اجتماعى ديگر، اسلام شديدا همجنس گرايى را در هر شكل و صورت تحريم كرده، و براى آن مجازاتى شديد كه گاه به سر حد اعدام مى‏رسد قرار داده است.

لواط از گناهان كبيره است و حتى حرمت و عقوبت آن از زنا شديدتر است. از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند: «حُرْمَةُ الدُّبُرِ اَعْظَمُ مِنْ حُرْمَةِ الْفَرْجِ اِنَّ اللّه‏َ تَعالى اَهْلَكَ اُمَّةً لِحُرْمَةِ الدُّبُرِ وَلَمْ يهلك اَحَدا لِحُرْمَةِ الْفَرْجِ» (٢٩) «حرمت لواط از زنا بيشتر است، به درستى كه خداوند قومى را براى عمل لواط هلاك فرمود (قوم لوط) ولى كسى را براى زنا هلاك نفرمود».

رواياتى كه در مذمت همجنس گرايى از پيشوايان اسلام نقل شده آنقدر زياد و تكان دهنده است كه با مطالعه آن هر كس احساس مى‏كند كه زشتى اين گناه به اندازه‏اى است كه كمتر گناهى در پايه آن قرار دارد. از جمله در روايتى از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى‏خوانيم: «هنگامى كه قوم لوط آن اعمال ننگين را انجام دادند زمين آن چنان ناله و گريه سر داد كه اشك‏هايش به آسمان رسيد، و آسمان آن چنان گريه كرد كه اشكهايش به عرش رسيد، در اين هنگام خداوند به آسمان وحى فرستاد كه آنها را سنگباران كن! و به زمين وحى فرستاد كه آنها را فرو بر» (٣٠).

قوم لوط قومى بودند كه عمل شنيع لواط در ميان آنان به صورت همگانى رايج بود. خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايد: (وَلُوطا اِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَاْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعالَمينَ) (٣١). «و لوط را فرستاديم هنگامى كه به قوم خود گفت: شما كار بسيار زشتى انجام مى‏دهيد كه احدى از مردم جهان قبل از شما آن را انجام نداده». در «تفسير نمونه» آمده (٣٢): «فاحشه» از ماده «فحش» در اصل به معنى هر فعل يا سخن بسيار زشت و زننده است، و در اينجا كنايه از «همجنس گرايى» است.

از جمله (ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعالَمينَ) به خوبى استفاده مى‏شود كه اين عمل زشت و ننگين لااقل به صورت همگانى و عمومى و در آن شكل زننده در ميان هيچ قوم و ملتى سابقه نداشته است.

در حالات قوم لوط نوشته‏اند يكى از عوامل اصلى آلودگى آنها به اين گناه اين بود كه آنها مردمى بخيل بودند، و چون شهرهاى آنها بر سر راه كاروانهاى شام قرار داشت آنها با انجام اين عمل نسبت به بعضى از عابرين و مهمانها آنها را از خود متنفّر كردند، ولى كم‏كم تمايلات همجنس گرايى در ميان خود آنها قوت گرفت و در لجن‏زار «لواط» فرو رفتند.

به هر حال آنها هم بار گناه خويش را بر دوش مى‏كشند و هم بار گناه كسانى را كه در آينده از عمل آنها پيروى مى‏كنند (بى‏آنكه از گناه آنان چيزى كاسته شود) چرا كه بنيانگذار اين سنّت شوم و پليد بودند و مى‏دانيم هر كس سنّتى بگذارد در اعمال كسانى كه به آن عمل مى‏كنند سهيم است.

در آيه بعد مى‏فرمايد: (اَئِنَّكُمْ لَتَأتُونَ الرِّجالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبيلَ وَتَأتُونَ فى ناديكُمُ الْمُنْكَرَ فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ اِلاّ اَنْ قالُو اِئْتِنا بِعَذابِ اللّه‏ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقينَ) (٣٣) «آيا شما به سراغ مردان مى‏رويد، و راه تداوم نسل را قطع مى‏كنيد، و در مجلستان اعمال منكر انجام مى‏دهيد؟ اما پاسخ قومش جز اين چيزى نبود كه گفتند: اگر راست مى‏گويى عذاب الهى را براى ما بياور»!

سرانجام اين قوم به عذاب الهى گرفتار شدند. در قرآن مجيد سه نوع عذاب براى قوم لوط بيان فرموده: صيحه، باريدن سنگ عذاب بر آنها و زير و رو شدن شهرهاى آنها (٣٤) بعد مى‏فرمايد: (وَما هِىَ مِنَ الظّالِمينَ بِبَعيدٍ) (٣٥) «عذابى كه بر قوم لوط نازل شد از ظلم كنندگان دور نيست». و اين تهديد سختى است به كسانى كه عمل آنها را مرتكب مى‏شوند.

ذكر يك نكته در اينجا ضرورى است و آن اينكه عذاب بايد تناسبى با نحوه گناه داشته باشد، از آنجا كه اين قوم در طريق انحراف جنسى همه چيز را دگرگون ساختند، خداوند نيز شهرهاى آنها را زير و رو كرد و از آنجا كه بارانى از سخنان ركيك به طور مداوم بر هم مى‏ريختند، خداوند هم بارانى از سنگ بر سر آنان فرو ريخت.

## استمناء يك انحراف جنسى ديگر

استمناء يا خود ارضايى يكى از گناهان كبيره است كه بر آن وعده عذاب داده شده است.

در آخر كتاب حدود جواهر مى‏نويسد هر كس به دستش يا عضو ديگرش استمناء كند بايد تعزير شود چون كار حرامى بلكه كبيره‏اى را مرتكب شده است چنانچه از حضرت صادق عليه‌السلام از حكم آن مى‏پرسند آن حضرت مى‏فرمايد: «گناه بزرگى است كه خداوند در قرآن مجيد از آن نهى فرموده است و استمناء كننده مثل اين است كه به خودش نكاح كرده و اگر كسى را كه چنين كارى مى‏كند بشناسم با او هم خوراك نخواهم شد» راوى حديث مى‏پرسد: از كجاى قرآن حكم آن فهميده مى‏شود؟ فرمود: از آيه «هر كس با غير از همسر و كنيزش شهوتش را دفع كند ايشان تجاوزكارانند». راوى پرسيد: گناه زنا بزرگتر است يا استمناء؟ حضرت فرمود: «استمناء گناه بزرگى است» (٣٦). رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين زمينه فرموده است: «ناكِحُ الْكَفِّ مَلْعُونٌ» (٣٧) «كسى كه با دستش استمناء كند ملعون است».

متأسفانه بواسطه مشكلات بى‏حد و حساب ازدواج و تجرد جوانان اين مرض خانمانسوز و گناه كبيره شيوع فوق العاده پيدا كرده و دانسته يا ندانسته بسيارى از جوانان عزيز را به انواع و اقسام بيماريها مبتلا مى‏سازد، صرف نظر از عقوبتهاى اخروى كه دارد.

اين عمل مبتلايان را به ضعف قواى شهوانى دچار مى‏كند، جبون و بى‏حال بار مى‏آيند، و شهامت و درستى از آنها سلب مى‏شود. اين عمل غير طبيعى از لحاظ روابط نزديكى كه با حواس پنجگانه دارد در چشم و گوش اثر مى‏گذارد بدين معنى كه ديد چشم را ضعيف كرده و حس سامعه را نيز تا اندازه قابل توجهى از كار مى‏اندازد (٣٨). اينها تنها گوشه‏اى از آثار سوء اين عمل زشت بود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پي نوشت ها :

١ ـ تبرّج از «برج» به معنى «مكان بلند آشكار»، يعنى آشكار شدن در برابر مردم.

٢ ـ ر.ك. قرآن مجيد، سوره احزاب، آيه ٣٣.

٣ ـ مطهرى، مرتضى، ١٠٣ ـ ١٠٢.

٤ ـ المجلسى، محمد باقر، پيشين، جلد صدم؛ ٢٢١.

٥ ـ مشكينى، على، «ازدواج در اسلام»، ترجمه احمد جنتى، قم: انتشارات ياسر، چاپ اول، ١٣٥٩؛ ١٩.

٦ ـ النورى الطبرسى، ميرزا حسين، «مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل»، المجلد الرابع عشر، بيروت: مؤسسه آل البيت عليهم‌السلام دار احياء التراث، الطبعة الثانيه، ١٤٠٨ ه . ق؛ ١٥٣.

٧ ـ قمى، عباس، جلد اول؛ ٥٦٠ .

٨ ـ الكلينى الرازى، محمد بن يعقوب، «الفروع من الكافى»، المجلد الخامس، طهران: دار ا لكتب الاسلاميه، الطبعة الثالثه، ١٣٦٧؛ ٢٢٨.

٩ ـ مظلومى، رجبعلى، «تربيت از ديدگاه معصومين عليهم‌السلام »، تهران: كانون پرورش فكرى كودكان ونوجوانان، چاپ اول، ١٣٦٤؛ ٧٣.

١٠ ـ الكلينى الرازى، محمد بن يعقوب، ٣٣١.

١١ ـ شرفى، محمد رضا، «دنياى نوجوانان»، تهران: انتشارات تربيت، چاپ دوم، ١٣٧٢؛ ١٩١.

١٢ ـ الحر العاملى، محمد بن الحسن، جلد پنجم؛ ١٦.

١٣ ـ مظاهرى، على اكبر، «هشدارهاى تربيتى»، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، چاپ اول، ١٣٧٤؛ ٩٢.

١٤ ـ دستغيب شيرازى، سيد عبدالحسين، «گناهان كبيره»، جلد اول؛ ٢١٣.

١٥ ـ پيشين.

١٦ ـ شرفى، محمد رضا، ٢٣٤.

١٧ ـ سوره اعراف ـ آيه ١٣٨.

١٨ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، پيشين، جلد ششم؛ ٣٣٥.

١٩ ـ صادقى، نبى، «شيوه‏هاى صحيح امر به معروف و نهى از منكر»، مركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامى، چاپ اول، ١٣٧١؛ ٩٤.

٢٠ ـ سوره اسرى ـ آيه ٣٢.

٢١ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، جلد سيزدهم؛ ١٤٦.

٢٢ ـ دستغيب شيرازى، سيد عبدالحسين، «گناهان كبيره»، جلد اول؛ ٢٠٠.

٢٣ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، جلد دوازدهم؛ ١٠٤ ـ ١٠٣.

٢٤ ـ العروسى الحويزى، عبد على بن جمعه، پيشين؛ ١٦١.

٢٥ ـ الترمذى، محمد بن عيسى، «الجامع الصحيح وهو السنن الترمذى»، الجزء الخامس، بيروت: دار احياء التراث العربى، الطبعة الاولى، بى‏تا؛ ١٥.

٢٦ ـ نهج الفصاحه؛ حديث ٢١٨.

٢٧ ـ ر.ك. قرآن مجيد، سوره انعام آيات ١٥٣ ـ ١٥١.

٢٨ ـ الحر العاملى، محمد بن الحسن، المجلد الخامس؛ ٣٧.

٢٩ ـ دستغيب شيرازى، «گناهان كبيره»؛ ٢٢٢.

٣٠ ـ الحسينى البحرانى، سيد هاشم، جلد دوم؛ ٢٣١.

٣١ ـ سوره عنكبوت ـ آيه ٢٨.

٣٢ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، «تفسير نمونه»، جلد شانزدهم، تهران: دار الكتب الاسلاميه، چاپ پانزدهم، ١٣٧٧؛ ٢٥٤.

٣٣ ـ سوره عنكبوت ـ آيه ٢٩.

٣٤ ـ دستغيب شيرازى، سيد عبدالحسين، «گناهان كبيره»، جلد اول؛ ٢٢٤.

٣٥ ـ سوره هود ـ آيه ٨٣ .

٣٦ ـ دستغيب شيرازى، سيد عبدالحسين، «گناهان كبيره»، جلد دوم؛ ٣٥٥.

٣٧ ـ مصطفوى، سيد جواد، پيشين؛ ١٥٩.

٣٨ ـ دستغيب شيرازى، سيد عبدالحسين، ٣٥٧ ـ ٣٥٦.

# فصل چهارم : راههاى مبارزه با آفات عفاف از ديدگاه وحى و روايات

در بخش گذشته به آفات عفاف اشاره شد. حال بايد ديد آيا قرآن و معصومين عليهم‌السلام راههايى براى مبارزه با اين آفات معرفى كرده‏اند، يا نه؟اسلام، كه كاملترين اديان است و به روح و عمق مسايل مى‏نگرد، در اين زمينه راههايى را نشان داده كه اغلب آنها جنبه پيشگيرى دارد. در اين بخش راههاى مبارزه با آفات پاكدامنى، از ديدگاه قرآن و روايات معصومين عليهم‌السلام بيان مى‏شود.

## پرهيز از افراط و تفريط در غريزه

همانطور كه در بخش آفات پاكدامنى گذشت افراط و تفريط در غريزه هر دو مذموم و ناپسند مى‏باشد. به فرموده حضرت على عليه‌السلام منشاء افراط و تفريط چيزى جز نادانى نيست. قالَ عَلِىٌّ عليه‌السلام : «لا يُرَى الْجاهِلُ اِلاّ مُفْرِطا اَوْ مُفَرِّطا» (١).اعتدال و ميانه‏روى در مورد غريزه جنسى روشى است كه رضايت خداوند خالق و منطبق با سنن آفرينش است. در اين روش نه غريزه جنسى آزاد و خود سر گذارده مى‏شود و نه سركوب و مطرود مى‏گردد، بلكه اين تمايل طبيعى با اندازه‏گيرى صحيح از حمايت قانون و اخلاق برخوردار است و در حدود مصلحت فردى و اجتماع موجبات ارضائش فراهم مى‏آيد. پايه‏گذاران روش اعتدال در درجه اول پيامبران خدا بودند. اينان به امر الهى در طول اعصار و قرون متمادى از طرفى مردم را به زناشويى تشويق كرده‏اند و از طرف ديگر با هر قسم لاابالى‏گرى و انحرافهاى جنسى مبارزه نموده و جوامع بشرى را از آنها برحذر داشته‏اند. دين اسلام غريزه جنسى را مورد توجّه قرار داده و پيروان خود را ترغيب به ازدواج و از مجرّد بودن نهى كرده است. «صدر الدين بلاغى» در اين باره مى‏نويسد:

«شك نيست كه اسلام بوجود و اهميّت غرايز اعتراف كرده، ولى هيچگاه غرايز را براى سقوط و هماهنگى با چهارپايان آزاد نگذاشته و هرگز روا نداشته است كه انسان تنها از روزنه غرايز عالم خلقت و جهان اجتماع را تماشا كند. و اما اينكه اسلام مرد و زن را ملزم ساخته كه هر يك حاجت جنسى آن ديگر را برآورد، اين دليل آن نيست كه اين شريعت انسان را از سطح عالى اخلاقى و فضيلت به دره پيروى از غريزه تنزّل داده، بلكه مقصود اسلام از اين الزام اين است كه حاجات ضرورى و طبيعى مردم برآورده شود» (٢).

مسيحيان درباره غريزه جنسى، يعنى ميل مرد به زن و زن به مرد، عقيده دارند اين غريزه يك ميل پست و ناپاك و علاقه پليد و شرم‏آور مى‏باشد و به اصطلاح ازدواج پيوند زشت و فاسدى است كه انسان را از رسيدن به مقام معنويّت و تقوى باز مى‏دارد!

تا آنجا كه كشيشان كاتوليك و همچنين زنان و مردان تارك دنيا، در تمام عمر، مجرد زندگى مى‏كنند، و هر گونه ازدواج را مخالف اين مقام روحانى تصور مى‏كنند! (هر چند اين مسئله بيشتر جنبه ظاهرى دارد اما در خفا جمعى از آنها راههائى براى اشباع غريزه جنسى خود انتخاب مى‏كنند و كتابهاى نويسندگان خودشان پر است از داستانهايى كه در اين زمينه نوشته‏اند) (٣).

اما اسلام، ميل جنسى را يك غريزه طبيعى و مقدس و ارضاء غريزه جنسى را لازم و ازدواج و علاقه به زن را مبارك و پسنديده مى‏دادند. امام صادق عليه‌السلام در اين زمينه فرموده است: (مِنْ اَخْلاقِ الاْءَنْبِياءِ حُبُّ النِّساء) «دوست داشتن و علاقه به زن از اخلاق و صفات پيامبران است» (٤). در كتاب «بهشت خانواده» آمده (٥): خداوند مهربان براى دستگيرى انسان و راهنمايى او در مسير غريزه مانند ساير امورى كه مورد نياز اوست، كتاب و رسول فرستاده، برنامه و قانون وضع كرده، راه و چاه نشان داده و در دسترس او گذاشته است. براى اينكه بشر در غريزه جنسى دچار تفريط نشود، از رهبانيت و عزلت منع نموده و به تناكح و تناسل امر تأكيد فرموده است و براى اينكه گرفتار افراط و كجروى نگردد، از لواط و زنا و استمناء و مساحقه زنان و همچنين انحرافات ديگر جلوگيرى نموده است. امام على عليه‌السلام فرمودند: «... وَمُجانَبَةَ السِّرقَةِ اِيجابا لِلْعِفَّةِ، وَتَرْكَ الزِّنا تَحْصينا لِلنَّسَبِ، وَتَرْكَ اللِّواطِ تَكْثيرا لِلنَّسْلِ...» (٦) «خداوند اجتناب از دزدى را براى به وجود آوردن عفت واجب كرد، و ترك زنا را واجب كرد براى حفظ نسب، و ترك لواط را واجب كرد تا نسل بشر زياد شود».

## چشم فرو بستن از نگاه به نامحرم

همانطور كه قبلاً بيان شد، يكى از مهمّترين آفات پاكدامنى، چشم چرانى است. اين عامل: اغلب اوقات باعث ظهور انحرافات جنسى مى‏گردد. خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايد: (قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ ويَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ اَزْكى لَهُمْ اِنَّ اللّه‏َ خَبيرٌ بِما يَصْنَعُونَ) (٧) «به مؤمنان بگو چشمهاى خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گيرند، و فروج خود را حفظ كنند، اين براى آنها پاكيزه‏تر است، خداوند از آنچه انجام مى‏دهيد آگاه است».

«يغضوا» از ماده «غض» (بر وزن خز) در اصل به معنى كم كردن و نقصان است و در بسيارى از موارد در كوتاه كردن صدا، يا كم كردن نگاه گفته مى‏شود.

مى‏گويد:

«در اين آيه كلمه «اَبْصار» كه جمع بصر است به كار رفته است. فرق است بين كلمه «بصر» و كلمه «عين» همانطور كه در فارسى هم فرق است بين كلمه «ديده» و كلمه «چشم». عين كه فارسى آن چشم است، نام عضو مخصوص و معهود است با قطع نظر از كار آن، ولى كلمه بصر و همچنين فارسى آن «ديده» از آن جهت به چشم اطلاق مى‏شود كه كار مخصوص ديدن (اِبصار) از آن سر مى‏زند. لذا اين دو كلمه اگر چه اسم يك عضو مى‏باشند ولى مورد استعمال آنها تفاوت دارد. در آيه مورد بحث، چون عنايت به كار چشم، يعنى عمل ديدن است كلمه أبصار به كار رفته است، نه كلمه عيون» (٨).

در «تفسير نمونه» بعد از بيان معنى واژه «غض» چنين آمده است (٩): بنابر اين آيه نمى‏گويد مؤمنان بايد چشمهاشان را فرو بندند، بلكه مى‏گويد بايد نگاه خود را كم و كوتاه كنند، و اين تعبير لطيفى است به اين منظور كه اگر انسان به راستى هنگامى كه با زن نامحرمى روبرو مى‏شود بخواهد چشم خود را بكلى ببندد، ادامه راه رفتن و مانند آن براى او ممكن نيست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او برگيرد و چشم خود را پايين اندازد، گويى از نگاه خويش كاسته است و آن صحنه‏اى را كه ممنوع است از منطقه ديد خود به كلى حذف كرده است. قابل توجّه اينكه قرآن نمى‏گويد از چه چيز چشمان خود را فرو گيرند (و به اصطلاح متعلق آن فعل را حذف كرده) تا دليل به عموم باشد، يعنى از مشاهده تمام آنچه نگاه به آنها حرام است چشم برگيرند.

از آنچه گفته شد اين نكته روشن مى‏شود كه مفهوم آيه فوق اين نيست كه مردان در صورت زنان خيره نشوند تا بعضى از آن چنين استفاده كنند كه نگاههاى غير خيره مجاز است، بلكه منظور اين است كه انسان به هنگام نگاه كردن معمولاً منطقه وسيعى را زير نظر مى‏گيرد، هر گاه زن نامحرمى در حوزه ديد او قرار گرفت چشم را چنان فرو گيرد كه آن زن از منطقه ديد او خارج شود، يعنى به او نگاه نكند اما راه و چاه خود را ببيند و اينكه «غَض» را به معنى كاهش گفته‏اند، منظور همين است.

«علامه طباطبايى» ذيل اين آيه چنين آورده است:

«اين آيه به جاى اينكه نهى از چشم‏چرانى كند، امر به پوشيدن چشم كرده و فرقى ندارد، آن امر اين نهى را هم افاده مى‏كند و چون مطلق است نگاه به زن اجنبى را بر مردان و نگاه به مرد اجنبى را بر زنان تحريم فرموده» (١٠).

«مولى فتح اللّه‏ كاشانى» درباره اين آيه چنين نوشته است: «بگو اى محمد بر مردان باايمان را تا فرو خوابانند و بپوشند ديده‏هاى خود را از ديدن نامحرم، كه نظر سبب فتنه است و باعث خطاياى عظيمه. و در ذخيرة الملوك آورده است كه: تيزروترين پيك بر شيطان در وجود انسان چشم است، زيرا كه حواس ديگر در مساكن خود ساكنند و تا چيزى بدانها نمى‏رسد به استدراك آن مشغول نمى‏توانند شد اما ديده حاسه‏اى است كه از دور و نزديك ابتلا و آثام را صيد مى‏كند» (١١). در رابطه با پرهيز از چشم‏چرانى و پاداش كسى كه چنين كارى را انجام ندهد احاديث فراوانى از معصومين عليهم‌السلام نقل شده است، كه به برخى از آنها اشاره مى‏شود.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: «شما شش چيز را از من ضامن شويد تا من براى شما بهشت را ضامن شوم: اول، چون حديث كنيد راست گوييد، دوم، چون وعده كنيد به آن وفا كنيد. سوم، چون امانتى به شما دهند ادا نماييد، چهارم فرجهاى خود را نگاه داريد، پنجم، چشم از حرام نگاه داريد، ششم دست را از لقمه حرام كشيده داريد تا من بهشت را براى شما ضمان كنم» (١٢).

در حديث ديگرى آمده: عَنِ النّبى صلى‌الله‌عليه‌وآله قالَ: «ما مِنْ مُسْلِمٍ يَنْظُرُ اِلى اِمْرَأَةٍ اَوَّلَ مَرَّةٍ ثُمَّ يَغُضُّ بَصَرَهُ اِلاّ اَحْدَثَ اللّه‏ُ لَهُ عِبادَةٌ يَجِدُ حِلاوَتَها فى قَلْبِهِ» (١٣) «هيچ مسلمانى نيست كه براى بار اوّل به زنى نگاه كند، سپس چشم پوشى كند مگر اينكه خداوند براى او عبادتى ايجاد كند كه شيرينى آن را در قلبش بيابد». در حديث ديگر آمده: قالَ النَّبِىُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله لاِءَمِيرِ الْمُؤْمِنين عليه‌السلام : «يا عَلِىُّ اَوّلَ نَظْرَةٍ لَكَ وَالثّانِيةُ عَلَيْكَ لالَكَ» (١٤) پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به على عليه‌السلام فرمودند: «اى على نگاه اول براى توست و نگاه دوم بر عليه توست نه براى تو».

و در حديثى از امام صادق عليه‌السلام آمده كه فرمودند: «اَرْبَعَةٌ لا يَشبَعْنَ مِنْ اَرْبَعَةٍ: اَلاَْرْضُ مِنَ الْمَطَرِ وَالْعَيْنُ مِنَ النَّظَرِ، الحديث» (١٥) «چهار چيز از چهار چيز سير نمى‏شوند: زمين از باران و چشم از نگاه كردن ...» و همان بزرگوار در مورد كسى كه به خاطر ترس از خدا از نگاه كردن به زن نامحرم پرهيز كند و پاداش اخروى چنين فردى، چنين فرموده‏اند: «مَنْ نَظَرَ اِلى اِمْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصَرَهُ اِلَى السَّماء وَغَضَّ بَصَرَهُ لَمْ يرْتَدَّ اِلَيْهِ بَصَرَهُ حَتّى يُزَوِّجُهُ اللّه‏ُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْحُور العين» (١٦). «هر كه بطور ناگهانى چشم بر زنى افكند، ولى با توجّه به منع خدايى چشم خود را به سوى آسمان بلند كند و يا ببندد، خلاصه بر آن زن ننگرد، خداوند يك حور العين كه از زنان بهشتى است براى او تزويج كند تا در بهشت موعود به آن برسد». روايات رسيده در اين زمينه بسيار است كه در اين بخش به همين تعداد بسنده مى‏شود.

امام خمينى در مورد نگاه كردن مرد به زن بيگانه، چنين مى‏گويد:

«نگاه كردن مرد به غير از صورت و دو كف دست زن بيگانه از مويش و بقيه جسدش بدون اشكال جايز نيست ـ چه در آن تلذّذ و ريبه باشد يا نه ـ و همچنين است صورت و دو كف دست در صورتى كه به تلذّذ و ريبه باشد. اما بدون آن، دو قول بلكه قولهايى است: جواز آن مطلقا، عدم جواز آن مطلقا، تفصيل بين يك نگاه كه جايز است و تكرار نگاه كردن كه جايز نيست و احوط قولها وسطى آنها مى‏باشد» (١٧). در كتاب «نثر طوبى» ذيل اين آيه چنين نوشته شده» (١٨): هر گونه نظر شهوت‏آميز حرام است مگر مرد به زن خود نظر كند. اين حكم شامل زن پوشيده و بى‏حجاب هر دو مى‏شود بلكه شامل پسران ساده زيبا و عكس كه در آب و آينه افتد و تصوير نيز مى‏گردد. بلكه نظر كردن به شهوت حتى از روى جامه به قامت و دست و پاى و امثال آن حرام است. اما بى‏شهوت همان اندازه حرام است كه پوشيدنش بر زن واجب است و اگر زن خود را نپوشد بر مردان واجب نيست ترك حوائج و مشاغل خويش كنند تا چشمشان به زنان نيفتد و نيز واجب نيست مسجد رفتن و عبادات واجبه يا مستحبه را مانند حج و زيارت ترك كنند هر چند بدانند در راه زنان بسيار مبتذل ببينند چون پوشيدن وظيفه آنهاست. و در روايت اهل بيت عليهم‌السلام وارد است درباره زنان عشاير چادرنشين و امثال آنها باكى نيست چون اگر نهيشان كنند نمى‏پذيرند و نفرمود به بازار و پى كار خود نرويد تا آنها را نبينيد.

دومين دستور در آيه فوق مسئله حفظ «فرج» است. «فرج» در اصل به معنى «شكاف» و فاصله ميان دو چيز است، ولى در اينگونه موارد كنايه از عورت مى‏باشد و در اينجا براى حفظ معنى كنايى آن در فارسى از كلمه «دامان» به جاى آن استفاده مى‏شود.

«علامه طباطبايى» در ذيل اين قسمت از آيه چنين گفته است:

و جمله( وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهم) نيز به معناى اين است كه به ايشان امر كن تا فرج خود حفظ كنند، و كلمه فرجه و فرج به معناى شكاف ميانه دو چيز است كه با آن از عورت كنايه آورده‏اند و در قرآن كريم هم كه سرشار از اخلاق و ادب است هميشه اين كنايه را استعمال كرده. به طورى كه راغب گفته و در عرف هم به خاطر كثرت استعمال مانند نص و اسم صريح براى عورت شده است.

و مقابله‏اى كه ميانه جمله: (يَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ) با جمله ( وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهم) افتاده اين معنا را مى‏رساند كه مراد به حفظ فروج پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط كه بعضى پنداشته‏اند» (١٩).

در تفسير «قمى» در اين زمينه حديثى نقل شده است به اين شرح: عَنْ اَبى عَبدِاللّه‏ عليه‌السلام قال: «كُلُّ آيَةٍ فِى الْقُرْآنِ فى ذِكْرِ الْفُرُوجِ فَهِىَ مِنَ الزِّنا اِلاّ هذهِ الاْآيَةُ فَاِنَّها مِنَ النَّظَرِ» (٢٠) «هر آيه‏اى كه در قرآن سخن از حفظ فروج مى‏گويد، منظور حفظ كردن از زنا است جز اين آيه كه منظور از آن حفظ كردن از نگاه ديگران است» (٢١). «استاد مطهرى» در مورد اين قسمت آيه چنين گفته است: «ممكن است مقصود اين باشد كه پاكدامن باشند و دامن خود را از هر چه كه روا نيست نگهدارى كنند، يعنى از زنا و فحشاء و هر كار زشتى كه از اين مقوله است. ولى عقيده مفسرين اوليه اسلام و همچنين مفاد اخبار و احاديث وارده اين است كه هر جا در قرآن كلمه حفظ فرج آمده مقصود حفظ از زنا است جز در اين دو آيه كه به معناى حفظ از نظر است و مقصود وجوب ستر عورت است. چه اين تفسير را بگيريم يا حفظ فرج را به معنى مطلق پاكدامنى و عفاف بگيريم در هر حال شامل مسئله ستر عورت مى‏باشد.

در جاهليت بين اعراب ستر عورت معمول نبود و اسلام آن را واجب كرد. در دنياى متمدن كنونى نيز عده‏اى از غربيها كشف عورت را تأييد و تشويق مى‏كنند. دنيا دوباره از اين نظر به سوى همان وضع زمان جاهليّت سوق داده مى‏شود.

راسل در يكى از كتابهايش به نام «در تربيت» يكى از چيزهايى كه از جمله «اخلاق بى‏منطق» و به اصطلاح «اخلاق تابو» (٢٢) مى‏شمارد همين مسأله پوشانيدن عورت است. عجيب است كه بشر به نام تمدن مى‏خواهد به قهقرا و تَوَحُّش باز گردد. در قرآن كريم كلمه (اَلْجاهِليَّةُ الاْولى) وارد شده است. شايد اشعار به همين جهت باشد كه جاهليت قديم، نخستين جاهليت بوده است. در بعضى از روايات آمده است كه «اَىْ سَتَكُونُ جاهِليَّةٌ اُخْرى» يعنى مفهوم آيه اين است كه به زودى يك جاهليت ديگر هم به وجود خواهد آمد.

قرآن به دنبال دستور ستر عورت مى‏فرمايد: (ذلِكَ اَزْكى لَهُمْ). يعنى اين براى ايشان پاكيزه‏تر است، پوشيدن عورت يك نوع نظافت و پاكى روح است از اينكه بشر دائما درباره مسائل مربوط به اسافل اعضاء بينديشد.

قرآن با اين جمله مى‏خواهد فلسفه و منطق اين كار را بيان كند، در حقيقت مى‏خواهد پاسخى به اهل جاهليت قديم و جديد بدهد كه اين ممنوعيتها را بى‏منطق و «تابو» نخوانند، متوجه آثار و منطق آن باشند» (٢٣).

بعد مى‏فرمايد: (اِنَّ اللّه‏َ خَبيرٌ بِما يَصْنَعُونَ) «خدا به آنچه مى‏كنند آگاه است». اين در واقع اخطارى است براى كسانى كه نگاه هوس‏آلود و آگاهانه به زنان نامحرم مى‏افكنند و گاه آن را غير اختيارى قلمداد مى‏كنند. در كتاب «قرآن و مقام زن» در ذيل اين آيه چنين آمده (٢٤): غضّ بصر و چشم‏پوشى معنى خاصى دارد كه سزاوار دقت نظر است. مرد مسلمان بايد زنان نامحرم را ناديده بگيرد، تا در انديشه خود ايشان را دنبال نكند. زيرا تهييج شهوت در اثر ديدن با قصد است. اين رويه كه غض بصر و حفظ فروج است، براى مردان پاكتر و اصلح است، و مشاهدات، آن را تأييد مى‏كند. مرد نظر باز و بى‏بند و بار براى خانه و زندگى و همسر و فرزند و اجتماع به درد نمى‏خورد، و خود چون هيچ وقت به ارضاى خاطر نمى‏رسد، هميشه حسرت‏ بار و به دنبال سراب است. مضافا به آنكه كار او دهن كجى به قوانين اجتماعى است و خواه ناخواه كار او به كيفرهاى توهين‏آميز مى‏كشد.

در آيه بعد به شرح وظايف زنان در اين زمينه مى‏پردازد، نخست به وظايفى كه مشابه مردان دارند اشاره كرده و مى‏گويد: «و به زنان باايمان بگو چشمهاى خود را فرو گيرند (و از نگاه كردن به مردان نامحرم خوددارى كنند) و دامان خود را حفظ نمايند» (قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ...) (٢٥).

و به اين ترتيب «چشم چرانى» همانگونه كه بر مردان حرام است بر زنان نيز حرام مى‏باشد و پوشانيدن عورت از نگاه ديگران، چه از مرد و چه از زن براى زنان نيز همانند مردان واجب است. «استاد مطهرى» در اين باره مى‏گويد:

«از اينجا به خوبى روشن مى‏شود كه هدف از اين دستورات رعايت مصالح بشر است خواه زن يا مرد. قوانين اسلام بر پايه تبعيض و تفاوت ميان زن و مرد بنا نشده است و الا مى‏بايد همه اين تكاليف را براى زن قائل شود و براى مرد هيچ وظيفه‏اى مقرر ندارد» (٢٦).

در ذيل اين آيه روايت شده است كه: عَن اُمِّ سَلَمَةِ ـ رَضِى اللّه‏ُ عَنها ـ قالَتْ: كُنْتُ عِنْدَ النّبى صلى‌الله‌عليه‌وآله وَعِنْدَهُ مِيمُونة فَاَقْبَلَ اِبْنُ اُمّ مَكتُوم وَذلِكَ بَعْدَ اَنْ اَمَرَنا بِالْحِجابِ فَقالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله اِحْتَجَبا. فَقُلْنا: يا رَسُولَ اللّه‏ اَلَيْسَ اَعْمى لا يُبصِرُنا؟ فَقالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله اَفَعميا وَاَنْتُما، اَلَسْتُما تُبْصِرانَهُ؟ (٢٧) «از ام سلمه روايت است كه گفت: من و ميمونه نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بوديم كه پسر ام مكتوم در آمد و اين بعد از آن بود كه ما امر به حجاب شديم، پس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: پنهان شويد. گفتيم: يا رسول اللّه‏ آيا او نابينا نيست و ما را نمى‏بيند؟ پس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: آيا شما نيز نابينا هستيد و او را نمى‏بينيد؟». و در بعضى از تفاسير آورده‏اند كه (٢٨): يكروز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در حجره فاطمه ـ عليها‌السلام ـ بود مردى نابينا بود مادرزاد نام او عبداللّه‏ ابن مكتوم، بر در بود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت: در آى. او در آمد. فاطمه ـ عليها‌السلام ـ برخواست و در خانه رفت و تا او نرفت فاطمه ـ عليها‌السلام ـ از خانه بيرون نيامد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بر سبيل امتحان گفت: يا فاطمه چرا از او پنهان شدى و او چشم ندارد و چيزى نبيند. گفت يا رسول اللّه‏: «اِنْ كانَ لا يَرانى اَلَسْتُ اَراهُ؟» «اگر او مرا نمى‏بيند من كه او را مى‏بينم». مگر خداوند متعال نفرمود: (وَقُلْ لِلْمُؤمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «اَلْحَمْدُ للّه‏ِِ الّذى اَرانى فى اَهْلِ بَيْتى ما سَرّنى» «سپاس خدائى را كه مى‏بينم در اهل بيتم كسى را مرا خوشحال مى‏كند».

از اين آيه و رواياتى كه نقل شده روشن مى‏شود كه زنان نيز مانند مردان بايد از نگاه كردن به چيزهايى كه نظر كردن به آنها جايز نيست پرهيز كنند.

امام خمينى در اين باره مى‏گويد:

«نگاه كردن زن به مرد بيگانه جايز نيست، همان گونه كه نگاه مرد به زن بيگانه جايز نبود، و اقرب آن است كه صورت و دو كف دست، استثناء مى‏باشد» (٢٩).

## آشكار نكردن زينت براى بيگانگان

در جمله بعد از آيه سى و يكم سوره مباركه نور، خداوند مى‏فرمايد: (وَلا يُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها) «آنها نبايد زينت خود را آشكار سازند جز آن مقدار كه طبيعتا ظاهر است».

قبل از توضيح پيرامون اين بخش از آيه بيان اين نكته لازم است كه كلمه «زينت» در عربى از كلمه «زيور» فارسى اعم است. زيرا زيور به زينتهايى گفته مى‏شود كه از بدن جدا مى‏باشد مانند طلاآلات و جواهرات، ولى كلمه زينت هم به اين دسته گفته مى‏شود و هم به آرايشهايى كه به بدن متصل است نظير سرمه و خضاب (٣٠). «علامه طباطبايى» درباره اين جمله چنين گفته است:

«كلمه ابداء به معناى اظهار است مراد به زينت زنان، مواضع زينت است، زيرا خود زينت از قبيل گوشواره و دستبند اظهارش حرام نيست، پس مراد به اظهار زينت اظهار محل آنهاست. خداى تعالى از اين حكم آنچه ظاهر است استثناء كرده و در روايات آمده كه مقصود از آنچه ظاهر است صورت و دو كف دست و قدمها مى‏باشد» (٣١).

«مرحوم طبرسى» همچنين نظرى دارد و مى‏گويد: «مواضع زينت خود را براى اشخاص نامحرم ظاهر نكنند. بديهى است كه خود زينت را مى‏شود نظر كرد. تنها وظيفه زن است كه مواضع زينت، مثل گوش و سينه و ... را بپوشاند» (٣٢)

مفاد اين دستور اين است كه زنان نبايد آرايش و زيور خود را آشكار سازند. سپس دو استثناء براى اين وظيفه ذكر شده است. استثناء اول اين است كه: «اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها» يعنى جز زينتهايى كه آشكار است. از اين عبارت چنين استفاده مى‏شود كه زينتهاى زن دو نوع است: يك نوع زينتى است كه آشكار است. نوع ديگر زينتى است كه مخفى است مگر آنكه زن عمدا و قصدا بخواهد آن را آشكار كند. پوشانيدن زينت نوع اول واجب نيست، اما پوشانيدن زينتهاى نوع دوم واجب است. اينجا است كه اين پرسش به صورت يك مشكل پيش مى‏آيد كه زينت آشكار كدام است و زينت نهان كدام؟

درباره اين استثناء از قديم‏ترين زمانها از صحابه و تابعين و ائمه طاهرين عليهم‌السلام سؤال مى‏شده و به آن جواب داده شده است.

«مرحوم طبرسى» در اين باره مى‏گويد:

«درباره اين استثناء سه قول است:

[اول] اينكه مراد از زينت آشكار جامه‏ها است (جامه‏هاى رو)، مراد از زينت نهان پاى بر نجن و گوشواره و دستبند است. اين قول از ابن مسعود صحابى معروف نقل شده است.

[دوم] اينكه مراد از زينت ظاهره سرمه و انگشتر و خضاب دست است، يعنى زينتهايى كه در چهره و دو دست تا مچ واقع مى‏شود. اين قول ابن عباس است.

[سوم] اين است كه مراد از زينت آشكار، خود چهره و دو دست تا مچ است. اين قول ضحّاك و عطا است» (٣٣).

صاحب «كشّاف» در اين زمينه مى‏گويد (٣٤): «زينت عبارت است از چيزهايى كه زن خود را به آنها مى‏آرايد از قبيل طلاآلات، سرمه، خضاب. زينتهاى آشكار از قبيل انگشتر، حلقه، سرمه و خضاب مانعى نيست كه آشكار بشود و اما زينتهاى پنهان از قبيل دست بر نجن، پاى بر نجن، باز و بند، گردن بند، تاج، كمربند، گوشواره بايد پوشانيده شود. نگر از عده‏اى كه در خود آيه استثناء شده‏اند. در آيه پوشانيدن خود زينتهاى باطنه مطرح شده است نه محلهاى آنها از بدن. اين به خاطر مبالغه در لزوم پوشانيدن آن قسمتهاى از بدن است از قبيل ذراع، ساق پا، بازو، گردن، سر، سينه، گوش».

آنگاه وى پس از بحثى درباره موهاى عاريتى كه به موى زن وصل مى‏شود، و بحث ديگرى درباره تعيين مواضع زينت ظاهره اين بحث را پيش مى‏كشد كه فلسفه استثناء زينتهاى ظاهره از قبيل سرمه و خضاب و گلگونه و انگشتر و حلقه و مواضع آنها از قبيل چهره و دو دست چيست؟

در جواب مى‏گويد:

«فلسفه‏اش اين است كه پوشانيدن اينها حرج است، كار دشوارى است بر زن. زن چاره‏اى ندارد از اينكه با دو دستش اشياء را بردارد يا بگيرد و چهره‏اش را بگشايد. خصوصا در مقام شهادت دادن و در محاكمات و در موقع ازدواج. چاره‏اى ندارد از اينكه در كوچه‏ها راه برود و خواه ناخواه از ساق به پايين‏تر يعنى قدمهايش معلوم مى‏شود، خصوصا زنان فقير (كه جوراب و احيانا كفش ندارند). و اين است معنى جمله «إلاّ ما ظَهَر مِنْها». در حقيقت مقصود اين است: مگر آنچه عادتا و طبعا آشكار است و اصل اول ايجاب مى‏كند كه آشكار باشد».

درباره اين استثناء از ائمه اطهار عليهم‌السلام زياد پرسش شده است و آنها جواب داده‏اند. در اين قسمت به برخى از آنها اشاره مى‏شود:

عن ابى جعفر عليه‌السلام فى قوله: «وَلا يُبدينَ زينَتَهُنَّ اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها» فَهِىَ الثِّيابُ والْكُحْلُ والْخاتَمُ وَخِضابُ الْكَفِّ وَالسِّوارُ. والزّينَةُ ثَلاثٌ: زينَةٌ لِلنّاسِ وَزينَةٌ لِلْمَحْرَمِ وَزينَةٌ لِلزَّوْجِ، فَاَمّا زينَةُ النّاسِ فَقَدْ ذَكَرْناها، وَأمّا زينَةُ الْمَحْرَمِ فَمَوْضِعُ الْقِلادَةِ فَما فَوْقَها والدُّمْلُجُ وَما دُونَهُ وَالْخَلْخالُ وَما اَسْفَلُ مِنْهُ وَاَمّا زينَةُ الزَّوْجِ فَالْجَسَدُ كُلُّهُ» (٣٥).

امام باقر عليه‌السلام فرمودند: «زينت ظاهر عبارت است از جامه، سرمه، انگشتر، خضاب دستها، النگو. سپس فرمود زينت سه نوع است: يكى براى همه مردم است و آن همين است كه گفتيم. دوّم براى محرمها است و آن جاى گردنبند به بالاتر و جاى بازوبند به پايين و خلخال به پايين است. سوم زينتى است كه اختصاص به شوهر دارد و آن تمام بدن است». در روايت ديگرى آمده است: «عَنْ بَعْضِ اَصْحابِنا عَنْ اَبى عَبْدِاللّه‏ِ عليه‌السلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: ما يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ اَنْ يَرى اِذا لَمْ يَكُنْ مَحْرَما؟ قالَ: اَلْوَجْهُ وَالْكَفّانِ وَالْقَدَمانِ» (٣٦) «راوى كه يك شيعه است مى‏گويد از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدم كه براى مرد نگاه كردن به چه قسمت از بدن زن جايز است. در صورتى كه محرم او نباشد؟ فرمود: «چهره و دو كف دست و دو قدم».

و اين روايت متضمن حكم جواز نظر بر وجه و كفين است نه حكم عدم وجوب پوشيدن آنها و اينها دو مسئله جداگانه مى‏باشد البته اگر نظر جايز باشد به طريق اولى پوشيدن واجب نيست.

«سيوطى» در ذيل آيه رواياتى را آورده كه به برخى از آنها اشاره مى‏شود (٣٧):

١ ـ عَنْ اِبْن مَسعُود رضى‏الله‏عنه قال: «اَلزّينَةُ زينَتانِ، زينَةٌ ظاهِرَةٌ وَزينَةٌ باطِنَةٌ لا يَراها اِلاّ الزَّوْج فَاَمَّا الزّينَةُ الظّاهِرَةُ فَالثّيابُ وَاَمّا الزّينَةُ الْباطِنَةُ فَالْكُحْلُ وَالسِّوارُ وَالْخاتمُ» ابن مسعود گفت: زينت دو نوع است: زينت ظاهرى و زينت باطنى كه هيچ كس جز همسر آن را نبيند و اما زينت ظاهر لباس است و اما زينت باطن سرمه و النگو و انگشتر است. ٢ ـ عَن اِبن عَبّاس: فى قَولِهِ: (اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها) قال هُوَ خِضابُ الْكَفِ وَالخاتَمْ. ابن عباس درباره قول خداى متعال (اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها) گفت: آن خضاب دست و انگشتر است.

٣ ـ عَنْ عطاء فى قَوْلِهِ «(اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها) قالَ الكفان والوجه. عطا درباره قول خداى متعال (اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها) گفت: مراد وجه و كفين است.

«استاد مطهرى» درباره اين روايات چنين گفته است:

اساسا نظر ابن مسعود قابل توجيه نيست، زيرا جامه‏اى كه خود به خود آشكار است جامه رواست نه جامه زير، و در اين صورت معنى ندارد كه گفته شود زنان زينتهاى خود را آشكار نكنند مگر جامه رو را. جامه رو قابل پوشاندن نيست تا استثنا شود؛ بر خلاف چيزهايى كه در كلمات ابن عباس و ضحاك و عطا است و در روايات شيعه اماميه آمده است. اينها امورى است كه قابل اين هست كه دستور پوشانيدن يا نپوشانيدن آنها داده شود. به هر حال اين روايات مى‏فهماند كه براى زن پوشانيدن چهره و دستها تا مچ واجب نيست» (٣٨). در ادامه آيه آمده است: (وَلْيَضْرِ بْنَ بِخُمْرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ) كه اين بخش از آيه به تناسب موضوع در قسمت بعد توضيح داده خواهد شد. و سپس مى‏فرمايد: (وَلا يُبْدين زينَتَهُنَّ اِلاّ لِبُعولَتِهِنَّ...) يعنى «زينتهاى خود را آشكار نكنند مگر براى شوهران و...».

اين بخش از آيه استثناء دوم در مورد آشكار كردن زينت را بيان مى‏كند. استثناء اول مقدارى از زينت را كه نمايان بودن آن نسبت به عموم افراد جايز است معين كرد، اما اين استثناء اشخاص معينى را نام مى‏برد كه آشكار نمودن مطلق زينت براى آنان جايز است. در استثناء اول دايره مورد استثناء از نظر مواضع تنگتر و از نظر افراد وسيع‏تر است و در استثناء دوم بر عكس است.

غالب اين اشخاص كه در آيه نام برده شده‏اند همان كسانى هستند كه در اصطلاح فقه به نام محارم خوانده مى‏شوند و از اين قرارند:

١ ـ (لِبُعُولَتِهِنَّ): براى شوهرانشان.

٢ ـ (اَوْ آبائِهِنَّ): يا پدرانشان.

٣ ـ (اَوْ آباء بُعُولَتِهِنَّ): يا پدران شوهرانشان.

٤ ـ (اَوْ اَبْنائِهِنَّ): يا پسرانشان.

٥ ـ (اَوْ اَبْناء بُعُولَتِهِنَّ): يا پسران شوهرانشان.

٦ ـ (اَوْ اِخْوانِهِنَّ): يا برادرانشان.

٧ ـ (اَوْ بَنى اِخْوانِهِنَّ): يا پسران برادرانشان.

٨ ـ (اَوْ بَنى اَخَواتِهِنَّ): يا پسران خواهرانشان.

٩ ـ (اَوْ نِسائِهِنَّ): يا زنان هم كيششان.

١٠ ـ (اَوْ ما مَلَكَتْ اَيْمانُهُنَّ): يا بردگانشان (كنيزانشان).

١١ ـ (اَوِ التّابِعين غَيْرِ اوُلِى الاِرْبَةِ): يا پيروانى كه تمايلى به زن ندارند (افراد سفيه و ابلهى كه ميل جنسى در آنها وجود ندارد).

١٢ ـ (اَوِ الطِّفْلِ الّذينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساء): يا كودكانى كه از عورات زنان (امور جنسى) آگاه نيستند، يا توانايى انجام كار زناشويى ندارند.

«علامه طباطبايى» مى‏گويد:

«كلمه بعولة به معنى شوهران است، و طوايف هفتگانه‏اى كه قرآن نام برده محرمها نسبى و سببى هستند و اجداد شوهران حكمشان حكم پدران ايشان و نوه‏هاى شوهران حكم فرزندان ايشان است» (٣٩).

«مرحوم طبرسى» چنين گفته است: «زنان زينتهاى باطن خود را تنها در برابر شوهران آشكار مى‏كنند و پيش آنها لازم نيست روسرى داشته باشند. منظور اين است كه زمينه را براى تحريكات شهوى آنها فراهم سازند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «خدا لعنت كند زنى را كه خضاب و سرمه نكند». همچنين زنى كه شوهر را اجابت نكند و در انجام خواسته او تأخير و كوتاهى كند و عذرهاى پوچ بتراشد، ملعون شمرده شده است» (٤٠).

در موارد دوازده گونه فوق، چهار مورد اخير قابل بحث است، كه در مورد آنها بحث خواهد شد. الف) (نِسائِهِنَّ): «استاد مطهرى» مى‏گويد (٤١): در اين كلمه سه احتمال داده شده است:

١ - اينكه مراد زنان مسلمان هستند. مفهوم آيه، بنابر اين قول اين است كه زنان غير مسلمان نامحرم مى‏باشند و زن مسلمان بايد خود را از ايشان بپوشاند.

٢ - اينكه مراد مطلق زنان است خواه مسلمان يا غير مسلمان.

٣ - اينكه مراد زنهايى است كه در خانه هستند مانند زنان خدمتكار. مفهوم اين تفسير اين است كه هر زنى به غير از زنان داخل خانه به ساير زنان نامحرم است. اين احتمال به كلى مردود است زيرا يكى از مسلمات و ضروريات اسلام اين است كه زن به زن محرم است احتمال دوم نيز ضعيف است زيرا كه در اين احتمال نكته‏اى براى اضافه «نساء» به ضمير وجود ندارد ولى طبق احتمال اول نكته اين اضافه اين است كه زنان كفار، بيگانه هستند و از خودشان نمى‏باشند. حقيقت اين است كه احتمال اول قويترين احتمالات است و رواياتى هم بر طبق آن وارد شده كه برهنه شدن زن مسلمان را در برابر زنان يهوديه يا نصرانيه منع كرده است. در اين روايات استناد شده است به اينكه زنان غير مسلمان ممكن است زيبايى زنان مسلمان را براى شوهران يا برادران خود توصيف كنند. بايد توجّه داشت كه در اينجا مسئله‏اى وجود دارد و آن اين است كه براى هيچ زن مسلمان جايز نيست كه محاسن يعنى زيبايى‏هاى زن ديگر را براى شوهر خود توصيف كند. وجود اين تكليف زنان مسلمان را در برابر يكديگر تأمين مى‏دهد، ولى در مورد زنان غير مسلمان اطمينان نيست، ممكن است آنها براى مردان خود از وضع زنان مسلمان سخن بگويند. لهذا به زنان مسلمان دستور داده شده است كه خود را از ايشان بپوشانند.

در روايتى از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه فرمودند: «لا يَنْبَغى لِلْمَرْأةِ أن تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَىِ الْيَهُودِيَّةِ والنَّصْرانِيَّةِ، فَاِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذلِكَ لاَِزْواجِهِنَّ» (٤٢). «بر زن شايسته نيست كه در مقابل زن يهودى و زن نصرانى برهنه شود، زيرا آنها زيبايى زنان مسلمان را براى شوهران خود توصيف مى‏كنند». آرى اين است فلسفه آشكار نكردن زينت در مقابل زنان غير مسلمان.

ب)( اَوْ ما مَلَكَتْ اَيْمانُهُنَّ): ظاهر اين جمله مفهوم وسيعى دارد و نشان مى‏دهد كه زن مى‏تواند بدون حجاب در برابر برده خود ظاهر شود، ولى در بعضى از روايات اسلامى تصريح شده است كه منظور ظاهر شدن در برابر كنيزان است هر چند غير مسلمان باشند، و غلامان را شامل نمى‏شود، در حديثى از امام على عليه‌السلام مى‏خوانيم كه مى‏فرمود: «لا يَنْظُرُ الْعَبْدُ اِلى شَعْرِ مَوْلاتِهِ» «غلام نبايد به موى زنى كه مولاى او است نگاه كند». ولى از بعضى روايات ديگر تعميم استفاده مى‏شود. اما مسلما خلاف احتياط است (٤٣).

ج) اَوِ التّابِعينَ غَيْرِ اُولِى الاِْرْبَةِ»: «مرحوم طبرسى» در اين باره مى‏گويد: «همچنين لازم نيست زنان در برابر مردانى كه تابعند و نيازى به زن ندارند، خود را بپوشند. برخى گويند: مقصود مرد ابلهى است كه جيره‏خوار زن باشد و به زن توجهى نداشته باشد. از امام صادق عليه‌السلام هم همينطور روايت شده است.

برخى گويند: مقصود آدمهاى عقيمى است كه تمايل جنسى در وجودشان نيست.

برخى گويند: مراد اخته و خواجه است. برخى گويند مقصود پيرمرد است. برخى گويند. مقصود غلام صغير است. (به هر حال آيه شريفه مردى را بيان مى‏كند كه به علتى تمايل به زن ندارد و همه چيز برايش يكسان است)» (٤٤). د) اَوِ الطِّفْلِ الّذينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِساءِ: اين قسمت را نيز دو جور مى‏توان تفسير كرد. كلمه «لَمْ يَظْهَرُوا» از ماده ظهور است و با كلمه «عَلى» متعدى شده است ممكن است تركيب اين دو كلمه مفهوم «اطلاع» را بدهد. پس معنى چنين مى‏شود: كودكانى كه بر امور نهانى زنان آگاه نيستند. و ممكن است مفهوم «غلبه و قدرت» را بدهد، پس معنى چنين مى‏شود: كودكانى كه بر استفاده از امور نهانى زنان توانايى ندارند.

طبق احتمال اول مراد بچه‏هاى غير مميز هستند كه قدرت تشخيص اينگونه مطالب را ندارند. اما طبق احتمال دوم مقصود بچه‏هايى است كه قدرت بر امور جنسى ندارند يعنى غيربالغ مى‏باشند هر چند مميز بوده باشند. طبق احتمال دوم اطفالى كه همه چيز مى‏فهمند و نزديك به حد بلوغ مى‏باشند ولى بالغ نمى‏باشند جزء استثناها هستند. فتواى فقها نيز بر طبق اين تفسير است (٤٥).

از مطالب سؤال‏انگيز اينكه در آيه فوق ضمن بيان محارم به هيچ وجه سخنى از عمو و دايى در ميان نيست، با اينكه به طور مسلم محرمند و حجاب در برابر آنها لازم نمى‏باشد. ممكن است نكته آن اين باشد كه قرآن مى‏خواهد نهايت فصاحت و بلاغت را در بيان مطالب به كار گيرد و حتى يك كلمه اضافى نيز نگويد، از آنجا كه استثناى «پسر برادر» و «پسر خواهر» نشان مى‏دهد كه «عمه» و «خاله» انسان نسبت به او محرمند روشن مى‏شود كه عمو و دايى يك زن نيز بر او محرم مى‏باشند و به تعبير روشن‏تر محرميت دو جانبه است، هنگامى كه از يك سو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم شدند، طبيعى است كه از سوى ديگر و در طرف مقابل عمو و دايى نيز محرم باشند.

همانطور كه گذشت، قرآن كريم زنان را از آشكار كردن زينت در برابر بيگانگان نهى مى‏كند. روايات رسيده از معصومين عليهم‌السلام نيز همين معنا را در بردارند، تا جايى كه حتى بانوان را از استعمال بوى خوش در مقابل افراد نامحرم برحذر داشته‏اند. در روايتى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى‏خوانيم كه فرمودند: «اَيُّمَا اِمْرَأَةٍ اِسْتَعْطَرَتْ فَخَرَجَتْ فَمَرَّتْ عَلى قَوْمٍ فَيَجِدُوا ريحَها فَهِىَ زانِيَةٌ» (٤٦) «هر زنى كه بوى خوش استعمال كند و از خانه خارج شود و بر گروهى بگذرد كه بوى خوش او را احساس كنند، پس او زناكار است».

در روايت ديگرى آمده، قالَ رسول اللّه‏ صلى‌الله‌عليه‌وآله «اَيُّما اِمْرَأةٍ تَطَيَّبَتْ لِغَيْرِ زَوْجِها لَم تَقْبَلْ مِنْهأ صَلاةٌ حَتّى تَغْتَسِلَ مِنْ طيبِها كَغُسْلِها مِنْ جَنابَتِها» (٤٧). رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند «هر زنى كه براى غير شوهرش خود را خوشبو كند، خداوند نماز او را قبول نكند تا زمانى كه مثل اينكه غسل جنابت مى‏كند، خود را از آن بوى خوش پاك گرداند». آرى اسلام مى‏خواهد كه زيبايى و زينت زن تنها در مقابل افراد محرم باشد تا از طريق آشكار كردن زينت باعث بروز انحرافات جنسى نشود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پي نوشت ها :

١ ـ فلسفى، محمد تقى، «گفتار فلسفى بزرگسال و جوان از نظر افكار و تمايلات»، تهران: هيئت نشر معارف اسلامى، چاپ اول، ١٣٥٢؛ ١٨٧.

٢ ـ بلاغى، صدرالدين، «برهان قرآن»، تهران: انتشارات امير كبير، چاپ هفتم، ١٣٦٠؛ ١٦٤.

٣ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، جلد چهاردهم؛ ١٩٨.

٤ ـ اردستانى، صادق، «اسلام و مسايل جنسى و زناشويى»، تهران: انتشارات زرياب، چاپ اول، ١٣٧٧؛ ٢٣.

٥ ـ مصطفوى، سيد جواد، ١٥٥.

٦ ـ نهج البلاغه، حكمت ٢٤٩.

٧ ـ سوره نور ـ آيه ٣٠.

٨ ـ مطهرى، مرتضى، ١٣٧ ـ ١٣٦.

٩ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٤٣٧ ـ ٤٣٦.

١٠ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، جلد پانزدهم؛ ١٥٨.

١١ ـ كاشانى، مولى فتح اللّه‏، «تفسير منهج الصادقين»، جلد ششم، تهران: انتشارات علميه اسلاميه، چاپ اول، ٢٩٤.

١٢ ـ رازى، ابوالفتوح، «تفسير روح الجنان وروح الجنان»، جلد هشتم، تهران: انتشارات كتابفروشى اسلاميه، چاپ اول، ١٣٩٨ ه .ق؛ ٢٠٦.

١٣ ـ السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، ٤١.

١٤ ـ العروسى الحويزى، عبد على بن جمعه، ٥٨٩ .

١٥ ـ العروسى الحويزى، عبد على بن جمعه، ٥٨٩ .

١٦ ـ تاج لنگرودى، محمد مهدى، «واعظ خانواده»؛ ١٦٤.

١٧ ـ خمينى، سيد روح اللّه‏، ٤٣٣.

١٨ ـ شعرانى، ابوالحسن، ٢٢١.

١٩ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، ١٥٩.

٢٠ ـ قمى، على بن ابراهيم، «تفسير قمى»، جلد دوم، قم: دار الكتاب، چاپ سوم، ١٠١.

٢١ ـ روايتى با همين مضمون در كتب اهل سنت هم آمده از جمله در كتاب «الدر المنثور»، جلد پنجم .

٢٢ ـ «تابو» از موضوعات بحث جامعه‏شناسى است و به تحريمهاى ترس‏آور و بى‏منطق گفته مى‏شود كه در ميان ملل وحشى وجود داشته و دارد. به عقيده راسل و امثال وى، اخلاق رايج در جهان متمدن امروز نيز پر از «تابو» است.

٢٣ ـ مطهرى، مرتضى، ١٤٣ ـ ١٤١.

٢٤ ـ كمالى، سيد على، ١٦٥ ـ ١٦٤.

٢٥ ـ سوره نور ـ آيه ٣١.

٢٦ ـ مطهرى، مرتضى، ١٤٤.

٢٧ ـ العروسى الحويزى، عبد على بن جمعة، ٥٨٧ .

٢٨ ـ رازى، ابوالفتوح، ٢٠٦.

٢٩ ـ خمينى، سيد روح اللّه‏، ٤٣٣.

٣٠ ـ مطهرى، مرتضى، ١٤٥.

٣١ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، ١٥٩.

٣٢ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن الحسن، جلد هفدهم؛ ١٢٧.

٣٣ ـ طبرسى، ابو على فصل بن الحسن؛ ١٢٧.

٣٤ ـ الزمخشرى، محمد بن عمر، ٢٣٠.

٣٥ ـ قمى، على بن ابراهيم، ١٠١.

٣٦ ـ العروسى الحويزى، عبد على بن جمعه، ٥٩٠ .

٣٧ ـ السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، ٤١.

٣٨ ـ مطهرى، مرتضى، ١٥١.

٣٩ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، ١٥٩.

٤٠ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن الحسن، ١٢٨.

٤١ ـ مطهرى، مرتضى، ١٥٨ ـ ١٥٧.

٤٢ ـ العروسى، الحويزى، عبد على بن جمعه، ٥٩٣ .

٤٣ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٤٥٢ ـ ٤٥١.

٤٤ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن الحسن، ١٢٩ ـ ١٢٨.

٤٥ ـ مطهرى، مرتضى، ١٦١.

٤٦ ـ السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، ٤١.

٤٧ ـ مصطفوى، سيد جواد، ٧٠.

## آراستگى و خودآرايى براى همسر

هر زنى در فطرت و سرشتش، زيباپسندى و آراسته‏گرى نهفته است. از طرف ديگر اسلام دين فطرت است و دين خدا، و چنين دينى بايد احساسات و عواطف مردم را كه مخلوق همان خدا است، در نظر بگيرد و راهنمايى كند.

از نظر اسلام، براى زن مستحب است كه همواره داراى زينت باشد و خود را آماده نشان دهد، براى شوهرش جاذبه داشته باشد نه دافعه.

عطر زدن و روغن مالى (كرم) و موى و بدن شفاف و براق داشتن اگر براى مرد ماهى يك مرتبه خوب است، براى زن هر روز مطلوب است، تا مردم جهان بدانند، اسلام با زيبايى و زينت مخالفت ندارد، اسلام با فطرت و سرشت زن كه زيبايى دوستى اوست مخالف نيست. اسلام با واقعيتها مبارزه نمى‏كند و خلاصه اسلام همان چيزى را گفته است كه همگان مى‏دانند و عمل مى‏كنند و بر زبان نمى‏آورند (١). در همين زمينه روايتى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده است.

جاءَتْ اِمْرَأَةٌ اِلى رَسُولِ اللّه‏ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَقالَتْ: يا رَسُولَ اللّه‏ِ ما حَقُّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ؟ فَقالَ: «اَكْثَرُ مِنْ ذلِكَ...» قالَتْ فَخَبِّرْنى عَنْ شَى‏ءٍ مِنْهُ، قالَ:

«... عَلَيْها اَنْ تَتَطَيَّبَ بِأَطْيَبِ طَيْبِها وَتَلْبَسَ اَحْسَنَ ثِيابِها وَتَزَيَّنَ بِأَحْسَنِ زينَتِها وَتَعْرِضَ نَفْسَها عَلَيْهِ غُدْوَةٌ وَعَشِيَّةً...» (٢) «زنى خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و عرض كرد: اى رسول خدا حق شوهر بر زن چيست؟ فرمود: «زياد است». عرض كرد: اندكى را به من بگوييد. فرمود: «... زن بايد خود را به بهترين بوهاى خوش معطر كند و بهترين لباسش را بپوشد و خود را به بهترين زينتى كه دارد بيارايد و هر صبح و شام خود را به شوهرش عرضه كند...».

البته بايد توجّه داشت اين دستور تنها به زنان اختصاص ندارد، بلكه مردان هم وظيفه دارند كه ظاهرى آراسته داشته باشند و به نظافت و خودآرايى براى همسر خويش اهميّت بدهند. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به شوهران مسامحه كار و بى‏قيد مى‏فرمايد: «اِغْسِلُوا ثِيابَكُمْ وَخُذُوا مِنْ شُعُورِكُمْ وَاسْتاكُوا وَتَزَيَّنُوا وَتَنَطَّفُوا فَاِنَّ بَنى اِسْرائيلَ لَمْ يَكُونُوا يَفْعَلُونَ ذلِكَ فَزَنَتْ نِساءُهُم» (٣). «لباس‏هاى خود را تميز كنيد و موهاى خود را كم كنيد، مسواك بزنيد و آراسته و پاكيزه باشيد، كه بنى‏اسرائيل چنين نكردند تا زنانشان زناكار شدند».

آراستگى زن و شوهر از اين جهت اهميّت دارد كه رغبت آنها را نسبت به يكديگر بيشتر مى‏كند. برخى زنان و بسيارى از مردان اهميّت لازم را به اين مسئله نمى‏دهند. حتى ديده شده است كه با وجود تقاضاهاى مكرر زن، مرد با ظاهرى آشفته در خانه و در كنار همسر خود قرار مى‏گيرد. اين گونه رفتار مخالف ذوق سليم است و لذا تحمّل آن براى كسى كه داراى حساسيّت روحى و ذوق و سليقه است، دشوار مى‏نمايد. بى‏اعتنايى به اينگونه مسائل به ظاهر كوچك مى‏تواند در روابط و پيوندهاى ميان زن و شوهر تأثير منفى بگذارد و از تمايل و رغبت آنها نسبت به يكديگر بكاهد (٤). خوشبو كردن مسلمان، بدن و لباس خود را به مشك و عنبر و عطر و بخور و گلاب و هر ماده بويايى، از مستحبات اكيد اسلام است، تا آنجا كه روايت شده است مخارج عطر و بخور پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بيش از مخارج خوراكش بود. عن ابى عبداللّه‏ عليه‌السلام قالَ «كانَ رَسُولُ اللّه‏ِ صلى‌الله‌عليه‌وآله يُنْفِقُ فِى الطّيبِ اَكْثَرُ مِمّا يُنْفِقُ فِى الطَّعامِ» (٥) امام صادق عليه‌السلام فرمودند: «رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله براى بوى خوش بيشتر از خوراك خرج مى‏كرد». و در حديث ديگرى آمده است، قالَ رَسُولُ اللّه‏ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «اَرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلينَ: اَلْحَياءُ والتَّعَطُّرُ وَالسِّواكُ والنِّكاحُ» (٦). رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: «چهار چيز از سنتهاى پيامبران است: حيا و استعمال بوى خوش و مسواك زدن و ازدواج» آرى، عطر هم مانند نظافت از مظاهر زيبايى است و زنان به آن علاقه بيشترى دارند و همت بيشترى مى‏گمارند. پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله نسبت به استعمال عطر و ماده بويا، ميان زن و شوهر فرقى گذاشته است كه بسيار لطيف و ظريف است و آن فرق اين است كه به زن دستور مى‏دهد، از مواد خوشبو، ماده‏اى را استعمال كند كه بيشتر رنگ داشته باشد و كمتر بو، برعكس مردان كه بايد ماده‏اى را استعمال كنند كه بويش بيشتر و رنگش كمتر باشد. قالَ رَسُول اللّه‏ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «طَيبُ النِّساءِ ما ظَهَرَ لَوْنُهُ وَخَفِىَ ريحُهُ وَطَيبُ الرِّجالِ ما ظَهَرَ ريحُهُ وَخَفِىَ لَوْنُهُ» (٧). رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «بوى خوش زنان، چيزى است كه رنگش آشكار و بويش نهان باشد و بوى خوش مردان چيزى است كه بويش آشكار و رنگش نهان باشد».

نويسنده‏اى در اين زمينه مى‏گويد:

«بعضى از زنان تنها هنگامى كه به عروسى يا مهمانى مى‏روند، خود را زيبا و مرتب و پاكيزه و معطر مى‏كنند، اين عمل بر خلاف دستور اسلام است، زن بايد همواره براى شوهرش جالب و جاذب باشد و در مهمانيها هم بايد زيبايى و عطر او را تنها زنان ببينند و استشمام كنند، نه مردان اجنبى تا تحريك شوند و آن زن سبب گناه گردد» (٨).

## رعايت حجاب اسلامى

حجاب زن يكى از بهترين وسايل صيانت او و عدم تعرض ديگران به او مى‏باشد، از ديدگاه اسلام حجاب حافظ شخصيّت و كيان زن است، حافظ ارزش و اعتبار اوست، ايجاد آرامش و سكون در وى مى‏كند و او را از تعرض و هرج و مرج باز مى‏دارد، موجب مى‏شود كه او محورى براى كانون گرم يك خانواده باشد، نه معرضى براى تعرض هر بوالهوس و هرزه، متأسفانه در دنياى غرب و حتى اكثر كشورهاى اسلامى تنها موضوع بى‏حجابى مطرح نيست بله مسئله در حدى فراتر از آن مى‏باشد (٩). متفكر شهيد و بزرگوار «مرحوم مطهرى» مى‏نويسد:

«حقيقت امر اين است كه در مسئله پوشش ـ و به اصطلاح عصر اخير حجاب ـ سخن در اين نيست كه آيا زن خوب است پوشيده در اجتماع ظاهر شود يا عريان؟ روح سخن اين است كه آيا زن و تمتعات مرد از زن بايد رايگان باشد؟ آيا مرد بايد حق داشته باشد كه از هر زنى در هر محفلى حداكثر تمتعات را ببرد يا نه؟

اسلام كه به روح مسائل مى‏نگرد جواب مى‏دهد: خير، مردان فقط در محيط خانوادگى و در كادر قانون ازدواج و همراه با يك سلسله تعهّدات سنگين مى‏توانند از زنان به عنوان همسران قانونى كامجويى كنند، اما در محيط اجتماع استفاده از زنان بيگانه ممنوع است. و زنان نيز از اينكه مردان را در خارج از كانون خانوادگى كامياب سازند به هر صورت و به هر شكل ممنوع مى‏باشند» (١٠).

در چند جاى قرآن مجيد، خداوند متعال زنان را امر به حجاب فرموده‏اند. از جمله در آيه سى و يكم سوره نور آمده است: (... وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ...) «آنها بايد خمارهاى خود را بر سينه‏هاى خود بيفكنند...». راغب مى‏گويد:

«اصل خمر پوشاندن چيزى است و به هر چيزى كه با آن و بوسيله آن پوشانده مى‏شود ـ خمار ـ گويند، ولى خمار در سخنان معمولى اسمى است براى روپوشى كه زنان سر خود را با آن مى‏پوشانند جمع آن خمر است» (١١).

«علامه طباطبايى» در تفسير اين جمله مى‏نويسد: «كلمه خمر به دو ضمه جمع خمار است و خمار آن جامه است كه زن سر خود را با آن مى‏پيچد و زايد آن را به سينه‏اش آويزان مى‏كند، و كلمه جيوب جمع جيب (به ضمه: جيم و سكون ياء) معنايش معروف است، و مراد به جيوب سينه‏ها است، و معنا اين است كه به زنان دستور بده تا اطراف مقنعه‏ها را به سينه‏هاى خود انداخته آن را بپوشانند» (١٢).

«مرحوم طبرسى رحمه‌الله در اين باره مى‏گويد: «زنان بايد دنباله روسريها را بر سينه خود بيندازند تا گردن آنها پوشيده شود. گفته شده است: قبلاً دامنه روسريها را به پشت سر مى‏انداختند و سينه آنها آشكار بود. كلمه جيوب كنايه از سينه‏هاست. و گفته شده است: به اين جهت دستور مى‏دهد كه روسريها را بر سينه بيندازند كه گوشواره‏ها و گردنها و سينه‏ها را بپوشانند» (١٣). «فخر رازى» گفته است:

«خمر مفرد خمار است و آن مقنعه‏ها است مفسرين گفته‏اند كه زنان در دوران جاهليت مقنعه‏ها را به پشت سر مى‏انداختند و سينه‏ها و گريبانها و گردن‏بندهاى آنان آشكار مى‏شد. پس امر شدند به اينكه مقنعه‏هاى خود را بر روى سينه‏ها بيفكنند تا بوسيله آن سينه‏ها و گريبانها و موها و زينتهايى كه در گوش و گردن است پوشانيده شود» (١٤).

«استاد مطهرى» در اين باره چنين گفته است: «يعنى مى‏بايد روسرى خود را بر روى سينه و گريبان خويش قرار دهند. البته روسرى خصوصيتى ندارد، مقصود پوشيدن سر و گريبان است. همانطور كه قبلاً از تفسير كشاف نقل كرديم ـ ديگران نيز همانطور گفته‏اند ـ زنان عرب معمولاً پيراهنهايى مى‏پوشيدند كه گريبانهايشان باز بود، دور گردن و سينه را نمى‏پوشانيد. روسريهايى هم كه روى سر خود مى‏انداختند از پشت سر مى‏آويختند ـ همانطورى كه الآن بين مردان عرب متداول است ـ قهرا گوشها و بناگوشها و جلوى سينه و گردن نمايان مى‏شد. اين آيه دستور مى‏دهد كه بايد قسمت آويخته همان روسريها را از دو طرف روى سينه و گريبان خود بيفكنند تا قسمتهاى ياد شده پوشيده گردد.

تركيب لغوى لغت «ضرب» با لغت «عَلى» اين معنى را مى‏رساند كه چيزى را بر روى چيز ديگر قرار دهند به طورى كه مانع و حاجبى بر او شمرده شود در تفسير كشاف مى‏گويد: اين تعبير نظير اين است كه بگوييم دست خود را روى ديوار گذاشتم.

به هر حال منظور اين است كه اين آيه در كمال صراحت حدود پوشش لازم را بيان مى‏كند. مراجعه به تفاسير و روايات اعم از شيعه و سنى و مخصوصا روايات شيعه كاملاً مطلب را روشن مى‏كند و جاى ترديد در مفهوم آيه باقى نمى‏گذارد» (١٥).

آيات اصلى مربوط به پوشش در سوره نور آمده است. البته آياتى چند هم در سوره «احزاب» است كه برخى از آنها درباره حفظ حريم عفاف است. در آيه پنجاه و نهم سوره احزاب آمده است: (يا أَيُّهَا النَّبِىُّ قُلْ لاَِزْواجِكَ وَبَناتِكَ وَنِساءِ الْمُؤْمِنينَ يُدنينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابيبِهنَّ ذلِكَ اَدْنى اَنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤذينَ وَكانَ اللّه‏ُ غَفُورا رَحيما)«اى پيامبر، به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو جلبابهاى خود را بر خويش فرو افكنند، اين كار براى اينكه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگيرند بهتر است و خداوند همواره غفور و رحيم است». در «تفسير على بن ابراهيم» در شأن نزول اين آيه آمده است: آن ايام زنان مسلمان به مسجد مى‏رفتند و پشت سر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نماز مى‏گزاردند، هنگام شب موقعى كه براى نماز مغرب و عشاء مى‏رفتند بعضى از جوانان هرزه و اوباش بر سر راه آنها مى‏نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنها را آزار مى‏دادند و مزاحم آنها مى‏شدند، آيه فوق نازل شد و به آنها دستور داد حجاب خود را به طور كامل رعايت كنند تا به خوبى شناخته شوند و كسى بهانه مزاحمت پيدا نكند (١٦). در اين آيه دو مطلب را مورد دقت قرار داده است: [١] اينكه جلباب چيست و نزديك كردن آن يعنى چه؟ [٢] ديگر اينكه آنچه به عنوان علت و فايده اين دستور ذكر شده كه: «شناخته شوند و مورد آزاد واقع نشوند» چه معنى دارد؟

در اين كه جلباب چه نوع لباسى را مى‏گويند، كلمات مفسرين و لغويين مختلف است و به دست آوردن معناى صحيح كلمه دشوار مى‏باشد. معانى مختلفى كه براى جلباب ذكر شده به اين شرح است: در المنجد مى‏نويسد: جلباب پيراهن يا لباس گشاد است.

در مفردات راغب آمده است: «جلباب يعنى پيراهن و روسرى».

«قاموس» مى‏گويد: «جلباب عبارت است از پيراهن و يك جامه گشاد و بزرگ كوچكتر از ملحفه و يا خود ملحفه (چادر مانند) كه زن به وسيله آن تمام جامه‏هاى خويش را مى‏پوشد، يا چارقد».

در «لسان العرب» مى‏نويسد: «جلباب جامه‏اى است از چارقد بزرگتر و از عبا كوچكتر زن بوسيله آن سر و سينه خود را مى‏پوشاند» (١٧).

«مرحوم طبرسى رحمه‌الله در قسمت شرح لغات مى‏نويسد: «جلباب مقنعه و روسرى زن است كه سر و صورت او را مى‏پوشاند وقتى كه براى حاجتى بيرون مى‏رود».

آنگاه در ضمن تفسير آيه مى‏گويد:

«اى پيامبر، به همسران و دخترانت و زنان مؤمنين بگو، پس بپوشانند موضع گردن و سينه خود را با روپوشى كه زنها بر سر مى‏اندازند.

ابن عباس و مجاهد گويند: جلباب مقنعه و روسرى زن است، يعنى با آن بپوشند سر و گردنشان را هر گاه براى حاجتى بيرون روند به خلاف كنيزهايى كه با سر و گردن باز بيرون مى‏روند.

«علامه طباطبايى» در اين باره چنين گفته است:

«كلمه جلابيب جمع جلباب است، و آن جامه‏اى است كه يا سرتاسرى است و تمامى بدنش را مى‏پوشاند، و يا روسرى مخصوص است كه صورت و سرش را ساتر مى‏شود، و منظور از جمله (يُدنينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابيبِهِنَّ) اين است كه آن طورى بپوشند كه زير گلو و سينه‏هايشان در انظار ناظرين پيدا نباشد» (١٨).

چنانكه ملاحظه شد، معنى جلباب از نظر مفسران چندان روشن نيست. آنچه صحيح‏تر به نظر مى‏رسد اين است كه در اصل لغت، كلمه جلباب شامل هر جامه وسيع مى‏شده است، ولى غالبا در مورد روسرى‏هايى كه از چارقد بزرگتر و از ردا كوچكتر بوده است به كار مى‏رفته است. ضمنا معلوم مى‏شود كه دو نوع روسرى براى زنان معمول بوده است، يك نوع روسريهاى كوچك كه آنها را خمار يا مقنعه مى‏ناميده‏اند و معمولاً در داخل خانه از آنها استفاده مى‏كرده‏اند. نوع ديگر روسريهاى بزرگ كه مخصوص خارج منزل بوده است. در «تفسير نمونه» آمده است: منظور از «يُدْنينَ» اين است كه زنان «جلباب» را به بدن خويش نزديك سازند تا درست آنها را محفوظ دارد، نه اينكه آن را آزاد بگذارند به طورى كه گاه بيگاه كنار رود و بدن آشكار گردد، و به تعبير ساده خودمان لباس خود را جمع و جور كنند.

اما اينكه بعضى خواسته‏اند از اين جمله استفاده كنند كه صورت را نيز بايد پوشانيد هيچ دلالتى بر اين معنى ندارد و كمتر كسى از مفسران پوشاندن صورت را در مفهوم آيه داخل دانسته است.

به هر حال از اين آيه استفاده مى‏شود كه حكم «حجاب و پوشش» براى آزاد زنان قبل از اين زمان نازل شده بود، ولى بعضى روى ساده‏انديشى درست مراقب آن نبودند آيه فوق تأكيد مى‏كند كه در رعايت آن دقيق باشند (١٩).

«استاد مطهرى» در اين باره مى‏گويد: «بنابر اين مقصود از نزديك ساختن جلباب، پوشيدن با آن مى‏باشد، يعنى وقتى مى‏خواهند از خانه بيرون بروند روسرى بزرگ خود را با خود بردارند. البته معنى لغوى نزديك ساختن چيزى، پوشانيدن با آن نيست، بلكه از مورد، چنين استفاده مى‏شود. وقتى كه به زن بگويند جامه‏ات را به خود نزديك كن مقصود اين است كه آن را رها نكن، آن را جمع و جور كن، آن را بى‏اثر و بى‏خاصيت رهان نكن و خود را با آن بپوشان.

استفاده زنان از روپوشهاى بزرگ كه بر سر مى‏افكنده‏اند دو جور بوده است: يك نوع صرفا جنبه تشريفاتى و اسمى داشته است همچنان كه در عصر حاضر بعضى بانوان چادرى را مى‏بينيم كه چادر داشتن آنها صرفا جنبه تشريفاتى دارد. با چادر هيچ جاى بدن خود را نمى‏پوشانند، آنها را رها مى‏كنند. وضع چادر سركردنشان، نشان مى‏دهد كه اهل پرهيز از معاشرت با مردان بيگانه نيستند و از اينكه مورد بهره‏بردارى چشمها قرار بگيرند ابا و امتناعى ندارند. نوع ديگر بر عكس بوده و هست: زن چنان با مراقبت جامه‏هاى خود را به خود مى‏گيرد و آن را رها نمى‏كند كه نشان مى‏دهد اهل عفاف و حفاظ است. خود بخود دورباشى ايجاد مى‏كند و ناپاكدلان را مأيوس مى‏سازد» (٢٠).

و اما مطلب دوم يعنى بحث در علتى كه براى اين دستور ذكر شده است، در اين زمينه دو نظر وجود دارد: و گروهى از مفسرين گفته‏اند: «در آن زمان معمول بوده است كه كنيزان بدون پوشيدن سر و گردن از منزل بيرون مى‏آمدند، و از آنجا كه از نظر اخلاقى وضع خوبى نداشتند گاهى بعضى از جوانان هرزه مزاحم آنها مى‏شدند، در اينجا به زنان آزاد مسلمان دستور مى‏دهد كه حجاب اسلامى را كاملاً رعايت كنند تا از كنيزان شناخته شوند و بهانه‏اى براى مزاحمت به دست هرزگان ندهند. بديهى است مفهوم اين سخن آن نيست كه اوباش حق داشتند مزاحم كنيزان شوند، بلكه منظور اين است كه بهانه را از دست افراد فاسد بگيرند.

احتمال دوم اينكه: زنان مسلمان در پوشيدن حجاب سهل‏انگار و بى‏اعتنا نباشند مثل بعضى از زنان بى‏بند و بار كه در عين داشتن حجاب آنچنان بى‏پروا و لاابالى هستند كه غالبا قسمتهايى از بدنهاى آنان نمايان است و همين معنى توجّه افراد هرزه را به آنها جلب مى‏كند» (٢١).

«علامه طباطبايى» چنين گفته است: (ذلِكَ اَدْنى اَنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذَيْنَ) «يعنى پوشاندن همه بدن به شناخته شدن به اينكه اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند نزديك‏تر است در نتيجه وقتى به اين عنوان شناخته شدند، ديگر اذيت نمى‏شوند، يعنى اهل فسق و فجور متعرض آنان نمى‏گردند» (٢٢). سپس احتمال ديگر را نقل كرده و مى‏گويد معناى اول به ذهن نزديكتر است. پس بنا به احتمال اول معنى جمله اين است كه بدين وسيله شناخته مى‏شوند كه آزادند نه كنيز، پس مورد آزار و تعقيب جوانان قرار نمى‏گيرند. ولى بنا به احتمال دوم معنى جمله اين است كه بدين وسيله شناخته مى‏شوند كه زنان نجيب و عفيف مى‏باشند و بيمار دلان از اينكه به آنها طمع ببندند چشم مى‏پوشند زيرا معلوم مى‏شود اينجا حريم عفاف است، چشم طمع كور، و دست خيانت كوتاه است.

«استاد مطهرى» مى‏گويد:

«مطلبى كه از اين آيه استفاده مى‏شود و يك حقيقت جاودان است اين است كه زن مسلمان بايد آن چنان در ميان مردم رفت و آمد كنند كه علائم عفاف و وقار و سنگينى و پاكى از آن هويدا باشد و با اين صفت شناخته شود، و در اين وقت است كه بيماردلان كه دنبال شكار مى‏گردند از آنها مأيوس مى‏گردند و فكر بهره‏كشى از آنها در مخيله‏شان خطور نمى‏كند» (٢٣).

و از آنجا كه نزول اين حكم، جمعى از زنان با ايمان را نسبت به گذشته پريشان مى‏ساخت، در پايان آيه مى‏افزايد: (وَكانَ اللّه‏ُ غَفُورا رَحيما): خداوند همواره غفور و رحيم است». هر گاه از شما تاكنون در اين امر كوتاهى شده چون بر اثر جهل و نادانى بوده است خداوند شما را خواهد بخشيد، توبه كنيد و به سوى او باز گرديد، و وظيفه عفت و پوشش را به خوبى انجام دهيد (٢٤). آيه ديگرى كه در رابطه با حجاب مطرح مى‏شود آيه پنجاه و سوم سوره «احزاب» است. در اين آيه كلمه حجاب ذكر شده است. در كلمات قدما هر جا سخن از آيه حجاب است مقصود همين آيه است. در بخشى از اين آيه آمده است: (... وَاِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعا فَاسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حجابٍ ذلِكُمْ اَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ...) «... هنگامى كه چيزى از وسايل زندگى (به عنوان عاريت) از آنها (همسران پيامبر) مى‏خواهيد از پشت پرده بخواهيد، اين كار دلهاى شما و آنها را پاك‏تر مى‏دارد...».

«علامه طباطبايى درباره اين جمله چنين آورده است:

«ضمير «هُنَّ» به همسران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله برمى‏گردد، و درخواست متاع از ايشان كنايه است از اينكه مردم با ايشان درباره حوايجى كه دارند سؤال كنند، و معنايش اين است كه اگر به خاطر حاجتى كه برايتان پيش آمده، ناگزير شديد با يكى از همسران آن جناب صحبتى بكنيد، از پس پرده صحبت كنيد، (ذلِكُم اَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ) اين جمله مصلحت حكم نامبرده را بيان مى‏كند، و مى‏فرمايد، براى اينكه وقتى از پشت پرده با ايشان صحبت كنيد دلهايتان دچار وسوسه نمى‏شود، و در نتيجه اين رويه دلهايتان را پاك‏تر نگه مى‏دارد» (٢٥).

در «تفسير نمونه» چنين آمده است (٢٦): اين امر در ميان اعراب و بسيارى مردم ديگر معمول بوده و هست كه به هنگام نياز به بعضى از وسايل زندگى موقتا از همسايه به عاريت مى‏گيرند، خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز از اين قانون مستثنا نبوده، و گاه و بيگاه مى‏آمدند و چيزى از همسران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به عاريت مى‏خواستند، روشن است قرار گرفتن همسران پيامبر در معرض ديد مردم (هر چند با حجاب اسلامى باشند) كار خوبى نبود لذا دستور داده شده كه از پشت پرده يا پشت در بگيرند. نكته‏اى كه در اينجا بايد مورد توجّه قرار گيرد اين است كه منظور از «حجاب» در اين آيه پوشش زنان نيست، بلكه حكمى اضافه بر آن است كه مخصوص همسران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بوده و آن اينكه مردم موظّف بودند به خاطر شرايط خاص همسران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هر گاه مى‏خواهند چيزى از آنان بگيرند از پشت پرده باشد، و آنها حتّى با پوشش اسلامى در برابر مردم در اينگونه موارد ظاهر نشوند، البته اين حكم درباره زنان ديگر وارد نشده، و در آنها تنها رعايت پوشش كافى است.

شاهد اين سخن اينكه كلمه «حجاب» هر چند در استعمالهاى روزمره به معنى پوشش زن به كار مى‏رود، ولى در لغت چنين مفهومى را ندارد، و نه در تعبيرات فقهاى ما.

«حجاب» در لغت به معنى چيزى است كه در ميان دو شى‏ء حايل مى‏شود، به همين جهت پرده‏اى كه در ميان امعاء و قلب و ريه كشيده شده «حجاب حاجز» ناميده شده.

در قرآن مجيد نيز اين كلمه همه جا به معنى پرده يا حايل به كار رفته است، مانند آيه سى و دوم از «سوره ص» (حَتَّى تَوارَتْ بِالْحِجابِ) «تا موقعى كه خورشيد در پشت پرده افق پنهان شد». در كلمات فقها از قديم‏ترين ايام تاكنون نيز در مورد پوشش زنان معمولاً كلمه «ستر» به كار رفته، و در روايات اسلامى نيز همين تعبير يا شبيه آن وارد شده است، و به كار رفتن كلمه «حجاب» در پوشش زنان اصطلاحى است كه بيشتر در عصر ما پيدا شده و اگر در تواريخ و روايات پيدا شود بسيار كم است.

بنابر اين اسلام به زنان مسلمان دستور پرده‏نشينى نداده، و تعبير «پردگيان» در مورد زنان و تعبيراتى شبيه به اين جنبه اسلامى ندارد، آنچه درباره زن مسلمان لازم است داشتن همان پوشش اسلامى است، ولى زنان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به خاطر وجود دشمنان فراوان و عيب جويان مغرض چون ممكن بود در معرض تهمت ها قرار گيرند و دستاويزى به دست سياه‏دلان بيفتد اين دستور خاص به آنها داده شد و يا به تعبير ديگر به مردم داده شده كه به هنگام تقاضاى چيزى از آنها، با آنها از پشت پرده تقاضاى خود را مطرح كنند.

«استاد مطهرى» نيز پس از بيان معنى كلمه حجاب چنين مى‏نويسد (٢٧):

استعمال كلمه حجاب در مورد پوشش زن يك اصطلاح نسبتا جديد است. در قديم و مخصوصا در اصطلاح فقها كلمه «ستر» كه به معنى پوشش است به كار رفته است. فقهاء چه در كتاب الصلوة و چه در كتاب النكاح كه متعرض اين مطلب شده‏اند كلمه ستر را به كار برده‏اند نه كلمه حجاب را. بهتر اين بود كه اين كلمه عوض نمى‏شد و ما هميشه همان كلمه «پوشش» را به كار مى‏برديم. زيرا چنانكه گفتيم معنى شايع لغت حجاب پرده است، و اگر در مورد پوشش به كار برده مى‏شود به اعتبار پشت پرده واقع شدن زن است و همين امر موجب شده كه عده زيادى گمان كنند كه اسلام خواسته است زن هميشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بيرون نرود.

وظيفه پوشش كه اسلام براى زنان مقرر كرده است بدين معنى نيست كه از خانه بيرون نروند. زندانى كردن و حبس زن در اسلام مطرح نيست. در برخى از كشورهاى قديم مثل ايران قديم و هند چنين چيزهايى وجود داشته است ولى در اسلام وجود ندارد.

پوشش زن در اسلام اين است كه زن در معاشرت خود با مردان بدن خود را بپوشاند و به جلوه‏گيرى و خودنمايى نپردازد. آيات مربوطه همين معنى را ذكر مى‏كند و فتواى فقها هم مؤيد همين مطلب است. آياتى كه در اين باره هست چه در سوره مباركه نور و چه در سوره مباركه احزاب، حدود پوشش و تماسهاى زن و مرد را ذكر كرده است بدون آنكه كلمه حجاب را به كار برده باشد».

«استاد مطهرى» در رابطه با آيه پنجاه و سوم سوره احزاب چنين مى‏نويسد:

«دستور حجاب كه در اين آيه است غير از دستور «پوشش» است كه مورد بحث ما مى‏باشد. دستورى كه در اين آيه ذكر شده است راجع به سنن خانوادگى و رفتارى است كه انسان بايد در خانه ديگران داشته باشد. طبق اين دستور، مرد نبايد وارد جايگاه زنان شود، بلكه اگر چيزى مى‏خواهد و مورد احتياج اوست بايد از پشت ديوار صدا بزند. اين مسئله ربطى به بحث «پوشش» كه در اصطلاح فقه نيز تحت عنوان «ستر» نه «حجاب» ناميده مى‏شود، ندارد.

جمله (ذلِكُمْ اَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ) دلالت مى‏كند كه هر اندازه مرد و زن جانب ستر و پوشش و ترك برخوردهايى كه مستلزم نظر است رعايت نمايند به تقوا و پاكى نزديكتر است. همانطور كه گفتيم: رخصتهاى تسهيلى و افراتى كه به حكم ضرورت داده شده است، نبايد رجحان اخلاقى ستر و پوشش و ترك نظر را از ياد ببرد» (٢٨).

دين اسلام تا حدى در زمينه حجاب دقت نظر دارد كه با توجّه به اينكه براى افراد سالخورده استثنايى در امر حجاب قائل مى‏شود ولى باز هم آنان را توصيه به حفظ پاكدامنى مى‏كند. در قرآن كريم، در سوره مباركه «نور» استثنايى درباره مسئله پوشش بيان شده است.

آنجا كه مى‏فرمايد: (وَالْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ الّلاتى لا يَرْجُونَ نِكاحا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ اَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجاتِ بِزينَةٍ وَاَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللّه‏ُ سَميعٌ عَليمٌ) (٢٩) «و زنان از كار افتاده‏اى كه اميد به ازدواج ندارند گناهى بر آنها نيست كه لباسهاى (رويين) خود را بر زمين بگذارند به شرط اينكه در برابر مردم خودآرايى نكنند و اگر خود را بپوشانند براى آنها بهتر است. و خداوند شنوا و دانا است».

در اين آيه زنان پير و سالخورده را از حكم حجاب مستثنى مى‏شمرد. «مرحوم طبرسى» در اين باره چنين گفته است: «زنان پيرى كه بازنشسته شده و در معرض زناشويى نيستند و كسى به آنها رغبت ندارد، مى‏توانند روسرى خود را بردارند» (٣٠).

در حديثى از امام صادق عليه‌السلام مى‏خوانيم: «اَلْحَلَبُّى عَنْ اَبى عَبْدِاللّه‏ِ عليه‌السلام اِنَّهُ قَرَأ «اَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ» قالَ: اَلْخِمارُ وَالْجِلْبابُ. قُلْتُ: بَيْنَ يَدَىْ مَنْ كانَ؟ فَقالَ: بَيْنَ يَدَىْ مَنْ كانَ: غَيْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بِزينةٍ» (٣١). عبيداللّه‏ حلبى گفت كه امام صادق عليه‌السلام فرمود: مقصود از (اَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ) روسرى و چادر است. گفتم: جلو هر كسى كه بود؟ فرمود: جلو هر كس كه بود اما به شرط اينكه ساده باشد و نخواهد خوددارى و خودنمايى كند». در پايان آيه اضافه مى‏كند كه با همه احوال «اگر آنها عفاف پيشه كنند و خويشتن را بپوشانند براى آنها بهتر است» (وَاِنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ). چرا كه از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعايت كند پسنديده‏تر و به تقوا و پاكى نزديك‏تر است.

در «تفسير نمونه» آمده: و از آنجا كه ممكن است بعضى از زنان سالخورده از اين آزادى حساب شده و مشروع سوء استفاده كنند و احيانا با مردان به گفتگوهاى نامناسب بپردازند و يا طرفين در دل افكار آلوده‏اى داشته باشند در آخر آيه به عنوان يك اخطار مى‏فرمايد: «خداوند شنوا و دانا است» (وَاللّه‏ُ سَميعٌ عَليمٌ).

آنچه را مى‏گوييد و آنچه را در دل داريد و يا در سر مى‏پرورانيد مى‏داند (٣٢).

پس از ذكر مطالبى كه در زمينه حجاب بيان شد ممكن است اين سؤال پيش بيايد كه چرا حجاب اسلامى واجب شده و فلسفه حجاب چيست؟ «استاد مطهرى» در اين زمينه مى‏نويسد (٣٣): فلسفه پوشش اسلامى به نظر ما چند چيز است. بعضى از آنها جنبه روانى دارد و بعضى جنبه خانه و خانوادگى، و بعضى ديگر جنبه اجتماعى، و بعضى مربوط است به بالا بردن احترام زن و جلوگيرى از ابتذال او.

شرح اين چهار قسمت بدين صورت است:

١ - آرامش روانى ـ نبودن حريم ميان زن و مرد و آزادى معاشرتهاى بى‏بند و بار، هيجانها و التهابهاى جنسى را فزونى مى‏بخشد. غريزه جنسى، غريزه‏اى نيرومند، عميق و دريا صفت است، هر چه بيشتر اطاعت شود سركش‏تر مى‏گردد، همچون آتش كه هر چه به آن بيشتر خوراك بدهند شعله‏ورتر مى‏شود.

به هر حال اسلام به قدرت شگرف اين غريزه آتشين، توجّه كامل كرده است. روايات زيادى درباره خطرناك بودن «نگاه»، خطرناك بودن خلوت با زن، و بالاخره خطرناك بودن غريزه‏اى كه مرد و زن را به يكديگر پيوند مى‏دهد وارد شده است.

اسلام تدابيرى براى تعديل و رام كردن اين غريزه انديشيده است و در اين زمينه هم براى زنان و هم براى مردان تكليف معيّن كرده است. يك وظيفه مشترك كه براى زن و مرد، مقرّر فرموده مربوط به نگاه كردن است. خلاصه اين دستور اين است كه زن و مرد نبايد به يكديگر خيره شوند، نبايد چشم‏چرانى كنند، نبايد نگاههاى مملو از شهوت به يكديگر بدوزند، نبايد به قصد لذت بردن به يكديگر نگاه كنند يك وظيفه هم خاص زنان مقرّر فرموده است و آن اين است كه بدن خود را از مردان بيگانه پوشيده دارند و در اجتماع به جلوه‏گرى و دلربايى نپردازند، به هيچ وجه و هيچ صورت و با هيچ شكلى و رنگ و بهانه‏اى كارى نكنند كه موجبات تحريك مردان بيگانه را فراهم كنند.

٢ - استحكام پيوند خانوادگى ـ شك نيست كه هر چيزى كه موجب تحكيم پيوند خانوادگى و سبب صميميت رابطه زوجين گردد، براى كانون خانواده مفيد است و در ايجاد آن بايد حداكثر كوشش مبذول شود، و بالعكس هر چيزى كه باعث سستى روابط زوجين و دلسردى آنان گردد به حال زندگى خانوادگى زيانمند است و بايد با آن مبارزه كرد.

اختصاص يافتن استمتاعات و التذاذهاى جنسى به محيط خانوادگى و در كادر ازدواج مشروع، پيوند زن و شوهرى را محكم مى‏سازد و موجب اتّصال بيشتر زوجين به يكديگر مى‏شود.

٣ - استوارى اجتماع ـ كشانيدن تمتّعات جنسى از محيط خانه به اجتماع، نيروى كار و فعاليّت اجتماع را ضعيف مى‏كند. بر عكس آنچه كه مخالفين حجاب خرده‏گيرى كرده‏اند و گفته‏اند: «حجاب موجب فلج كردن نيروى نيمى از افراد اجتماع است» بى‏حجابى و ترويج روابط آزاد جنسى موجب فلج كردن نيروى اجتماع است.

آنچه موجب فلج كردن نيروى زن و حبس استعدادهاى او است حجاب به صورت زندانى كردن زن و محروم ساختن او از فعاليتهاى فرهنگى و اجتماعى و اقتصادى است و در اسلام چنين چيزى وجود ندارد. اسلام نه مى‏گويد كه زن از خانه بيرون نرود و نه مى‏گويد حق تحصيل علم و دانش ندارد. پوشانيدن بدن به استثناء وجه و كفين مانع هيچگونه فعاليّت فرهنگى يا اجتماعى يا اقتصادى نيست. آنچه موجب فلج كردن نيروى اجتماع است آلوده كردن محيط كار به لذتجوييهاى شهوانى است.

٤ - ارزش و احترام زن ـ زن از طريق عاطفى و قلبى هميشه برترى خود را بر مرد ثابت كرده است. حريم نگه داشتن زن ميان خود و مرد يكى از وسايل مرموزى بوده است كه زن براى حفظ مقام و موقع خود در برابر مرد از آن استفاده كرده است.

اسلام زن را تشويق كرده است كه از اين وسيله استفاده كند. اسلام مخصوصا تأكيد كرده است كه زن هر اندازه متين‏تر و باوقارتر و عفيف‏تر حركت كند و خود را در معرض نمايش براى مرد نگذارد بر احترامش افزوده مى‏شود.

البته درباره فلسفه حجاب در منابع ديگر نيز مطالبى يافت مى‏شود كه تقريبا مشابه موارد ذكر شده است و در اينجا جهت رعايت اختصار به آنها اشاره نشده است (٣٤).

البته مخالفان مسئله حجاب اغلب خرده‏گيرى كرده و ايرادها و اشكالهايى را در زمينه مسئله حجاب مطرح مى‏كنند. در اينجا ايرادهايى كه مخالفان حجاب مطرح مى‏كنند به طور فشرده بررسى مى‏شود. در اين باره در تفسير نمونه چنين آمده است (٣٥).

١ - مهمترين چيزى كه همه آنان در آن متفقند و به عنوان يك ايراد اساسى بر مسئله حجاب ذكر مى‏كنند اين است كه زنان نيمى از جامعه را تشكيل مى‏دهند اما حجاب سبب انزواى اين جمعيّت عظيم مى‏گردد، و طبعا آنها را از نظر فكرى و فرهنگى به عقب مى‏راند، مخصوصا در دوران شكوفايى اقتصاد كه احتياج زيادى به نيروى فعال انسانى است از نيروى زنان در حركت اقتصادى هيچگونه بهره‏گيرى نخواهد شد، و جاى آنها در مراكز فرهنگى و اجتماعى نيز خالى است! به اين ترتيب آنها به صورت يك موجود مصرف كننده و سربار اجتماع در مى‏آيند. اما آنها كه به اين منطق متوسل شده‏اند از چند امر به كلى غافل شده يا تغافل كرده‏اند. زيرا،

[اولاً[: چه كسى گفته است كه حجاب اسلامى زن را منزوى مى‏كند، و از صحنه اجتماع دور مى‏سازد؟ اگر در گذشته لازم بود ما زحمت استدلال در اين موضوع را بر خود هموار كنيم امروز بعد از انقلاب اسلامى هيچ نيازى به استدلال نيست، زيرا با چشم خود گروه گروه زنانى را مى‏بينيم كه با داشتن حجاب اسلامى در همه جا حاضرند، در اداره‏ها، در كارگاهها، در راهپيمايى‏ها و تظاهرات سياسى، در راديو و تلويزيون، در بيمارستانها و مراكز بهداشتى، مخصوصا و در مراقبتهاى پزشكى براى مجروحين جنگى، در فرهنگ و دانشگاه، و بالاخره در صحنه جنگ و پيكار با دشمن.

كوتاه سخن اينكه وضع موجود پاسخ دندان شكنى است براى همه اين ايرادها و اگر ما در سابق سخن از امكان چنين وضعى مى‏گفتيم امروز در برابر وقوع آن قرار گرفته‏ايم، و فلاسفه گفته‏اند بهترين دليل بر امكان چيزى وقوع آن است و اين عيانى است كه نياز به بيان ندارد.

[ثانيا] : از اين كه بگذريم آيا اداره خانه و تربيت فرزندان برومند و ساختن انسانهايى كه در آينده بتوانند با بازوان تواناى خويش چرخهاى عظيم جامعه را به حركت درآورند، كار نيست؟

آنها كه اين رسالت عظيم زن را كار مثبت محسوب نمى‏كنند از نقش خانواده و تربيت، در ساختن يك اجتماع سالم و آباد و پرحركت بى‏خبرند، آنها گمان مى‏كنند راه اين است كه زن و مرد ما همانند زنان و مردمان غربى اول صبح خانه را به قصد ادارات و كارخانه‏ها و مانند آن ترك كنند،

و بچه‏هاى خود را به شيرخوارگاهها بسپارند، و يا در اطاق بگذارند و در را بر روى آنها ببندند، طعم تلخ زندان را از همان زمان كه غنچه ناشكفته‏اى هستند به آنها بچشانند.

غافل از اينكه با اين عمل شخصيّت آنها را در هم مى‏كوبند و كودكانى بى‏روح و فاقد عواطف انسانى بار مى‏آورند كه آينده جامعه را به خطر خواهند انداخت.

٢ - ايراد ديگرى كه آنها دارند اين است كه حجاب يك لباس دست و پاگير است و با فعاليتهاى اجتماعى مخصوصا در عصر ماشينهاى مدرن سازگار نيست، يك زن حجاب‏دار خودش را حفظ كند يا چادرش را و يا كودك و يا برنامه‏اش را؟!

ولى اين ايرادكنندگان از يك نكته غافلند و آن اينكه حجاب هميشه به معنى چادر نيست، بلكه به معنى پوشش زن است، حال آنجا كه با چادر امكان‏پذير است چه بهتر و آنجا كه نشد به پوشش قناعت مى‏شود.

زنان كشاورز و روستايى ما، مخصوصا زنانى كه در برنجزارها مهمترين و مشكلترين كار كشت و برداشت محصول برنج را بر عهده دارند عملاً به اين پندارها پاسخ گفته‏اند، و نشان داده‏اند كه يك زن روستايى با داشتن حجاب اسلامى در بسيارى از موارد حتى بيشتر و بهتر از مرد كار مى‏كند، بى‏آنكه حجابش مانع كارش شود.

٣ - ايراد ديگر اينكه آنها مى‏گويند حجاب از اين نظر كه ميان زنان و مردان فاصله مى‏افكند طبع حريص مردان را آزمندتر مى‏كند، و به جاى اينكه خاموش كننده باشد آتش حرص آنها را شعله‏ورتر مى‏سازد كه «اَلاِْنْسانُ حَريصٌ عَلى ما مُنِعَ»!

پاسخ اين ايراد يا صحيح‏تر سفسطه و مغلطه را مقايسه جامعه امروز ما كه حجاب در آن تقريبا در همه مراكز بدون استثناء حكم فرما است با دوران رژيم طاغوت كه زنان را مجبور به كشف حجاب مى‏كردند مى‏دهد.

آن روز هر كوى و برزن مركز فساد بود، در خانواده‏ها بى‏بند و بارى عجيبى حكم‏فرما بود، آمار طلاق فوق‏العاده زياد بود، سطح تولد فرزندان نامشروع بالا بود و هزاران بدبختى ديگر.

نمى‏گويم امروز همه ا ينها ريشه‏كن شده اما بدون شك بسيار كاهش يافته و جامعه ما از اين نظر سلامت خود را باز يافته، و اگر به خواست خدا وضع به همين صورت ادامه يابد و ساير نابسامانيها نيز سامان پيدا كند، جامعه ما از نظر پاكى خانواده‏ها و حفظ ارزش زن به مرحله مطلوب خواهد رسيد.

مخالفان حجاب ايراد ديگرى نيز مطرح كرده‏اند كه استاد مطهرى آن را اين گونه بيان كرده و پاسخ داده است (٣٦):

«ايرادى كه بر پوشيدگى زن مى‏گيرند اين است كه دليل معقولى ندارد و چيزى كه منطقى نيست نبايد از آن دفاع كرد. مى‏گويند منشاء حجاب، يا غارتگرى و ناامنى بوده است كه امروز وجود ندارد، و يا فكر رهبانيت و ترك لذت بوده است كه فكر باطل و نادرستى است، و يا خودخواهى و سلطه‏جويى مرد بوده كه رذيله‏اى است ناهنجار و بايد با آن مبارزه كرد، و يا اعتقادى به پليدى زن در ايام حيض بوده است كه اين هم خرافه‏اى بيش نيست. پاسخ اين ايراد اين است كه حجاب ـ البته به مفهوم اسلامى آن ـ از جنبه‏هاى مختلف: روانى، خانوادگى، اجتماعى و حتى از جنبه بالا رفتن ارزش زن، منطق معقول دارد، كه در قسمت قبل اشاره شد.

البته مقوله حجاب نياز به بحث بيشترى دارد، اما از آنجايى كه موضوع اصلى اين تحقيق نمى‏باشد به همين ميزان بسنده مى‏شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پي نوشت ها :

١ ـ پيشين؛ ١٦٢.

٢ ـ الحر العاملى، محمد بن الحسن، جلد چهاردهم؛ ١١٢.

٣ ـ نهج الفصاحه؛ ٧٢.

٤ ـ سادات، محمد على، ١٦٠.

٥ ـ الحر العاملى، محمد بن الحسن، جلد اول؛ ٤٣٣.

٦ ـ الترمذى، محمد بن عيسى، جلد سوم؛ ٣٩١.

٧ ـ الحر العاملى، محمد بن الحسن، ٤٤٤.

٨ ـ مصطفوى، سيد جواد، ٦٩ .

٩ ـ عبد خدايى، محمد هادى، ١٥٩.

١٠ ـ مطهرى، مرتضى، ٨٢ .

١١ ـ اصفهانى، راغب، جلد اول؛ ٧٠٧.

١٢ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، ١٥٩.

١٣ ـ طبرسى، ابو على فضل بن الحسن، ١٢٨ ـ ١٢٧.

١٤ ـ الرازى، فخر الدين، ٣٧٩.

١٥ ـ مطهرى، مرتضى، ١٥٥ ـ ١٥٣.

١٦ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، جلد هفدهم؛ ٤٢٦.

١٧ ـ ابن منظور، المجلد الثانى؛ ٣١٧.

١٨ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، جلد شانزدهم؛ ٥٣٢ ـ ٥٣١ .

١٩ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٤٢٩ ـ ٤٢٨.

٢٠ ـ مطهرى، مرتضى، ١٧٦ ـ ١٧٥.

٢١ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٤٢٨ ـ ٤٢٧.

٢٢ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، ٥٣٢ .

٢٣ ـ مطهرى، مرتضى، ١٧٧.

٢٤ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٤٢٩.

٢٥ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، ٥٢٨ .

٢٦ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٤٠٣ ـ ٤٠١.

٢٧ ـ مطهرى، مرتضى، ٧٩.

٢٨ ـ مطهرى، مرتضى، ١٧١.

٢٩ ـ سوره نور ـ آيه ٦٠ .

٣٠ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن الحسن، جلد هفدهم؛ ١٦٩.

٣١ ـ العروسى الحويزى، عبد على بن جمعة، ٦٢٣ .

٣٢ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٥٤٣ .

٣٣ ـ مطهرى، مرتضى، ٩٥ ـ ٨٣ .

٣٤ ـ ر.ك. مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٤٤٦ ـ ٤٤٢ .

٣٥ ـ پيشين؛ ٤٤٩ ـ ٤٤٦.

٣٦ ـ مطهرى، مرتضى، ٩٩.

## وقار و متانت در گفتار و كردار

همانگونه كه قبلاً گفته شد حركات و سكنات انسان گاهى زبان‏دار است. «استاد مطهرى» مى‏گويد:

«گاهى وضع لباس، راه رفتن، سخن گفتن زن معنى‏دار است و به زبان بى‏زبانى مى‏گويد دلت را به من بده، در آرزوى من باش، مرا تعقيب كن. گاهى برعكس با بى‏زبانى مى‏گويد دست تعرض از اين حريم كوتاه است» (١).

اسلام زنان را از انجام اين گونه حركات كه موجب تحريك و تهييج مردان مى‏شود شديدا نهى كرده است. در بخشى از آيه سى و يكم سوره نور آمده است: (وَلا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفينَ مِنْ زينَتِهِنَّ) «يعنى زنان به هنگام راه رفتن پاهاى خود را به زمين نزنند تا زينت پنهانيشان دانسته شود». (و صداى خلخالى كه برپا دارند به گوش رسد.)

«مرحوم طبرسى رحمه‌الله در تفسير اين جمله گفته است:

«قبلاً زنها پاها را به زمين مى‏زدند كه صداى خلخال آنها شنيده شود. قرآن كريم آنها را از اين كار نهى كرد. برخى گويند مقصود اين است كه پاها را در موقع راه رفتن طورى حركت ندهند كه خلخال آنها آشكار گردد يا صداى خلخال آنها شنيده شود» (٢).

در يكى از كتب معتبر در اين باره آمده است (٣): در هر عصرى زنان لباسها و كفشهاى مخصوصى در بر مى‏نمايند مثلاً در چهارده قرن پيش زنان عرب خلخال بپا مى‏انداختند كه وقتى راه مى‏رفتند صداى آن باعث جلب توجّه مردان بود و اين خود يك نوع زينت براى زنان حساب مى‏شد. از اين جهت اين آيه براى منع از اين روش نازل شد مانند عصر خودمان كه بانوان كفشهايى مى‏پوشند كه وقتى راه مى‏روند باعث جلب توجّه مردان است. آرى، زنان مؤمن در رعايت عفّت و دورى از امورى كه آتش شهوت را در دل مردان شعله‏ور مى‏سازد و ممكن است منتهى به انحراف از جاده عفت شود، آن چنان بايد دقيق و سخت‏گير باشند كه حتى از رساندن صداى خلخالى را كه در پاى دارند به گوش مردان بيگانه خوددارى كنند، و اين گواه باريك بينى اسلام در اين زمينه است (٤). «استاد مطهرى» درباره اين بخش از آيه گفته است:

«از اين دستور مى‏توان فهميد كه هر چيزى كه موجب جلب توجّه مردان مى‏گردد مانند استعمال عطرهاى تند و همچنين آرايشهاى جالب نظر در چهره ممنوع است. به طور كلى زن در معاشرت نبايد كارى بكند كه موجب تحريك و تهييج و جلب توجّه مردان نامحرم گردد» (٥).

نرم سخن گفتن زن، گاهى از بى‏حجابى و بى‏پردگى، اغوا كننده‏تر است و از اين جهت، خداوند متعال همسران پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله را از آن نهى كرده و به طريق اولى ديگران را. خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايد: (... فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذى فى قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا) «به گونه‏اى هوس‏انگيز سخن نگوييد كه بيمار دلان در شما طمع كنند و سخن شايسته بگوييد».

«علامه طباطبايى» در تفسير اين قسمت چنين گفته است:

«در اين جمله ايشان را از خضوع در كلام نهى مى‏كند، و خضوع در كلام به معناى اين است كه در برابر مردان آهنگ سخن گفتن را نازك و لطيف كنند، تا دل او را دچار ريبه و خيالهاى شيطانى نموده و شهوتش را برانگيزند، و در نتيجه آن مردى كه در دلش بيمار است به طمع بيفتد، و منظور از بيمارى دل، نداشتن نيروى ايمان است، آن نيرويى كه آدمى را از ميل به سوى شهوات باز مى‏دارد. و سپس مى‏گويد: (وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا) يعنى سخن معمول و مستقيم بگوييد، سخنى كه شرع و عرف اسلامى (نه هر عرفى) آن را پسنديده دارد، و آن سخنى است كه تنها مدلول خود را برساند، نه اينكه كرشمه و ناز را بر آن اضافه كنى تا شنونده علاوه بر درك مدلول آن دچار ريبه هم بشود» (٦). دستورى كه در رابطه با عفت در اين آيه آمده است اشاره به يك نكته باريك مى‏كند، اينكه به هنگام سخن گفتن، جدى و خشك و به طور معمولى سخن بگوييد، نه همچون زنان كم شخصيّت كه سعى دارند با تعبيرات تحريك كننده كه گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصى است كه افراد شهوتران را به فكر گناه مى‏افكند سخن بگوييد.

تعبير به (اَلَّذى فى قَلْبِهِ مَرَضٌ) «كسى كه در دل او بيمارى است» تعبير بسيار گويا و رسايى است از اين حقيقت كه غريزه جنسى در حد تعادل و مشروع عين سلامت است، اما هنگامى كه از اين حد بگذرد نوعى بيمارى خواهد بود تا آنجا كه گاه به سر حد جنون مى‏رسد كه از آن تعبير به «جنون جنسى» مى‏كنند و امروز دانشمندان انواع و اقسامى از اين بيمارى روانى را كه بر اثر طغيان اين غريزه و تن در دادن به انواع آلودگيهاى جنسى و محيطهاى كثيف به وجود مى‏آيد در كتب خود شرح داده‏اند.

در پايان آيه مى‏گويد: (وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْروفا) شما بايد به صورت شايسته‏اى كه مورد رضاى خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و توأم با حق و عدالت باشد سخن بگوييد.

در حقيقت جمله (لا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ) اشاره به كيفيت سخن گفتن دارد و جمله (قُلْنَ قَوْلاً مَعْروفا) اشاره به محتواى سخن.

البته «قول معروف» (گفتار نيك و شايسته) معنى وسيع و گسترده‏اى دارد كه علاوه بر آنچه گفته شد، هر گونه گفتار باطل و بيهوده و گناه آلود و مخالف حق را نفى مى‏كند.

ضمنا جمله اخير مى‏تواند، توضيحى براى جمله نخست باشد، مبادا كسى تصور كند كه بايد برخورد زنان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله با مردان بيگانه موذيانه يا دور از ادب باشد، بلكه بايد برخورد شايسته و مؤدبانه و در عين حال بدون هيچگونه جنبه‏هاى تحريك‏آميز باشد (٧).

آرى نهى از نرم‏گويى كه باعث اغواء و طمع مرد مى‏شود حجابى است كه مربوط به چشم نيست، بلكه مربوط به گوش است. در آيه بعد نيز باز دستورى در زمينه رعايت عفت آمده است:

(وَقَرْنَ فى بُيُوتِكُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةَ الاُْولى...) (٨) «و در خانه‏هاى خود بمانيد و همچون جاهليت نخستين (در ميان مردم) ظاهر نشويد...».

«مرحوم طبرسى رحمه‌الله » اين چنين گفته است:

(وَقَرنَ فى بُيُوتِكُنَّ)، و در خانه‏هاى خود آرام بگيريد، امر فرمود ايشان را به استقرار در منازلشان و مقصود ثابت بودن شماست در منازلتان و ملزم به سكونت در آن بودن و اگر از ماده «وَقَريَقر» باشد پس معنايش اين است كه اهل وقار و سكينه و خلاصه اينكه سنگين باشيد، و مانند برخى سبك نشويد و از خانه خود بيرون نزنيد.

(وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهلية الاُْولى) يعنى بيرون نياييد بنابر عادت زنان جاهليت نخستين و ظاهر نسازيد زر و زيور خود را چنانچه زنان جاهليت مى‏كردند (٩).

در «تفسير نمونه» آمده است كه (١٠): بدون شك اين يك حكم عام است، و تكيه آيات بر زنان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به عنوان تأكيد بيشتر است، درست مثل اينكه به شخص دانشمندى بگوييم تو كه دانشمندى دروغ مگو، مفهومش اين نيست كه دروغ گفتن براى ديگران مجاز است، بلكه منظور اين است كه يك مرد عالم بايد به صورت مؤكدتر و جدى‏تر از اين كار پرهيز كند. «استاد مطهرى» نيز در ذيل اين آيه چنين گفته است:

«مقصود از اين دستور زندانى كردن زنان پيغمبر در خانه نيست، زيرا تاريخ اسلام به صراحت گواه است كه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله زنان خود را با خود به سفر مى‏برد و آنان را از بيرون شدن از خانه منع نمى‏فرمود. مقصود از اين دستور آن است كه زن به منظور خودنمايى از خانه بيرون نشود و مخصوصا در مورد زنان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله اين وظيفه سنگين‏تر و مؤكدتر است» (١١). آرى، تبرّج در واقع، نهى از نشان دادن زيبايى و زيور و حركات اغوا كننده است و از مجموع اين منهيات نظر عالى اسلام درباره حفظ فرد و اجتماع از مفاسد خانه برانداز بى‏عفّتى و بى‏بند و بارى كاملاً روشن مى‏شود.

البته در اين زمينه عامل اصلى تنها زنان نيستند، بلكه گاهى ديده مى‏شود در دل بعضى از مردان چنان شيطان رسوخ كرده است كه بسيارى از معاشرتهاى آنان را شبهه‏دار كرده است. لذا ديده شده است كه مردى چنان به مراوده با نامحرم گرايش دارد كه با محارم خود ندارد. مثلاً در حالى كه مى‏تواند مطلبى را از مردى بپرسد از نامحرم مى‏پرسد. گاه صحبت كردن خود را با نامحرم كِش مى‏دهد تا بيشتر با او صحبت كند. كه مردان و بخصوص جوانان عزيز بايد به شدت از اين اعمال اجتناب كنند زيرا اينگونه مراوده‏ها و صحبت كردنها معمولاً با قصد لذت و ريبه همراه است و شرعا حرام خواهد بود.

همان گونه كه درباره مردان گفته شد گاهى ممكن است خانمها نيز گرفتار حيله‏هاى شيطانى بشوند، لذا با نامحرم چنان گرم مى‏گيرند كه گويى برادر اوست. كمك خواستن از نامحرم براى كارهاى غير ضرورى، سؤال كردن از نامحرم در حالى كه مى‏توان از محارم پرسيد، بحث كردن و خود را وسط انداختن، اظهار فضل كردن به نامحرم و زياد كردن مراوده با نامحرم و خلاصه همه اينگونه موارد در مظان گناه است و معمولاً اينگونه تماسها با لذت و ريبه همراه است و شرعا حرام خواهد بود (١٢). «امام خمينى رحمه‌الله » در اين باره مى‏گويد:

«بر زن حرام است كه با مردان با كيفيت هيجان‏انگيز و نازك نمودن گفتار و نرم نمودن سخن و زيبا كردن صدا صحبت كند زيرا كسى كه در قلبش مرض هست طمع مى‏كند» (١٣).

## ازدواج و تشكيل خانواده

طبيعى‏ترين راه براى مبارزه با مفاسد اخلاق جنسى و انحرافات ناموسى و خانوادگى ازدواج است. ازدواج در حفظ پاكدامنى و ديندارى آنقدر تأثير دارد كه هر گاه يكى از اصحاب و ياران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله زن مى‏گرفت، حضرت مى‏فرمود: «دينش كامل شد». و نيز مى‏فرمود: «هر كس مى‏خواهد پاك و پاكيزه و بدون گناه خدا را ملاقات كند بوسيله ازدواج عفت و پاكدامنى خود را حفظ نمايد» (١٤).

ازدواج در اسلام مستحب مؤكد است ولى ممكن است به عللى واجب گردد، چنانكه اگر ترك ازدواج باعث آلودگى به زنا و امثال آن باشد.

ازدواج قانونى و شرعى جامعه را از فحشاء و منكر و فساد و تباهى كه نتيجه انحرافات و هرج و مرج جنسى است نگه مى‏دارد و آنها را در مسير تكامل صحيح انسانى واقع مى‏كند و اين امر مطلوب ذاتى خداوند، و ازدواج هر فرد مقدمه تحقق آن است و بدين جهت پاداشهايى بر آن قرار داده از آن جمله آمرزش گناهان است (١٥).

بهترين روش طبيعى جهت هدايت غريزه شهوت و كنترل آن ازدواج و تشكيل خانواده است. خداوند وجود همسر را آيه و نشانه خودش بيان مى‏كند و پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله خانواده را اصيل‏ترين نهاد اجتماعى معرفى نموده به طورى كه مى‏فرمايد: «ما بُنِىَ فِى الاِْسْلامِ، اَحَبُّ اِلَى اللّه‏ِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ التَّزويجِ» (١٦). «در اسلام نهادى در نزد خداوند محبوب‏تر از ازدواج بنا نشده است».

از ديدگاه اسلام هر كس ازدواج كند نيمى از دينش حفظ شده و از سوى ديگر اكثر اهل آتش افراد مجرد هستند. معلوم مى‏شود كه غريزه شهوت تا چه اندازه انسان را به گناه مى‏كشاند و انسان را در پرتگاه سقوط قرار مى‏دهد. يكى از سنن عاليه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و ائمه هدى عليهم‌السلام پرداخت مخارج ازدواج برخى از افراد بوده است.

ازدواج صحيح غريزه شهوت را به وضع صحيحى هدايت و اشباع مى‏كند و به انسان آرامش مى‏بخشد و زندگى سالم و طبيعى عنايت مى‏نمايد. در پرتو ازدواج و تشكيل خانواده فرزندان پاكيزه‏اى به جامعه تحويل داده مى‏شوند، فرزندانى كه در كانون پرمهر و محبتى پرورش يافته و دچار انحرافات و عقيده‏هاى گوناگون نباشند (١٧). در قرآن كريم نيز به ازدواج ساده و آسان و بى‏ريا و بى‏تكلف كه يكى از مهمترين طرق مبارزه با فحشاء مى‏باشد، توصيه شده است. زيرا اين نكته مسلم است كه براى برچيدن بساط گناه، بايد از طريق اشباع صحيح و مشروع غرايز وارد شد.

خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايد: (وَاَنْكِحُوا الاَْيامى مِنْكُمْ وَالصّالِحينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَاِمائِكُمْ اِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللّه‏ُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّه‏ُ واسِعٌ عَليمٌ) (١٨) «مردان و زنان بى‏همسر را همسر دهيد و هم‏چنين غلامان و كنيزان صالح و درستكارتان را، اگر فقير و تنگدست باشند خداوند آنان را از فضل خود بى‏نياز مى‏سازد، خداوند واسع و آگاه است».

«مرحوم طبرسى» در تفسير آيه چنين گفته است:

«اكنون خداوند بندگان خود را مأمور به ازدواج مى‏كند. تا از زنا بى‏نياز شوند. و مى‏فرمايد: اى مردم مؤمن، زنان و مردان آزادى كه همسر ندارند و غلامان و كنيزان پاكدامن يا باايمان را همسر بدهيد. اين دستور استحبابى است نه وجوبى. از پيامبر خدا نقل شده است: هر كس آئين فطرى مرا دوست دارد به سنت من گرايش پيدا كند و نكاح از سنت من است.

همچنين به غلامان و كنيزان پاكدامن خود ـ و به قولى باايمان ـ همسر بدهيد. سپس درباره افراد آزاد مى‏فرمايد: اگر اينها گرفتار تنگدستى هستند، خداوند پس از ازدواج بى‏نيازشان مى‏كند. فضل خداوند بسيار و به حال و مصلحت ايشان آگاه است و بر وفق مصلحت با آنها رفتار مى‏كند» (١٩).

در «تفسير نمونه» چنين آمده است (٢٠): «ايامى» جمع «اَيِّم» (بر وزن قيم) در اصل به معنى زنى است كه شوهر ندارد، سپس به مردى كه همسر ندارد نيز گفته شده است، و به اين ترتيب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم اين آيه داخلند خواه بكر باشند يا بيوه. تعبير «انكحوا» (آنها را همسر دهيد) با اينكه ازدواج يك امر اختيارى و بسته به ميل طرفين است مفهومش اين است كه مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازيد، از طريق كمكهاى مالى در صورت نياز، پيدا كردن همسر مناسب، تشويق به مسئله ازدواج، و بالاخره پا در ميانى براى حل مشكلاتى كه معمولاً در اين موارد بدون وساطت ديگران انجام‏پذير نيست، خلاصه مفهوم آيه به قدرى وسيع است كه هر گونه قدمى و سخنى و تلاشى در اين راه را شامل مى‏شود.

بدون شك اصل تعاون اسلامى ايجاب مى‏كند كه مسلمانان در همه زمينه‏ها به يكديگر كمك كنند ولى تصريح به اين امر در مورد ازدواج دليل بر اهميّت ويژه آن است.

اهميّت اين مسئله تا به آن پايه است كه در حديثى از امير مؤمنان على عليه‌السلام مى‏خوانيم:

«اَفْضَلُ الشِّفاعاتِ اَنْ تشفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فى نِكاحٍ حَتّى يَجْمَعَ اللّه‏ُ بَيْنَهُما» (٢١) «بهترين شفاعت آن است كه ميان دو نفر براى امر ازدواج ميانجيگرى كنى، تا اين امر به سامان برسد».

در حديث ديگرى از امام صادق عليه‌السلام مى‏خوانيم: «اَرْبَعَةٌ يَنْظُرُ اللّه‏ُ اِلَيْهِمْ يَومَ الْقِيامَةِ: مَنْ اَقالَ نَادِما، اَوْ اَغاثَ لَهْفانَ اَوْ اَعْتَقَ نَسِمَةً، اَوْ زَوَّجَ عَزَبا» (٢٢) «خدا در روز قيامت به چهار تن نظر رحمت مى‏فرمايد: كسى كه از شخص پشيمانى درگذرد، يا به فرياد بيچاره‏اى برسد، يا بنده‏اى آزاد كند، يا به مرد بى‏زن، زن بدهد».

و از آنجا كه يك عذر تقريبا عمومى و بهانه همگانى براى فرار از زير بار ازدواج و تشكيل خانواده مسئله فقر و نداشتن امكانات مالى است قرآن به پاسخ آن پرداخته مى‏فرمايد: از فقر و تنگدستى آنها نگران نباشيد و در ازدواجشان بكوشيد چرا كه «اگر فقير و تنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بى‏نياز مى‏سازد».

و خداوند قادر بر چنين كارى هست، چرا كه «خداوند واسع و عليم است». قدرتش آنچنان وسيع است كه پهنه عالم هستى را فرا مى‏گيرد، و علم او چنان گسترده است كه از نيات همه كس مخصوصا آنها كه به نيت حفظ عفت و پاكدامنى اقدام به ازدواج مى‏كنند آگاه است، و همه را مشمول فضل و كرم خود قرار خواهد داد.

ولى از آنجا كه گاه با تمام تلاش و كوشش كه خود انسان و ديگران مى‏كنند وسيله ازدواج فراهم نمى‏گردد و خواه و ناخواه انسان مجبور است مدتى را با محروميت بگذارند، مبادا كسانى كه در اين مرحله قرار دارند گمان كنند كه آلودگى جنسى براى آنها مجاز است، و ضرورت چنين ايجاب مى‏كند، لذا بلافاصله در آيه بعد دستور پارسايى را هر چند مشكل باشد به آنها داده مى‏گويد: (وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذينَ لا يَجِدُونَ نِكاحا حَتّى يُغْنِيَهُمُ اللّه‏ُ مِنْ فَضْلِهِ...) (٢٣) «و آنها كه وسيله ازدواج ندارند بايد عفت پيشه كنند، تا خداوند آنان را به فضلش بى‏نياز سازد».

نكند در اين مرحله بحرانى و در اين دوران آزمايش الهى تن به آلودگى در دهند و خود را معذور بشمرند كه هيچ عذرى پذيرفته نيست، بلكه بايد قدرت ايمان و شخصيّت و تقوا را در چنين مرحله‏اى آزمود.

«علامه طباطبايى» درباره اين آيه گفته است:

«كلمه استعفاف و تعفف، قريب المعناى همند، و مراد از نيافتن نكاح قدرت نداشتن بر مهريه و نفقه است، و معناى آيه اين است كه كسانى كه قدرت بر ازدواج ندارند، از زنا احتراز بجويند تا خداوند ايشان را از فضل خود بى‏نياز سازد» (٢٤).

«مرحوم طبرسى رحمه‌الله » نيز در تفسير آيه چنين آورده است: «آنان كه از دادن مهر و نفقه عاجزند و نمى‏توانند ازدواج كنند، بايد پاكدامنى كنند و خود را آلوده به منكرات و فحشاء نكنند تا خداوند روزى آنها را توسعه دهد» (٢٥).

از نظر «فخر رازى» نيز مراد از نيافتن نكاح، آن چيزى است كه بوسيله آن نكاح مى‏كنند مانند مال (٢٦). «زمخشرى» نيز نيافتن نكاح را، توانايى بر ازدواج و نداشتن امكان مالى براى ازدواج مى‏داند (٢٧). ازدواج در دين اسلام به عنوان يك سنّت الهى از جايگاه ويژه‏اى برخوردار است. گر چه امروز مسئله ازدواج آنقدر در ميان آداب و رسوم غلط و حتى خرافات پيچيده شده كه به صورت يك جاده صعب العبور يا غير قابل عبور براى جوانان درآمده است، ولى قطع نظر از اين پيرايه‏ها، ازدواج يك حكم فطرى و هماهنگ قانون آفرينش است كه انسان براى بقاء نسل و آرامش جسم و روح و حل مشكلات زندگى احتياج به ازدواج سالم دارد.

از آنجا كه غريزه جنسى نيرومندترين و سركش‏ترين غرايز انسان است كه به تنهايى با ديگر غرايز برابرى مى‏كند و انحراف آن، نيمى از دين و ايمانِ انسان را به خطر خواهد انداخت، در آيات مورد بحث و همچنين روايات متعدّدى مسلمان تشويق به همكارى در امر ازدواج مجردان و هر گونه كمك ممكن به اين امر شده‏اند مخصوصا اسلام در مورد فرزندان مسئوليت سنگينى بر دوش پدران افكنده، و پدرانى را كه در اين مسئله حياتى بى‏تفاوت هستند شريك جرم انحراف فرزندانشان شمرده است چنانكه در حديثى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى‏خوانيم: «مَنْ اَدْرَكَ لَهُ وَلَدٌ وَعِنْدَهُ ما يُزَوِّجْهُ فَلَمْ يُزَوِّجُهُ، فَاَحْدَثَ فَالاِْثْمُ بَيْنَهُما» (٢٨) «كسى كه فرزندش به حد رشد رسد و امكانات تزويج او را داشته باشد و اقدام نكند، و در نتيجه فرزند مرتكب گناهى شود، اين گناه بر هر دو نوشته مى‏شود».

باز به همين دليل دستور مؤكد داده شده است كه هزينه‏هاى ازدواج را اعم از مهر و ساير قسمتها ساده و آسان بگيرند، تا مانعى بر سر راه ازدواج مجردان پيدا نشود، از جمله در مورد مهريه سنگين كه غالبا سنگ راه ازدواج افراد كم درآمد است، در حديثى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى‏خوانيم: «شُومُ الْمَرْئةِ غِلاءُ مِهرِها» (٢٩) «زن بدقدم، زنى است كه مهرش سنگين باشد» و باز در حديث ديگرى كه در ذيل حديث فوق وارد شده مى‏خوانيم: «يكى از نشانه‏هاى شوم بودن زن آن است كه هزينه زندگى (يا هزينه ازدواجش) سنگين باشد» (٣٠).

از آنجا كه بسيارى از مردان و زنان براى فرار از زير بار اين مسئوليت الهى و انسانى متعذّر به عذرهايى از جمله نداشتن امكانات مالى مى‏شوند در آيات فوق صريحا گفته شده است كه «فقر» نمى‏تواند مانع راه ازدواج گردد، بلكه چه بسا ازدواج سبب غنا و بى‏نيازى مى‏شود. در حديثى از امام صادق عليه‌السلام آمده است: «مَنْ تَرَكَ التَّزويجَ مَخافَةَ الْعيلَةِ فَقَدْ اَساءَ الظَّنَ باللّه‏ِ» (٣١) «هر كه به جهت ترس از فقر، ازدواج را ترك كند پس به تحقيق به خداى تعالى بدگمان شده است». دليل آن هم با دقت روشن مى‏شود، زيرا انسان تا مجرّد است احساس مسئوليت نمى‏كند نه ابتكار و نه نيرو و نه استعداد خود را به اندازه كافى براى كسب درآمد مشروع بسيج مى‏كند، و نه به هنگامى كه درآمدى پيدا كرد در حفظ و بارور ساختن آن مى‏كوشد و به همين دليل مجردان غالبا خانه به دوش و تهيدستند.

اما بعد از ازدواج شخصيّت انسان تبديل به يك شخصيّت اجتماعى مى‏شود و خود را شديدا مسئول حفظ همسر و آبروى خانواده و تأمين وسايل زندگى فرزندان آينده مى‏بيند، به همين دليل تمام هوش و ابتكار و استعداد خود را به كار مى‏گيرد و در حفظ درآمدهاى خود و صرفه‏جويى، تلاش مى‏كند و در مدت كوتاهى مى‏تواند بر فقر چيره شود.

بى‏جهت نيست كه در حديثى از امام صادق عليه‌السلام آمده است: «اَلرِّزْقُ مَعَ النِّساء وَالْعيال» (٣٢) «روزى همراه همسر و فرزند است».

بدون شك امدادهاى الهى و نيروهاى مرموز معنوى نيز به كمك چنين افرادى مى‏آيد كه براى انجام وظيفه انسانى و حفظ پاكى خود اقدام به ازدواج مى‏كنند (٣٣). هر فرد با ايمانى مى‏تواند به اين وعده الهى دلگرم و مؤمن باشد. البته روايات در منابع اسلامى در اين زمينه بسيار است كه به ذكر همين مقدار بسنده مى‏شود.

از نظر ا سلام ازدواج عامل حفظ عفت افراد است و در واقع يكى از اهداف عالى ازدواج حفظ عفت است. خداوند در اين زمينه از واژه «لباس» استفاده كرده است و مى‏فرمايد: (اُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ اِلى نِسائِكُمْ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَاَنتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللّه‏ُ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتاتُونَ اَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَعفا عَنْكُمْ فَالاْنَ باشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا ما كَتَبَ اللّه‏ُ لَكُمْ...) (٣٤) «براى شما در شبهاى ماه رمضان مباشرت با زنان خود حلال شد كه آنها جامه ستر و عفاف شما و شما نيز لباس عفت آنها هستيد و خدا چون دانست كه شما در كار مباشرت زنان به نافرمانى نفس خود را در ورطه گناه مى‏افكنيد لذا از حكم حرمت (در شبهاى رمضان) درگذشت و گناه شما را بخشيد از اكنون رواست در شب رمضان با زنهاى خود مباشرت كنيد و آنچه را خدا بر شما مقرر داشته طلب نماييد...».

گويند پيش از تحليل اين آيه، آميزش با زن در شبهاى ماه رمضان بوده و چون گروهى از جوانان مسلمان ـ كه قدرت كنترل خويشتن را نداشتند ـ شبهاى ماه رمضان با همسران خود آميزش مى‏نمودند اين آيه نازل شد (٣٥).

مفسرى مى‏گويد: (هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَاَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ) «استعاره براى تمثيل آميزش و رابطه زن و مرد است: زن و مرد براى يكديگر لباس وقار و عفاف و ساترند. آن پرده وقارى كه از آميزش مشروع زن و مرد بر چهره ظاهر و درونى انگيزه‏هاى حيوانى و طغيان شهوت كشيده مى‏شود حافظ رسوايى و پرده‏درى و سبكسرى است. پس آميزشِ محدود به شبهاى محدود ماه روزه، بخصوص براى جوانان در حال بحران، خود نگهبان عفت و تقوا و همان حكمت روزه است ناقض آن چنانكه گمان داشتند» (٣٦).

اين معنى نيازى به توضيح ندارد كه لباس پوشاننده و ساتر است و آن در بعد حسى حفظ و پوشاندن بخشهايى از اندام است كه آشكار بودن آنها با شأن انسانى سازگار نمى‏باشد و اما ساتر محسوب شدن زن نسبت به شوهر و بالعكس، در باطن و بعد معنوى آن است كه زشتيهاى هوى و هوس و طغيانهاى شهوت و ميل جنسى به وسيله ازدواج پوشانده مى‏شود پس ازدواج انسان را از آلودگيها حفظ مى‏كند و باعث پاكى و پاكيزگى او مى‏گردد. از جمله نكاتى كه از اين آيه برداشت مى‏شود اين است كه اگر تجويز آميزش باعث حفظ تقوا باشد طبعا جلوگيرى از غرايز جنسى موجب بى‏تقوايى و فساد خواهد بود.

در روايات متعددى به اين موضوع اشاره شده از جمله پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى‏فرمايد: «مَنْ اَحَبَّ اَنْ يَلْقَى اللّه‏َ طاهِرا مُطَهِّرا فَلْيَتَعَفَّفْ بِزَوْجَةٍ» «هر كس دوست مى‏دارد كه خداوند را پاك و پاكيزه ديدار كند به داشتن همسر عفت پيشه سازد».

حضرت على عليه‌السلام فرمودند: «همسر شايسته چون لباس (عيب پوش) است» (٣٧).

چه آنكه هر يك از مرد و زن وقتى كه لايق و شايسته بوده و توافق عقيدتى و اخلاقى داشته باشند اسرار و عيوب و نقايص يكديگر را مستور خواهند داشت چنانچه خود ازدواج به طور طبيعى سبب اين است كه هر دو از شر انحرافات جنسى و طغيان غريزه شهوت مصون بوده عرضشان و آبرويشان محفوظ باشد. ازدواج اتصالى است شرعى ميان مرد و زن، براى برخوردارى از همه لذايذ جسمانى و روحانى در مرز مشروعيت و حفظ اعتدال مزاجى، و سلامت بدنى و روحى، و امتداد نسل براى حفظ نوع و نظم اجتماع.

در شريعت مقدسه اسلام، هدف عالى از ازدواج، تنها تسكين غريزه و انگيزه نيست، ازدواج همچون كشت باغى بارور و سايه‏دار است، كه انسان را در ميان تلاطم اين همه رويدادهاى زندگى آرامش مى‏بخشد. در قرآن كريم آمده است: (وَمِنْ اياتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْواجا لِتَسْكُنُوا اِلَيْها وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً اِنَّ فى ذلِكَ لاَياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (٣٨) «و از نشانه‏هاى او اينكه همسرانى از جنس خود شما براى شما آفريد، تا در كنار آنها آرامش يابيد، و در ميانتان مودت و رحمت قرار داد، در اين نشانه‏هايى است براى گروهى كه تفكر مى‏كنند».

آنان كه اهل تفكر و تحقيق‏اند تفصيلات اين آرامش همه جانبه را بررسى كنند. آرامش از هيجان غريزه، آرامش از تلاطم روحى، آرامش از زيانها، شكستها، اشتباهات، گمشده‏ها و ديگر نارواييها، آرامش كه آسايش جسم و صفاى روح را تأمين كند. اين است رمز خلقت همتا و همسر.

تجربه ممتد هم نشان داده، سود بزرگ زناشويى سكون و آرامش است، اگر ميلياردها نظم و نثر ادباء و فلاسفه جهان را، درباره زن و ازدواج بررسى و خلاصه‏گيرى كنيم، بيانى عالى‏تر و وافى‏تر و موجزتر از بيان قرآن مجيد، نخواهيم يافت، كه در حد اعجاز است (لِتَسْكُنُوا اِلَيْها). تجربه‏هاى چندين هزار ساله بشر نشان داده است كه سالم‏ترين و پرآرامش‏ترين و پرثمرترين اقسام ارتباطات جنسى، همين ازدواج مشروع است (٣٩).

«استاد مطهرى» در اين زمينه مى‏گويد: «عجيب است كه بعضى از افراد نمى‏توانند ميان شهوت و رأفت فرق بگذارند، خيال كرده‏اند آن چيزى كه زوجين را به يكديگر پيوند مى‏دهد منحصرا طمع و شهوت است، حس استخدام و بهره‏بردارى است.

اين افراد گمان كرده‏اند كه مرد به زن هميشه به آن چشمى نگاه كرده و مى‏كند كه يك جوان غربى به يك زن هر جايى نگاه مى‏كند، يعنى فقط شهوت است كه آن دو را به يكديگر پيوند مى‏دهد، در صورتى كه پيوندى بالاتر از شهوت هست كه پايه وحدت زوجين را تشكيل مى‏دهد. آن همان چيزى است كه قرآن كريم از آن به نامهاى «مودّت» و «رحمت» ياد كرده است (٤٠).

## پاسدارى از مرزهاى عفت از سوى والدين

آفريدگار حكيم هر چيزى را كه آفريده، برايش قانونى معين كرده است و هر غريزه‏اى را كه در وجود انسان قرار داده زمان مخصوصى براى بهره‏بردارى از آن تعيين كرده است. اگر بر خلاف قانون آفرينش عمل كنيم، بى‏گمان آسيب و انحراف دامنگيرمان خواهد شد.

قانون طبيعت اين است كه از سن شش سالگى تا زمان بلوغ، تمايل جنسى در حال اختفاء و خاموشى باشد. اسلام برنامه تربيت را با قانون طبيعت هم‏آهنگ كرده و هماهنگى قوانين تكوين و تشريع را مراعات نموده و با روشهاى عملى موجبات اختفاء تمايل جنسى كودكان را فراهم آورده است.

قالَ رَسُولُ اللّه‏ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «اِذا بَلَغَتِ الْجارِيَةُ سِتَّ سِنينَ فَلا يُقَبِّلْهَا الْغُلامُ وَالْغُلامُ لا تُقَبِّلْهُ الْمَرْأَةُ اِذا جاوَزَ سَبْعَ سِنينَ» (٤١). «رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

«دختر بچه شش ساله را پسر بچه نبوسد، و هم چنين زنها از بوسيدن پسر بچه‏اى كه سنش از هفت سال تجاوز كرده، خوددارى كنند».

نويسنده‏اى مى‏گويد:

«زمان فهميدن مسائل جنسى و بهره‏بردارى از اين غريزه «دوران بلوغ» است آن هم «بلوغ بهنگام» كه ازدواج را به دنبال داشته باشد، نه «بلوغ نابهنگام» و زودرس. جلو انداختن اين مسائل از دوران مخصوص خود، زمينه آسيب‏پذيرى و گمراهى را در كودك فراهم كرده و او را به طرف انحراف و فساد و تباهى مى‏راند و تخريب ذهن و فكر روان وى را در پى دارد. بايد توجّه داشته باشيم كه: هر چيز به جاى خويش نيكو است» (٤٢).

بوسيدن، در آغوش گرفتن، روى زانو نشاندن، به عضو مخصوص طفل دست زدن، عواملى براى تهييج تمايل جنسى هستند. براى اينكه غريزه جنسى كودكان از شش سال به بالا در حال خمود و اختفاء بماند، اسلام در برنامه‏هاى تربيتى خود اولياء اطفال را از اين اعمال برحذر داشته است. خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايد: (يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لِيَسْتَاْذِنْكُمُ الَّذينَ مَلَكَتْ اَيْمانُكُمْ وَالَّذينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَوةِ الْفَجْرِ وَحينَ تَضَعُونَ ثِيابَكُمْ مِنَ الظَّهيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلوةِ الْعِشاء ثَلاثُ عَوْراتٍ لَكُمْ...) (٤٣).

«اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد بايد بردگان شما و همچنين كودكانتان كه به حد بلوغ نرسيده‏اند در سه وقت از شما اجازه بگيرند: قبل از نماز فجر، و در نيمروز هنگامى كه لباسهاى (معمولى) خود را بيرون مى‏آوريد، و بعد از نماز عشاء، اين سه وقت خصوصى براى شما است...».

مرحوم طبرسى در تفسير آيه چنين گفته است:

«اى مردم مؤمن غلامان و كنيزان و اطفال نابالغ خود را امر كنيد كه وقتى مى‏خواهند وارد اطاق خلوت شما شوند، از شما اذن بگيرند. برخى گفته‏اند تنها غلامان بايد اذن بگيرند نه كنيزان. از امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام نيز چنين روايت شده است. مقصود از كودك، بچه‏اى است كه عورت را تميز مى‏دهد. جبائى گويد: اذن گرفتن در همه حال واجب است مگر براى بردگان و كودكان كه در سه وقت واجب است.

يكى پيش از نماز صبح، زيرا در اين حال ممكن است انسان برهنه به خوابگاه رفته باشد يا اينكه به حالى باشد كه نخواهد كسى او را ببيند. و ديگر به هنگام خواب نيمروز كه لباس را از تن بيرون آورده‏ايد. و نيز بعد از نماز عشاء كه مرد با همسر خود خلوت مى‏كند. فرمان خدا اين است كه در اين سه وقت كه موقع خلوت و استراحت است كودكان و غلامان اجازه بگيرند. پس از تفصيل اين سه وقت اكنون درباره آن به طور اجمال مى‏فرمايد: (ثَلاثُ عَوْراتٍ لَكُمْ) اين سه وقت براى شما عورتند. علت اينكه وقت را عورت ناميده اين است كه انسان در اين اوقات لباس را از تن بيرون مى‏كند و عورتش ظاهر مى‏شود.

سدى مى‏گويد:

«بعضى از اصحاب دوست مى‏داشتند كه در اين سه وقت با همسران خود در آميزند و با غسل به مسجد بروند و نماز بخوانند. خداوند امر كرد كه غلامان و اطفال در اين سه وقت اجازه بگيرند» (٤٤).

در «تفسير نمونه» آمده است (٤٥): بديهى است اين دستور متوجه اولياى اطفال است كه آنها را وادار به انجام اين برنامه كنند، چرا كه آنها هنوز به حد بلوغ نرسيده‏اند تا مشمول تكاليف الهى باشند، و به همين دليل مخاطب در اينجا اولياء هستند. ضمنا اطلاق آيه هم شامل كودكان پسر و هم كودكان دختر مى‏شود، و كلمه «الذين» كه براى جمع مذكر است مانع از عموميت مفهوم آيه نيست، زيرا در بسيارى از موارد اين تعبير به عنوان تغليب بر مجموع اطلاق مى‏گردد.

ذكر اين نكته نيز لازم است كه آيه از كودكانى سخن مى‏گويد كه به حد تميز رسيده‏اند و مسائل جنسى و عورت و غير آن را تشخيص مى‏دهند، زيرا دستور اذن گرفتن خود دليل بر اين است كه اين اندازه مى‏فهمند كه اذن گرفتن يعنى چه؟ و تعبير به «ثَلاثُ عَوْرات» شاهد ديگرى بر اين معنى است.

در آيه بعد حكم بالغان را بيان كرده مى‏گويد: (وَاِذا بَلَغَ الاَْطْفالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...) (٤٦) «و هنگامى كه اطفال شما به سن بلوغ رسيدند بايد اجازه بگيرند، همانگونه كه اشخاصى كه پيش از آنها بودند اجازه مى‏گرفتند».

واژه «حلم» (بر وزن «كتب») به معنى عقل آمده است و كنايه از بلوغ است كه معمولاً با يك جهش عقلى و فكرى توأم است، و گاه گفته‏اند «حلم» به معنى رويا و خواب ديدن است، و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه‏هايى در خواب مى‏بينند كه سبب احتلام آنها مى‏شود اين واژه به عنوان كنايه در معنى بلوغ به كار رفته است.

به هر حال از آيه فوق چنين استفاده مى‏شود كه حكم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زيرا كودكان نابالغ طبق آيه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگى آنها با زندگى پدران و مادران آنقدر آميخته است كه اگر بخواهند در همه حال اجازه بگيرند مشكل خواهد بود، و از اين گذشته احساسات جنسى آنها هنوز به طور كامل بيدار نشده، ولى نوجوانان بالغ طبق اين آيه كه اذن گرفتن را به طور مطلق براى آنها واجب دانسته موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

اين حكم مخصوص به مكانى است كه پدر و مادر در آنجا استراحت مى‏كنند و گرنه وارد شدن در اطاق عمومى (اگر اطاق عمومى داشته باشند) مخصوصا به هنگامى كه ديگران هم در آنجا حاضرند، و هيچگونه مانع و رادعى در كار نيست اجازه گرفتن لزومى ندارد.

ذكر اين نكته نيز لازم است كه جمله «كَمَا اسْتَأْذَنَ الّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اشاره به بزرگسالان است كه در همه حال به هنگام وارد شدن در اطاق موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند، در اين آيه افرادى را كه تازه به حد بلوغ رسيده‏اند هم رديف بزرگسالان قرار داده كه موظف به استيذان بودند (٤٧).

براى ريشه كن ساختن يك مفسده اجتماعى مانند اعمال منافى عفت، بايد مجموعه‏اى ترتيب داد از آموزش فكرى و فرهنگى آميخته با آداب اخلاقى و عاطفى، و همچنين آموزش‏هاى صحيح اسلامى و ايجاد يك محيط اجتماعى سالم، اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، نشان مى‏دهد كه اسلام از هيچ يك از ريزه‏كاريهاى مربوط به اين مسئله غفلت نكرده است. اين يك نوع ادب اسلامى است هر چند متأسفانه امروز كمتر رعايت مى‏شود و با اينكه قرآن صريحا آن را در آيات فوق بيان كرده است، در نوشته‏ها و سخنرانيها و بيان احكام نيز كمتر ديده مى‏شود كه پيرامون اين حكم اسلامى و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نيست به چه دليل اين حكم قطعى قرآن مورد غفلت و بى‏توجهى قرار گرفته؟!

گر چه ظاهر آيه وجوب رعايت اين حكم است، حتى اگر فرضا آن را مستحب بدانيم باز بايد از آن سخن گفته شود، و جزئيات آن مورد بحث قرار گيرد.

بر خلاف آنچه بعضى از ساده‏انديشان فكر مى‏كنند كه كودكان سر از اين مسائل درنمى‏آورند، ثابت شده است كه كودكان روى اين مسئله فوق‏العاده حساسيت دارند، و گاه مى‏شود سهل‏انگارى پدران و مادران و برخورد كودكان به منظره‏هايى كه نمى‏بايست آن را ببينند سرچشمه انحرافات اخلاقى و گاه بيماريهاى روانى شده است.

افراد زيادى به اعتراف خودشان بر اثر بى‏توجهى پدران و مادران به اين امر و مشاهده آنان در حال آميزش جنسى يا مقدمات آن به مرحله‏اى از تحريك جنسى و عقده روانى رسيده‏اند كه عداوت شديد پدر و مادر، در سر حد قتل! در دل آنها پيدا شده و خود آنها نيز شايد تا مرز انتحار پيش رفته‏اند.

اينجا است كه ارزش و عظمت اين حكم اسلامى آشكار مى‏شود كه مسائلى را كه دانشمندان امروز به آن رسيده‏اند از چهارده قرن پيش در احكام خود پيش‏بينى كرده است.

پدران و مادران بايد اين مسائل را جدى بگيرند، و فرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند، و همچنين از كارهاى ديگرى كه سبب تحريك فرزندان مى‏گردد، از جمله خوابيدن زن و مرد در اطاقى كه بچه‏هاى مميز مى‏خوابند تا آنجا كه امكان دارد پرهيز كنند، و بدانند اين امور از نظر تربيتى فوق‏العاده در سرنوشت آنها مؤثر است (٤٨). در حديثى از امام صادق عليه‌السلام آمده است: «لا يُجامِعُ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَلا جاريَتَهُ وَفِى الْبَيْتِ صَبّىٌ فَاِنَّ ذلِكَ مِمّا يُورِثُ الزِّنا» (٤٩) «موقعى كه در اتاق كودكى حضور دارد مردان با زنان يا كنيزان خود نياميزند، زيرا اين عمل طفل را به راه بى‏عفتى و زناكارى سوق مى‏دهد».

اسلام به منظور پيروى از قانون فطرت و پنهان نگاه داشتن تمايل جنسى كودك، در برنامه تربيتى خود دستور داده است پدران و مادران، فرزندان خويش را از ديدن مناظر شهوت‏انگيز و شنيدن كلمات مهيج كه عامل مؤثرى براى بيدار كردن غريزه جنسى است دور نگاه دارند.

غريزه جنسى يكى از مهمترين فطريات كودك است. اين غريزه در پرتو يك سلسله قوانين و مقررات دقيق طبيعى، راه رشد و تكامل خود را مى‏پيمايد و تا رسيدن به ايام بلوغ منازلى را طبق برنامه فطرت قدم به قدم طى مى‏كند.

براى اينكه كودكان دچار انحراف جنسى نشوند، براى اينكه با تمايل عالى عفت بار آيند، لازم است پدران و مادران با برنامه تربيتى صحيحى كه هم‏آهنگ برنامه فطرت باشد، كودكان را از نظر غريزه جنسى تحت مراقبت قرار دهند و آنان را به راه صحيح و سعادتبخش رهبرى نمايند.

بايد توجّه داشت كه دوران بين شش تا دوازده سالگى از نظر غريزه جنسى دوران مخصوصى است، در اين دوره غريزه جنسى مانند آتشى است كه در زير خاكستر پنهان است و در ايام بلوغ آن خاكستر كنار مى‏رود و آتش زبانه مى‏كشد و از سوى ديگر برنامه طبيعت و قانون خلقت اين است كه تمايل جنسى در سنين بين شش تا دوازده سالگى بايد در حال اختفاء باشد.

با توجّه به اصل هماهنگى روشهاى تربيت و طبيعت، بهترين برنامه تربيتى در راه پرورش صحيح غريزه جنسى بين سنين شش تا دوازده سال برنامه‏اى است كه با اختفاء غريزه جنسى هم‏آهنگ باشد و محبّت كودكان با يكديگر شائبه تمايل جنسى نداشته باشد، و به عبارت روشن‏تر، برنامه طبيعت در چند سال قبل از بلوغ، اختفاء تمايل جنسى است، لازم است برنامه تربيت نيز با قانون طبيعت هم‏آهنگ باشد و شرايط پرورش كودك، به اختفاء غريزه جنسى كمك كند.

اسلام در برنامه‏هاى تربيتى خود، هماهنگى قوانين تكوين و تشريع را مراعات نموده و با روشهاى عملى موجبات اختفاء تمايل جنسى كودكان را فراهم آورده است.

اسلام، كودكان از شش سال به بالا را از هر گونه عمل مهيّجى كه باعث تحريك تمايل جنسى شود دور نگاهداشته و پدران و مادران را به ايجاد محيط مساعد براى پنهان نگاه داشتن تمايل جنسى آنان مكلّف نموده است. در اين باره اخبار و روايات فراوانى رسيده است كه در اينجا به برخى از آنها اشاره مى‏شود:

قالَ رَسُولُ اللّه‏ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «اَلصَّبِىُّ، وَالصَّبِيَّةُ، وَالصَّبيَّةُ والصَّبيَّةُ يُفَرَّقُ بَيْنَهُمْ فِى الْمَضاجِعِ لِعَشْرِ سِنينَ». رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى‏فرمود: «بستر خواب پسر بچه با پسر بچه و پسر بچه با دختر بچه و دختر بچه با دختر بچه در سن ده سالگى بايد از هم جدا شود» (٥٠). عَنِ الْباقِرِ عليه‌السلام قال: «يُفَرَّقُ بَيْنَ الْغِلْمانِ وَالنِّساء فِى الْمَضاجِعِ اِذا بَلَغُوا عَشْرَ سِنينَ» (٥١). امام باقر عليه‌السلام فرمود: «بايستى بستر خواب پسر بچه ده ساله را از زنها جدا كنيد».

قال النّبىُ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «فَرِّقُوا بَيْنَ اَوْلادِكُمْ فِى الْمَضاجِعِ اِذا بَلَغُوا سَبْعَ سِنينَ» (٥٢) مى‏فرمود: «موقعى كه فرزندان شما هفت ساله شدند بستر خوابشان را از يكديگر جدا كنيد».

عَنْ مُوسَى بْن جَعْفرٍ قالَ قالَ عَلىٌّ عليهما‌السلام: «مُرُوا صِبْيانَكُم بِالصَّلوةِ اِذا كانُوا اَبْناءَ سَبْعِ سِنينَ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُم فِى الْمَضاجِعِ اِذا كانُوا ابْناءَ عَشْرِ سِنينَ» (٥٣). حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام از على عليه‌السلام : نقل كرده است كه فرمود: «در هفت سالگى فرزندان خود را به نماز واداريد و در ده سالگى بستر خواب آنها را از يكديگر جدا كنيد».

اسلام برنامه تربيت را با قانون طبيعت هم‏آهنگ كرده و دستور داده است كه بستر كودك از شش سال به بالا مستقل باشد تا از راه تماس بدنى موجبات تهييج غريزه جنسى فراهم نشود.

عن ابى الحسن عليه‌السلام قال: «اِذا اَتَتْ عَلَى الْجارِيَةِ سِتُّ سِنينَ لَمْ يَجُرْ اَنْ يُقَبِّلَها رَجُلٌ لَيْسَتْ هِىَ بِمَحْرَمٍ لَهُ وَلا يَضُمُّها اِلَيْهِ» (٥٤) حضرت ابى الحسن عليه‌السلام فرموده است: «وقتى دختر بچه شش ساله شد مرد نامحرم حق ندارد او را ببوسد، و همچنين نمى‏تواند او را در آغوش بگيرد».

عَنْ اَبى عَبْدِ اللّه‏ عليه‌السلام قالَ: «اِذا بَلَغَتِ الْجارِيَةُ سِتَّ سِنينَ فَلا يَنْبَغى لَكَ اَنْ تُقَبِّلَها» (٥٥). امام صادق عليه‌السلام به راوى فرموده است: «وقتى دختر بچه به سن شش سالگى رسيد براى تو شايسته نيست او را ببوسى».

قال على عليه‌السلام : «مُباشَرَةُ الْمَرْأَةِ اِبْنَتَها اِذا بَلَغَتْ سِتَّ سِنينَ شُعْبَةٌ مِنَ الزِّنا» (٥٦) على عليه‌السلام فرمود: «دست مالى كردن مادر به آلت دختر بچه شش ساله خود يك قسم زنا محسوب مى‏شود».

عواملى كه ذكر شد باعث تهييج جنسى كودكان مى‏شوند كه براى جلوگيرى از اين امر، اسلام در برنامه‏هاى تربيتى خود اولياء اطفال را از اين اعمال نهى كرده است.

نويسنده‏اى درباره تنظيم روابط خانوادگى چنين گفته است:

«شرع مقدس درباره روابط خانوادگى مقررات بسيارى دارد. اسلام به خانواده‏ها دستور مى‏دهد تا علاوه بر دقت در ارتباط با ديگران خود نيز با يكديگر به طور حساب شده و دقيق رفتار كنند. زمانى كه دختر و يا پسرى جوان در خانواده‏اى وجود دارد. زن و شوهر حق ندارند با يكديگر شوخيهاى نابجا داشته باشند. مادرانى كه فرزندان ٧ ـ ٦ ساله به بالا دارند. در حضور آنها نبايد حتى در فصول گرم از لباس‏هاى نيمه‏عريان استفاده كنند. مكان خواب خواهران و برادران بايد از يكديگر جدا باشد و اتاق خواب زن و شوهر نبايد به گونه‏اى باشد كه سبب تحريك فرزندان گردد» (٥٧).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پي نوشت ها :

١ ـ مطهرى، مرتضى، ١٧٨.

٢ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن الحسن، ١٢٩.

٣ ـ مالك، ف. ٣٨.

٤ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٤٤١.

٥ ـ مطهرى، مرتضى، ١٦٢.

٦ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، جلد شانزدهم؛ ٤٨٢.

٧ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، جلد هفدهم؛ ٢٩٠ ـ ٢٨٩.

٨ ـ سوره احزاب ـ آيه ٣٣.

٩ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن الحسن، ١٠٨ ـ ١٠٧.

١٠ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٢٩١ ـ ٢٩٠.

١١ ـ مطهرى، مرتضى، ١٧٠.

١٢ ـ معصومى، سيد مسعود، «احكام روابط زن و مرد و مسائل اجتماعى آنان»، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، چاپ چهاردهم، ١٣٧٦؛ ١٠٨ ـ ١٠٦.

١٣ ـ موسوى خمينى، سيد روح اللّه‏، ٤٣٥.

١٤ ـ اردستانى، صادق، ٢٣.

١٥ ـ مشكينى، على، ١٦.

١٦ ـ النورى الطبرسى، ميرزا حسين، ١٥٣.

١٧ ـ عيد خدايى، محمد هادى، ١٥٨.

١٨ ـ سوره نور ـ آيه ٣٢.

١٩ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن الحسن، جلد هفدهم؛ ١٣٢ ـ ١٣١.

٢٠ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، جلد چهاردهم؛ ٤٥٨ ـ ٤٥٧.

٢١ ـ الحر العاملى، محمد بن الحسن، جلد چهاردهم؛ ٢٧.

٢٢ ـ المجلسى، محمد باقر، جلد هفتم؛ ٢٩٩.

٢٣ ـ سوره نور ـ آيه ٣٣.

٢٤ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، جلد پانزدهم؛ ١٦٠.

٢٥ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن الحسن، ١٣٢.

٢٦ ـ الرازى، فخر الدين، ٣٨٧.

٢٧ ـ الزمخشرى، محمود بن عمر، ٢٣٧.

٢٨ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن الحسن، ١٣١.

٢٩ ـ الحر العاملى، محمد بن الحسن، جلد پانزدهم؛ ١٣١.

٣٠ ـ الحر العاملى، محمد بن الحسن، جلد پانزدهم؛ ١٣١.

٣١ ـ العروسى، الحويزى، عبدعلى بن جمعه، ٥٩٥ .

٣٢ ـ العروسى، الحويزى، عبدعلى بن جمعه، ٥٩٥ .

٣٣ ـ العروسى، الحويزى، عبدعلى بن جمعه، ٥٩٥ .

٣٤ ـ سوره بقره ـ آيه ١٨٧.

٣٥ ـ الحسينى البحرانى، السيد هاشم، ٣٩٩.

٣٦ ـ طالقانى، سيد محمود، ٧٣ ـ ٧٢.

٣٧ ـ مشكينى، على، ٥٧ .

٣٨ ـ سوره روم ـ آيه ٢١.

٣٩ ـ كمانى، سيد على، ٧٤ ـ ٦٨ .

٤٠ ـ مطهرى، مرتضى، «نظام حقوق زن در اسلام»، قم: انتشارات صدرا، چاپ هشتم، ١٣٥٧؛ ١٧٩.

٤١ ـ فلسفى، محمد تقى، «گفتار فلسفى كودك از نظر وراثت و تربيت»، جلد دوم، تهران: چاپخانه افست مروى، چاپ دوم، ١٣٤٣؛ ٣٦٨.

٤٢ ـ مظاهرى، على اكبر، ٩٤ ـ ٩٣.

٤٣ ـ سوره نور ـ آيه ٥٨ .

٤٤ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن الحسن، جلد هفدهم؛ ١٦٩ ـ ١٦٨.

٤٥ ـ مكارم، شيرازى، ناصر و ديگران، ٥٤٠ ـ ٥٣٩ .

٤٦ ـ سوره نور ـ آيه ٥٩ .

٤٧ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٥٤٢ ـ ٥٤١ .

٤٨ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٥٤٦ ـ ٥٤٤ .

٤٩ ـ فلسفى، محمد تقى، ٣٧٠.

٥٠ ـ حر العاملى، محمد بن الحسن، جلد پنجم؛ ٢٨.

٥١ ـ فلسفى، محمد تقى، ٣٦٧.

٥٢ ـ مجلسى، محمد باقر، جلد بيست و سوم؛ ١١٤.

٥٣ ـ فلسفى، محمد تقى، ٣٦٧.

٥٤ ـ حر العاملى، محمد بن الحسن، جلد پنجم؛ ٢٨.

٥٥ ـ پيشين.

٥٦ ـ فلسفى، محمد تقى، ٣٦٩.

٥٧ ـ صادقى، نبى، «شيوه‏هاى صحيح امر به معروف و نهى از منكر»، مركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامى، چاپ اول، ١٣٧١؛ ٨٩ .

## اجتناب از خلوت با بيگانه

زمانى كه انسان در شرايط محيطى نامساعد و تحريك‏آميز قرار گيرد، خواسته‏هايى در او ظاهر مى‏شود. شيطان اين خواسته‏هاى نفسانى را در نظرش زيبا و دلفريب جلوه مى‏دهد و به گونه‏اى پنهانى و مرموز از درون، فرد را به سوى ارتكاب و انجام عمل وسوسه مى‏كند. شيطان براى انحراف، از كششها و تمايلات غريزى استفاده كرده و فرد را به ارضاى نامشروع شهوات جنسى فرا مى‏خواند (١).

يكى از اين شرايط خلوت كردن زن و مرد بيگانه با يكديگر است به گونه‏اى كه كس ديگرى نتواند وارد آن مكان شود. دين اسلام خلوت با بيگانه را با احتمال و ترس وقوع در حرام، تحريم فرموده، هر چند مشغول عبادت شوند. از پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مروى است كه: «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللّه‏ِ وَالْيَوْمِ الاخِرِ فَلا يَبيتُ فى مَوضِعِ يَسْمَعُ نَفَسَ اِمْرأَةٍ لَيْسَتِ لَهُ بِمَحْرَمِ» «كسى كه ايمان به خدا و روز قيامت دارد در جايى نمى‏ماند كه نفس آن بيگانه را مى‏شنود» (٢).

اسلام در اين زمينه به قدرى دقيق و باريك‏بين است كه حتى مردان را از نشستن در جايى كه قبلاً زنى آنجا نشسته بوده نهى مى‏كند. در حديثى آمده است: قالَ رَسُولُ اللّه‏ِ صلى‌الله‌عليه‌وآله : «اِذا جَلَسَتْ الْمَرْأَةُ مَجْلِسا فَقامَتْ عَنْهُ فَلا يَجْلِسْ اَحَدٌ فى مَجْلِسِها حَتّى يَبْرُدَ» (٣) «هر گاه زنى از جايى كه نشسته برخيزد، مردى در آنجا ننشيند مگر زمانى كه سرد شود».

## كنترل عوامل محرّك فرهنگى و سالم‏سازى محيط اجتماع

در بررسى آفات پاكدامنى ملاحظه شد كه يكى از اين آفات عوامل محرّك فرهنگى و اجتماعى مى‏باشد كه از طريق وارد نمودن عناصر محرك در گرايشهاى انحرافى، منجر به بروز انحرافات جنسى مى‏گردد.

از اين رو بايد همزمان با سلامت اخلاقى محيط خانواده، در ابعاد فرهنگى و اجتماعى نيز دقت عمل وجود داشته باشد.

بجا خواهد بود اگر همزمان با سالم‏سازى محيط‏هاى خانوادگى و آموزشى، مسئولين مربوط در بهسازى اخلاقى محيط اجتماعى نيز اقدام نمايند تا نسلى كه مديريت آينده كشور را در اختيار مى‏گيرد، بتواند با روحى قوى و سالم و اراده‏اى اخلاقى، به ايفاى مسئوليت خويش بپردازد.

در بعد فرهنگى، وسايل ارتباط جمعى بايد به گونه‏اى عمل كنند كه زمينه تحريك و تمايلات نفسانى در مردم به وجود نيايد. هيچكس نمى‏تواند منكر غرايز جنسى بشود ليكن به كار بستن دستورالعمل‏هاى اسلام جهت جلوگيرى از تحريك شهوت بسيار سودمند هستند.

روزنامه و مجلات، راديو و تلويزيون بايد كاملاً تحت كنترل قرار داشته باشند، على الخصوص فيلمهايى كه از تلويزيون پخش مى‏شوند بايد از يك كانال مخصوص توسط متخصصين امور تربيتى و مذهبى (و نه تربيت شدگان اروپا كه مانند آنان مى‏انديشند) بررسى و كنترل گردند و پس از كاناليزه شدن، به روى آنتن‏هاى تلويزيون بيايد.

در بعد اجتماعى نيز، بازار، خيابانها، مجالس و معابر بايد چهره‏اى اسلامى و سالم داشته باشند و مثلاً بانوان نمى‏توانند به شكل بى‏حجاب يا بدحجاب در معابر ظاهر شوند و نيز از توليد و فروش لباسهاى مبتذل بايد جلوگيرى به عمل آيد.

وقتى كه چهره محيط اجتماعى سالم گرديد، زمينه سرايت گناه نيز از بين خواهد رفت. به همين علت اسلام در مورد گناه علنى از خود واكنش شديدى نشان مى‏دهد، زيرا اگر چهره اجتماع ناهنجار شود، قطعا گناه نيز سرايت خواهد كرد. در روايتى از امام على بن موسى الرّضا عليهما‌السلام مى‏خوانيم: «اَلْمُذيعُ بالسَّيئَةِ مَخْذُولٌ والْمُسْتَتِرٌ بِالسَّيَئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ» (٤). «آن كس كه گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آن كس كه گناه را پنهان مى‏دارد مشمول آمرزش الهى است».

لباسها و وسايل مبتذل و پرجاذبه در بازار جامعه اسلامى و پشت ويترينها نبايد به صورت دامى براى صيد عرضه گردد و ضرورى است كه دولت بر كارخانجات توليد پوشاك نظارتى دقيق و مستمر داشته باشد.

يكى ديگر از مسائل اجتماعى موضوع اختلاط دختر و پسر است. دكتر «نبى صادقى» در اين زمينه مى‏گويد:

«آيا گردش دختر و پسر در فضاى آزاد و ... ضرر و مانعى ندارد؟ اگر واقعا ضررى ندارد كه هيچ، ولى مسلّم است چنين نيست. چه اشكالى دارد كه محيط مطالعه و گردش جداى از هم باشد؟ نكند ترس آن داريم كه تمدن امروز ما را ملامت كند؟ ولى بايد قبول كرد كه تمدن توخالى و فضيلت «بادده» امروزى هيچيك از برنامه‏ها و فرهنگها اسلامى را نمى‏پذيرد، در اين صورت چه بايد كرد؟ آيا بايد به خاطر ملامت ملامتگران غرب‏زده، از اصول و معيارهاى اسلامى دست كشيد و يا به خاطر اجرا و پياده كردن نظام تربيتى اسلام و قرآن سرزنش آنان را به جان خريد؟

تمدن امروز فرياد برائت از مشركين ما را در مسجد الحرام و مكه معظمه اصلاً نمى‏پذيرد و ديديم كه نپذيرفتند و جنايت خونين مكه را مرتكب شدند. پس آيا ما بايد به ساز تمدن دنياى امروز برقصيم و چون مردگان به دور خانه كعبه به گردش بپردازيم و يا سعى كنيم تا دستورات اسلام را پياده كنيم؟

مسئله ديگر اين است كه از اختلاط دختران و پسران بايد اجتناب كرد. از نظر علوم تربيتى و روانشناسى، دوستى‏هاى عاطفى ممكن است كم‏كم سر از دوستى‏هاى غريزى درآورد و دو دختر و پسر كه در ابتداى امر فقط بخاطر وحدت هدف دوست شده‏اند اين دوستى ساده و بى‏شائبه تبديل به دوستى غريزى گردد» (٥). «محسن قرائتى» در كتاب «امر به معروف و نهى از منكر» برخى از گامهايى را كه نظام و حكومت براى سالم سازى محيط بايد بردارد، اين گونه بيان كرده است (٦): ـ تبليغ در مورد ازدواج آسان و دادن وام ازدواج به جوانها.

ـ تفكيك مراكز دختر و پسر در همه مقاطع تحصيلى، پارك‏ها، مكانهاى عمومى، بيمارستانها و حتى مراكز خدماتى (تا آنجا كه امكان دارد)؛ تا زنان بتوانند با لباس ساده مشغول به كار شوند و مردان نيز مزاحمتى نداشته باشند.

ـ جلوگيرى از توليد فيلمها، نوارها، كتابهايى كه در آنها زمينه‏هاى انحراف و فساد و ابتذال زياد است، بخصوص بستن بعضى از شركتها، بوتيك‏ها و مؤسسات منحرف و يا جلوگيرى از ارائه لباسها و....

ـ از آنجا كه حيا مانع بسيارى از گناهان و نداشتن حيا زمينه‏ساز انواع منكرات است، مسئولان نظام بايد اصل حيا را در تار و پود جامعه مراعات كنند تا ميدانى براى رشد خلافكاران پيدا نشود.

از جمله دولت اجازه ساختن ساختمانهايى را كه ساكنان آن به طور طبيعى حيا را از دست مى‏دهند، به كسى ندهد. آرى! در ساختمان‏هايى كه فرد در درون خانه خود همه جاى خانه همسايه را مى‏بيند، حيايى نمى‏ماند.

در اين زمينه در حديثى از حضرت على عليه‌السلام آمده است: «اَلْحَياءُ يَصُدُّ عَنْ فِعْلِ الْقَبيح» (٧) «حيا انسان را از كار زشت باز مى‏دارد».

و در حديث ديگرى از ايشان آمده است: «عَلى قَدْرِ الْحَياءِ تَكُونُ الْعِفَّة» (٨). «هر چه حيا بيشتر باشد، عفت بيشتر است». ـ توجّه به زمان‏بندى براى ورود و خروج دختران و پسران در بازديد از موزه‏ها، آزمايشگاه‏ها، نمايشگاه‏ها؛ يكى از اصول مديريت كسانى است كه مى‏خواهند مديريت آنان بر اساس تقوا باشد. ـ برنامه‏ريزى براى پر كردن ايام فراغت جوانان، يكى ديگر از مسائلى است كه در سالم‏سازى محيط و ترك منكر نقش دارد.

ـ اسلام براى سالم‏سازى محيط، هنرهاى دستى، تربيت كودكان، و مديريت داخلى را به زن سپرده است و تا حد امكان با سپردن كارهاى مفيد در محل آرام خانه، زن را از خارج شدن بدون دليل و دور از چشم شوهر نهى فرموده است. البته، هر كجا كه نياز باشد، به زن اجازه خروج داده است، از جمله رفتن به مكه بدون شوهر.

آنچه محيط را فاسد مى‏كند، رها شدن، ولگردى، بى‏هدفى است؛ و گرنه اسلام به زن اجازه راهپيمايى، شركت در انتخابات، داشتن استقلال اقتصادى و سياسى، شركت در عالى‏ترين كنگره‏هاى علمى، نوشتن انواع مقالات تخصصى و تربيتى و علمى را داده است. ولى با همه اين مطالب، هر چه اختلاط زن و مرد كمتر باشد، محيط به سلامت نزديكتر و ميدان براى رشد منكرات تنگتر است.

آرى، از آنجا كه انسان يك موجود اجتماعى است، پاكى جامعه به پاكى او كمك مى‏كند و آلودگى آن به آلودگيش.

روى همين اصل در اسلام با هر كارى كه جو جامعه را مسموم يا آلوده كند شديدا مبارزه شده است.

در قرآن كريم آمده است: (اِنَّ الَّذينَ يُحِبُّونَ اَنْ تَشيعَ الفاحِشَةُ فِى الّذينَ امَنُوا لَهُمْ عَذابٌ اَليمٌ فِى الدُّنْيا وَالاْخِرَةِ وَاللّه‏ُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ) (٩). «كسانى كه دوست دارند زشتيها در ميان مردم با ايمان شيوع يابد عذاب دردناكى براى آنها در دنيا و آخرت است، و خداوند مى‏داند و شما نمى‏دانيد».

تعبير اشاعه فحشاء در اين آيه مفهوم وسيعى دارد كه هر گونه نشر فساد و اشاعه زشتيها و قبائح و كمك به توسعه آن را شامل مى‏شود.

البته كلمه «فاحشه» يا «فحشاء» در قرآن مجيد غالبا در موارد انحرافات جنسى و آلودگيهاى ناموسى به كار رفته، ولى از نظ٠ر مفهوم لغوى چنانكه «راغب» در «مفردات» گويد: «فحش» و «فحشاء» و «فاحشه» به معنى هر گونه رفتار و گفتارى است كه زشتى آن بزرگ باشد، و در قرآن مجيد نيز گاهى در همين معنى وسيع استعمال شده (١٠). بايد توجّه داشت كه عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگيها خود سد بزرگى در برابر فساد است. اشاعه فحشاء و نشر گناه و تجاهر به فسق اين سد را مى‏شكند، گناه را كوچك مى‏كند، و آلودگى به آن را ساده مى‏نمايد.

در حديثى از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى‏خوانيم: «مَنْ اَذاعَ فاحِشَةً كان كَمُبْتَدِئها» (١١) «كسى كه كار زشتى را نشر دهد همانند كسى است كه آن را در آغاز انجام داده».

ذكر اين نكته نيز لازم است كه «اشاعه فحشاء» اشكال مختلفى دارد (١٢):

گاه به اين مى‏شود كه دروغ و تهمتى را دامن برند و براى اين و آن بازگو كند. گاه به اين است كه مراكزى كه موجب فساد و نشر فحشاء است بوجود آورد. گاه به اين است كه وسائل معصيت در اختيار مردم بگذارند و يا آنها را به گناه تشويق كنند و بالاخره گاه به اين حاصل شود كه پرده حيا را بدرند و مرتكب گناه در ملأ عام شوند، همه اينها مصداق «اشاعه فحشاء» است چرا كه مفهوم اين كلمه، وسيع و گسترده مى‏باشد.

يك نكته بسيار مهم كه در آيه مذكور وجود دارد، اين است كه نمى‏گويد كسانى كه اشاعه دهند، بلكه مى‏گويد «دوست دارند كه چنين كارى را انجام دهند» و اين نهايت تأكيد در اين زمينه است.

## حدود شديد و مجازات در حضور جمع

حدودى كه در اسلام براى عمل شنيع زنا تعيين شده و نيز مجازات گناهكار در حضور جمع از موجبات جلوگيرى از شيوع فحشاء در جامعه است.

خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايد: (اَلزّانِيَةُ وَالزَّانى فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأفَةً فى دينِ اللّه‏ِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُون بِاللّه‏ وَالْيَوْمِ الاْخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةً مِنَ الْمُؤمِنينَ) (١٣) «زن و مرد زناكار را هر يك، صد تازيانه بزنيد، و هرگز در دين خدا رأفت (و محبّت كاذب) شما را نگيرد، اگر به خدا و روز جزا ايمان داريد، و بايد گروهى از مؤمنان مجازات آنها را مشاهده كنند.

در «تفسير مجمع البيان» آمده است (١٤): زن و مرد زناكار را در صورتى كه آزاد و مجرد باشند، به هر كدام صد تازيانه بزنيد. اما اگر هر دو يا يكى از آنها داراى همسر باشند، بايد آنكه داراى همسر است، سنگسار شود و در اين باره خلافى نيست. در مورد غلام و كنيز نيز در صورتى كه داراى همسر نباشند صد تازيانه نصف مى‏شود.

بايد در حال اقامه حد گروهى از مؤمنين از سه تن به بالا حاضر باشند و عذاب آنها را مشاهده كنند. برخى گويند: حداقل دو نفر و بعضى گويند: يك نفر است. از امام باقر عليه‌السلام نيز همين مطلب روايت شده است (١٥). فلسفه حضور افراد اين است كه مطلب بين مردم شايع شود و ديگران عبرت گيرند.

مفسر ديگرى گفته است:

«در موقع حد زدن زناكار، واجب است كه طايفه‏اى از مؤمنين حاضر شوند و حد را در حضور آنها جارى سازند تا خطاكنندگان شرمسار و ذليل و خجل شوند و براى سايرين هم عبرت باشد و اصلاً اگر در خلوت و در جايى كه هيچ كس نباشد حد را اجرا سازند كافى نيست» (١٦).

در واقع آيه فوق مشتمل بر سه دستور است: [١] حكم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء (منظور از زنا، آميزش جنسى مرد و زن غير همسر و بدون مجوز شرعى است).

[٢] تأكيد بر اين كه در اجراى اين حد الهى گرفتار محبّتها و احساسات بى‏مورد نشويد، احساسات و محبّتى كه نتيجه‏اى جز فساد و آلودگى ندارد. منتها براى خنثى كردن انگيزه‏هاى اين گونه احساسات مسئله ايمان به خدا و روز جزا را پيش مى‏كشد چرا كه نشانه ايمان به مبدأ و معاد، تسليم مطلق در برابر فرمان اوست، ايمان به خداوند عالم حكيم سبب مى‏شود كه انسان بداند هر حكمى فلسفه و حكمتى دارد و بى‏دليل تشريع نشده، و ايمان به معاد سبب مى‏شود كه انسان در برابر تخلّفها احساس مسئوليت كند.

[٣] دستور حضور جمعى از مؤمنان در صحنه مجازات است چرا كه هدف تنها اين نيست كه گنهكار عبرت گيرد، بلكه هدف آن است كه مجازات او سبب عبرت ديگران هم شود، و به تعبير ديگر: با توجّه به بافت زندگى اجتماعى بشر، آلودگيهاى اخلاقى در يك فرد ثابت نمى‏ماند، و به جامعه سرايت مى‏كند، براى پاكسازى بايد همانگونه كه گناه برملا شده مجازات نيز برملا گردد.

و به اين ترتيب، اساس پاسخ اين سؤال كه چرا اسلام اجازه مى‏دهد آبروى انسانى در جمع بريزد روشن مى‏شود، زيرا مادام كه گناه آشكار نگرديده و به دادگاه اسلامى كشيده نشده است. «خداوند ستار العيوب است» راضى به پرده‏درى نيست اما بعد از ثبوت جرم و بيرون افتادن راز از پرده استتار، و آلوده شدن جامعه و كم شدن اهميّت گناه، بايد به گونه‏اى مجازات صورت گيرد كه اثرات منفى گناه خنثى شود و عظمت گناه به حال نخستين باز گردد.

اصولاً در يك جامعه سالم بايد «تخلّف از قانون» با اهميّت تلقّى شود، مسلما اگر تخلّف تكرار گردد آن اهميّت شكسته مى‏شود و تجديد آن تنها با علنى شدن كيفر متخلفان است.

اين واقعيت را نيز از نظر نبايد دور داشت كه بسيارى از مردم براى حيثيت و آبروى خود بيش از مسئله تنبيهات بدنى اهميّت قائلند و همين علنى شدن كيفر ترمز نيرومندى بر روى هوسهاى سركش آنها است (١٧).

## روزه عامل تضعيف اميال غريزى

پرخورى و تغذيه مداوم از مواد مقوى و گرم و محرّك، علاوه بر اختلالهاى جسمى، هميشه مقدارى انرژى و نيروى مازاد بر احتياج، توليد خواهد كرد كه اين نيروى اضافى، محرك ميل جنسى است.

براى جلوگيرى از اين مسئله، بهترين راه، روزه‏دارى حقيقى است كه منجر به تضعيف اميال غريزى شده و متعاقبا موجب تقويت ايمان و اراده و جنبه‏هاى ملكوتى و اخلاقى انسان مى‏گردد (١٨).

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين باره مى‏فرمايد: «يا مَعْشَرَ الشَّبابِ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَاِنَّهُ لَهُ وِجاءٌ» (١٩) «اى گروه جوانان، هر كس از شما قدرت بر ازدواج دارد، ازدواج كند و اگر برايش مقدور نيست، بر او باد روزه گرفتن، زيرا كه روزه براى او قطع شهوت است». «غزالى» در اين باره مى‏گويد:

«از فايده‏هاى بزرگ گرسنگى، شكستن شهوت همه معصيتهاست و مستولى شدن بر نفس اماره به بدى، چه منشاء همه معصيتها شهوت و قُوَّت است و ماده قُوَّت و شهوت هر آينه طعام است، پس تقليل آن همه شهوتها و قُوَّتها را ضعيف مى‏كند. و سعادت در آن است كه مرد مالك نفس خود باشد و شقاوت در آنكه نفس مالك او بود.

و اين يك فايده نيست بله گنجينه فوايد است. و براى آن گفته‏اند كه گرسنگى خزانه‏اى است از خزاين خداى تعالى و اول چيزى كه به گرسنگى دفع شود شهوت فرج و شهوت سخن است چه گرسنه را شهوت فضول سخن نباشد، پس بدين سبب از آفتهاى زبان چون غيبت و فحش و سخن‏چينى و دروغ و غير آن خلاص يابد و گرسنگى از آن همه مانع آيد.

و اما شهوت فرج، فايده آن پوشيده نيست و گرسنگى شر آن كفايت كند. و چون مرد سير شود فرج را منع نتواند كرد و اگر تقوى آن را مانع آيد چشم را نگاه نتواند داشت. و چنانچه فرج را زناست چشم را هم زناست. و اگر چشم را به پرده تقوى نگاه دارد، فكرت را ضبط نتواند كرد، پس فكرتهاى بد در دل او آيد و در حديث نفس افتد به اسباب شهوت و آنچه مناجات او بدان مشوش شود و بسيار باشد كه در نماز حادث شود» (٢٠).

## كار و فعاليّت

نوجوانان و جوانان از نيرويى پايان‏ناپذير برخوردارند و آمادگى عجيبى براى فعاليّت و كار از خود نشان مى‏دهند. آنان را مى‏توان منبع انرژى متراكم ناميد كه اگر در مسير مثبت كار و تلاش قرار گيرد، ايشان را سعادتمند و مسرور مى‏نمايد و چنانچه به جريان فعاليتهاى زندگى سالم منجر نشود، نيروى ناكام و سرخورده نوجوانان و جوانان را به وجود مى‏آورد.

اگر نوجوانان و جوانان را به كار مداوم و زندگى سالم عادت دهيم و جوهر زندگى را در كار به آنان بنمايانيم، موفّق شده‏ايم كه از ابتلاء به انحرافات جنسى ـ بويژه خود ارضايى ـ آنان جلوگيرى كنيم.

كار از سويى موجبات شكوفايى جسم و جان انسان را فراهم مى‏كند و از سوى ديگر مانع بزرگى براى گرايش آدمى به شرارت، فساد و پليدى است. كار و زندگى سالم، روح را پاكيزه و تصفيه مى‏كند.

كسى كه با علاقه و جديّت كار مى‏كند و هدفش اين است كه عضو مفيد جامعه باشد، مالى از راه مشروع بدست آورد، زندگى خود و عائله خويش را با شرافت و بى‏نياز از مردم تأمين نمايد، و سربلند و مباهى، به حيات خود ادامه دهد در مكتب آسمانى اسلام مورد كمال تكريم و احترام است. عَن النّبِّى صلى‌الله‌عليه‌وآله اِنَّهُ قالَ: «مَنْ طَلَبَ الدُّنْيا حَلالاً اِسْتِعْفافا عَنِ الْمَسْئَلَةِ وَسَعْيا عَلى عَيالِه وَتَعَطُّفا عَلى جارِهِ لَقِىَ اللّه‏َ وَوَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ» (٢١).

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: «كسى كه از پى مال مشروع برود براى آنكه آبروى خود را از ذلت سؤال مصون دارد، عائله خويش را اداره كند، و به همسايه خود كمك نمايد، در پيشگاه الهى سربلند و روسفيد است و صورتش مانند ماه تمام، مى‏درخشد».

كسب و كار براى امرار معاش، به اندازه‏اى در نظر ائمه طاهرين عليهم‌السلام ارزنده و مهمّ بود كه اجازه نمى‏دادند افراد متديّن براى عبادت بيشتر، شغل خود را ترك گويند و ساعات كسب را در بندگى و خلوت با خداوند بگذرانند.

رَوى عَلِىُّ بْنُ عَبْدِالْعَزيزِ عَن اَبيعَبْدِاللّه‏ِ عليه‌السلام قالَ، قالَ لى: «ما فَعَلَ عُمَرُ بْنُ مُسْلِم؟» قُلْتُ جُعِلْتُ فِداكَ اَقْبَلَ عَلَى الْعِبادَةِ وَتَرَكَ التِّجارَةَ فَقالَ: «وَيْحَهُ، اَما عَلِمَ اَنَّ تارِكَ الطَّلَبِ لا يُسْتَجابُ لَهُ دَعَواتٌ» (٢٢).

على بن عبدالعزيز مى‏گويد: امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: «عمر بن مسلم چه كرد؟» عرض كردم او به عبادت خدا روى آورده و تجارت را ترك گفته است. حضرت از عمل او اظهار تأسف كرد و فرمود: «مگر نمى‏دانيد كه هر كس كار خود را در طلب معاش ترك نمايد دعاى مستجابى در پيشگاه الهى نخواهد داشت؟» كار و فعاليّت اقتصادى باعث اعتماد به نفس و تحكيم شخصيّت است و به انسان عز و شرف مى‏بخشد. در مقابل بيكارى را «امّ الفساد» لقب داده‏اند و در حديث نيز بيكارى دايم را باعث نادرستى و فساد دانسته‏اند (٢٣). در روايتى از مولى الموحدين على عليه‌السلام آمده است كه:

«كسى كه بيكار باشد و بار خويش را به دوش ديگران بيفكند، ملعون و از رحمت خدا به دور است» (٢٤).

## صبر در برابر معصيت

صبر و بردبارى، اعتماد به نفس، استقامت و پايدارى خود سنگرهاى بزرگ روحى هستند كه مى‏توانند به انسان مدد بخشند و او را از لغزش و شكست حفظ نمايند.

وقتى غريزه جنسى به سراغ كسى مى‏آيد و او را رنج و عذاب مى‏دهد، اگر صبر و بردبارى كند و خود را آلوده ننمايد، اضافه بر اينكه، آبروى خود و ديگران را حفظ كرده، به يك مقام معنوى هم دست يافته است.

امير المؤمنين عليه‌السلام مى‏فرمايد: «صبر دو گونه است، صبر در مصيبت كه نيكو و پسنديده است و صبر در مقابل گناه و نافرمانى خدا، كه از صبر اول شايسته‏تر و نيكوتر است» (٢٥).

الگوى بارز صبر در برابر معصيت حضرت يوسف عليه‌السلام است. در سوره يوسف در اين باره چنين آمده است: (اِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَاِنَّ اللّه‏َ لا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنينَ) (٢٦). «هر كس تقوى پيشه كند و شكيبايى و استقامت نمايد (سرانجام پيروز مى‏شود) چرا كه خداوند پاداش نيكوكاران را ضايع نمى‏كند». آرى يوسف عليه‌السلام در سايه همين تقواى الهى و صبر در برابر معصيت بود كه به آن مقام والا دست يافت.

## پرورش معنويّت

ما در عصرى زندگى مى‏كنيم كه جهان به شدت در ماديات غلتيده و يكسره غرق در جاذبه‏هاى نفسانى و دنيايى گرديده است و خلأ عظيم و هولناكى از اخلاق، ايمان و عرفان پديد آمده است؛ به عبارتى امروزه جهان به شدت نيازمند تفسيرى معنوى از هستى است. در حالى كه هم‏اكنون، تحليلهاى مادّى و مكانيكى از هستى به بن‏بست رسيده است.

نوجوانان و جوانان نيز در چنين جامعه‏اى، علاقه‏مندند كه به نوعى عطش خود را در زمينه معنويات، عرفان، ايمان و اخلاق، فرو نشانند. معنويّت شهدى را در كام آنان مى‏ريزد كه وجودشان را لبريز از حيات و حركت و پويايى مى‏نمايد. پايه‏هاى ايمان كه بر اساس فطرتى خداجو در وجود ايشان از ابتدا ريشه داشته است، بايد پرورش يابد و ساختمان مستحكم اخلاقى و دينى را در وجودش بنا كند. لكن مربيان و اولياء بايد به نحوى اين نياز به معنويّت را در وجود آنان با يقين پيوند زنند. آن چنان يقينى كه گويى حضور خداوند را بر عالم هستى احساس مى‏كند و جذبه‏هاى ملكوتى را در عمق وجودش مى‏يابد (٢٧).

موضوع مهمى كه در پرورش معنويّت تأثير دارد «اقامه نماز» با كيفيت و شرايط كامل آن است. نماز نه فقط بهترين و نزديكترين راه ارتباطى انسان با خداست، بلكه همچون سد پولادينى در برابر امواج گناه عمل مى‏كند. لازمه چنين تأثيرى، اقامه نماز به شكل مطلوب آن است. نمازى كه اگر به طور شايسته انجام شد، انسان را از هر گناهى مصونيت مى‏بخشد.

قرآن هم در اين زمينه مى‏فرمايد: (اِنَّ الصَّلوةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ...) (٢٨). «به درستى كه نماز (انسان را) از زشتى‏ها و منكرات باز مى‏دارد».

در «تفسير نمونه» ذيل اين آيه آمده است (٢٩): طبيعت نماز از آن جا كه انسان را به ياد نيرومندترين عامل باز دارنده يعنى اعتقاد به مبدأ و معاد مى‏اندازد، داراى اثر بازدارندگى از فحشاء و منكر است.

انسانى كه به نماز مى‏ايستد، تكبير مى‏گويد، خدا را از همه چيز برتر و بالاتر مى‏شمرد، به ياد نعمتهاى او مى‏افتد، حمد و سپاس او مى‏گويد، او را به رحمانيت و رحيميت مى‏ستايد، به ياد روز جزاى او مى‏افتد، اعتراف به بندگى او مى‏كند، از او يارى مى‏جويد، صراط مستقيم از او مى‏طلبد، و از راه كسانى كه غضب بر آنها شده و گمراهان به خدا پناه مى‏برد (مضمون سوره حمد). بدون شك در قلب و روح چنين انسانى جنبشى به سوى حق و حركتى به سوى پاكى و جهشى به سوى تقوا پيدا مى‏شود.

از اين گذشته به هنگامى كه آماده مقدمات نماز مى‏شود خود را شستشو مى‏دهد، پاك مى‏كند، حرام و غضب را از خود دور مى‏سازد و به بارگاه دوست مى‏رود همه اين امر و تأثير بازدارنده در برابر خط فحشاء و منكرات دارد.

منتها هر نمازى به همان اندازه كه از شرايط كمال و روح عبادت برخوردار است نهى از فحشاء و منكر مى‏كند، گاه نهى كلى و جامع و گاه نهى جزئى و محدود. ممكن نيست كسى نماز بخواند و هيچگونه اثرى در او نبخشد هر چند نمازش صورى باشد هر چند آلوده گناه باشد، البته اينگونه نماز تأثيرش كم است، اين گونه افراد اگر همان نماز را نمى‏خواندند از اين هم آلوده‏تر بودند.

روشن‏تر بگوئيم: نهى از فحشاء و منكر سلسله مراتب و درجات زيادى دارد و هر نمازى به نسبت رعايت شرايط داراى بعضى از اين درجات است.

در حديثى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است كه فرمودند: «مَنْ لَمْ تَنْههُ صَلاتُهُ عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزْدُدْ مِنَ اللّه‏ِ اِلاّ بُعْدا». «كسى كه نمازش او را از فحشاء و منكر باز ندارد هيچ بهره‏اى از نماز جز دورى از خدا حاصل نكرده است».

در حديث ديگرى از همان بزرگوار چنين مى‏خوانيم: كه جوانى از انصار نماز را با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ادا مى‏كرد اما با اين حال آلوده گناهان زشتى بود اين ماجرا را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عرضه داشتند فرمود: «اِنَّ صَلاتَهُ تَنْهاهُ يَوْما» «سرانجام نمازش روزى او را از اين اعمال پاك مى‏كند».

اين اثر نماز به قدرى اهميّت دارد كه در بعضى از روايات اسلامى به عنوان معيار سنجش نماز مقبول و غير مقبول از آن ياد شده است.

چنان كه امام صادق عليه‌السلام مى‏فرمايد: «كسى كه دوست دارد ببيند آيا نمازش مقبول درگاه الهى شده يا نه؟ بايد ببيند آيا اين نماز او را از زشتيها و منكرات باز داشته يا نه؟ به همان مقدار كه باز داشته نمازش قبول است».

نماز وسيله شستشوى از گناهان و مغفرت و آمرزش الهى است چرا كه خواه ناخواه نماز انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته مى‏كند، لذا در حديثى مى‏خوانيم: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از ياران خود سؤال كرد: «اگر بر در خانه يكى از شما نهرى از آب صاف و پاكيزه باشد و در هر روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد، آيا چيزى از آلودگى و كثافت در بدن او مى‏ماند؟»

در پاسخ عرض كردند: نه، فرمود: «نماز درست همانند اين آب جارى است، هر زمان كه انسان نمازى مى‏خواند گناهانى كه در ميان دو نماز انجام شده است از ميان مى‏رود» (٣٠).

و به اين ترتيب جراحاتى كه بر روح و جان انسان از گناه مى‏نشيند، با مرهم نماز التيام مى‏يابد و زنگارهايى كه بر قلب مى‏نشيند زدوده مى‏شود. نماز سدى در برابر گناهان آينده است، چرا كه روح ايمان را در انسان تقويت مى‏كند، و نهال تقوى را در دل پرورش مى‏دهد، و مى‏دانيم «ايمان» و «تقوى» نيرومندترين سد در برابر گناه است، و اين همان چيزى است كه در آيه فوق به عنوان نهى از فحشاء و منكر بيان شده است، و همان است كه در احاديث متعددى مى‏خوانيم: افراد گناهكارى بودند كه شرح حال آنها را براى پيشوايان اسلام بيان كردند فرمودند: غم مخوريد، نماز آنها را اصلاح مى‏كند و كرد.

در سايه پرورش معنويات در انسان، هيچگاه فساد جامعه بر روى او اثرى نخواهد گذاشت و مؤمن واقعى هيچگاه مقهور جامعه فاسد نمى‏شود.

اسلام تلاش مى‏كند تا انسان را به گونه‏اى بسازد كه در برابر گناه مقاوم شود و به تعبير «استاد مطهرى» تقواى قوى پيدا كند، چنانكه اگر به جامعه فاسدى وارد شود، رنگى به خود نپذيرد، درست مانند پزشكى كه خود را واكسينه مى‏كند و به ميان بيماران مسرى مى‏رود ولى ميكروبها در او اثرى نمى‏گذارند (٣١).

پايان حمد و ستايش خداوند را

اى خداى مهربان و ودود توفيق عفاف را به همه

دلدادگان عفاف و پاكى عنايت فرما.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پي نوشت ها :

١ ـ فرهاديان، رضا و بتول فرهاديان، «آنچه يك جوان بايد بداند»، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، چاپ دهم، ١٣٧٦؛ ٧٠.

٢ ـ دستغيب شيرازى، سيد عبدالحسين، «گناهان كبيره»، جلد اول؛ ٢١٣.

٣ ـ الحر العاملى، محمد بن الحسن، جلد چهاردهم؛ ١٨٥.

٤ ـ كلينى، محمد بن يعقوب، «اصول كافى»، جلد دوم؛ ١٨٢.

٥ ـ صادقى، نبى، ٩٥ ـ ٩٤.

٦ ـ قرائتى، محسن، «امر به معروف و نهى از منكر»، قم: مركز فرهنگى درسهايى از قرآن، چاپ هفتم، ١٣٧٧؛ ١٦٦ ـ ١٦٥.

٧ ـ پيشين؛ ٢٨٤.

٨ ـ پيشين؛ ٢٨٥.

٩ ـ سوره نور ـ آيه ١٩.

١٠ ـ سوره شورى ـ آيه ٣٧.

١١ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، جلد چهاردهم؛ ٤٠٦.

١٢ ـ پيشين، ٤٠٧.

١٣ ـ سوره نور ـ آيه ٢.

١٤ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن الحسن، ٩٦ ـ ٩٥.

١٥ ـ مالك، ف . ١٠.

١٦ ـ العروسى الحويزى، عبد على بن جمعه، ٥٧٠ .

١٧ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، ٣٦١ ـ ٣٥٩.

١٨ ـ فرهاديان رضا و بتول فرهاديان، ٨١ .

١٩ ـ البخارى الجعفى، محمد بن اسماعيل، جلد هفتم؛ ٣.

٢٠ ـ غزالى طوسى، ابوحامد محمد، «احياء علوم الدين»، جلد سوم؛ ١٨٢ ـ ١٨١.

٢١ ـ نورى الطبرسى، ميرزا حسين، جلد دوم؛ ٤٢٤.

٢٢ ـ فلسفى، محمد تقى، «گفتار فلسفى بزرگسال و جوان از نظر افكار و تمايلات»، تهران: هيئت نشر معارف اسلامى، چاپ اول، ١٣٥٢؛ ٣٨٣.

٢٣ ـ شرفى، محمد رضا، ٢٥٥.

٢٤ ـ شرفى، محمد رضا، ٢٥٥.

٢٥ ـ اردستانى، صادق، ١٢٨.

٢٦ ـ سوره يوسف ـ آيه ٩٠.

٢٧ ـ شرفى، محمد رضا، ٢٦٠ ـ ٢٥٩.

٢٨ ـ سوره عنكبوت ـ آيه ٤٥.

٢٩ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، جلد شانزدهم؛ ٢٩٤ ـ ٢٨٤.

٣٠ ـ حر العاملى، محمد بن الحسن، جلد سوم؛ ٧.

٣١ ـ صادقى، نبى، ٨٥ .

# كتابنامه

منابع عربى ١ ـ قرآن مجيد.

٢ ـ نهج البلاغه.

٣ ـ ابن اثير، «النّهاية فى غريب الحديث والاثر»، قم: مؤسسه اسماعيليان، الطبعة الرابعة، ١٣٦٧.

٤ ـ ابن منظور، «لسان العرب»، بيروت: دار احياء التراث العربى، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ ه . ق.

٥ ـ احمد بن فارس، «مقاييس اللّغة»، قاهره: دار احياء الكتب العربية، الطبعة الاولى، ١٣٦٩ ه . ق.

٦ ـ بخارى، محمد بن اسمعيل، «صحيح البخارى»، بيروت: دار احياء التراث العربى، الطبعة الاولى.

٧ ـ ترمذى، محمد بن عيسى، «الجامع الصحيح وهو السنن الترمذى»، بيروت: دار احياء التراث العربى، الطبعة الاولى.

٨ ـ حرّ عاملى، محمد بن الحسن، «وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة»، بيروت: دار احياء التراث العربى، الطبعة الاولى.

٩ ـ حرّانى، الحسن بن على، «تحف العقول عن آل الرسول»، بيروت: منشورات مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، الطبعة الخامسه، ١٣٩٤ ه . ق.

١٠ ـ حسينى بحرانى، سيّد هاشم، «البرهان فى تفسير القرآن»، طهران: مركز الطباعة والنشر فى مؤسسة البعثة، الطبعة الاولى، ١٤١٥ ه . ق.

١١ ـ حقى البروسوى، اسماعيل، «تفسير روح البيان»، بيروت: دار احياء التراث العربى، الطبعة السابعه، ١٤٠٥ ه . ق.

١٢ ـ حلى، جعفر بن الحسن، «المختصر النافع»، بى‏جا: مؤسسه مطبوعات دينى، چاپ پنجم، ١٣٧٤.

١٣ ـ خورى شرتونى لبنانى، سعيد، «اقرب الموارد فى فصح العربيّة والشّوارد»، بيروت: چاپ افست رشديه، الطبعة الاولى.

١٤ ـ رازى، فخر الدين، «مفاتيح الغيب المشتهر بالتفسير الكبير»، الطبعة الاولى.

١٥ ـ زمخشرى، محمود بن عمر، «الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الاقاويل فى وجوه التأويل»، بى‏جا: الطبعة الاولى.

١٦ ـ سيّد قطب، «تفسير فى ظلال القرآن»، القاهره: دار الشروق، الطبعة الاولى، ١٤١٢ ه . ق.

١٧ ـ سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، «الدّر المنثور فى التفسير بالمأثور»، كاظميه: دار الكتب العراقيه، الطبعة الاولى.

١٨ ـ طريحى، فخر الدين، «مجمع البحرين»، بيروت: دارُ مكتبة الهلال، الطبعة الاولى، ١٩٨٥ م.

١٩ ـ عبدالباقى، محمد فؤاد، «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم»، القاهره: مطبعة دار الكتب المصريه، الطبعة الاولى، ١٣٦٤ ه .

٢٠ ـ عروسى حويزى، عبد على بن جمعه، «تفسير نور الثقلين»، قم: مطبعة الحكمه، الطبعة الاولى.

٢١ ـ عياشى سلمى سمرقندى، مسعود بن عمر، «تفسير عياشى»، مكتبة علميه اسلاميه، الطبعة الاولى.

٢٢ ـ قمى، عباس، «سفينة البحار ومدينة الحكم والآثار»، بيروت: دار المرتضى، الطبعة الاولى.

٢٣ ـ قمى، على بن ابراهيم، «تفسير قمى»، قم: دار الكتاب، الطبعة الثالثه.

٢٤ ـ كاشانى، مولى محسن، «المحّجة البيضاء فى تهذيب الاحياء»، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، الطبعة الثانيه، ١٤٠٣ ه . ق.

٢٥ ـ كلينى رازى، محمد بن يعقوب، «الفروع من الكافى»، طهران: دار الكتب الاسلاميه، الطبعة الثالثه، ١٣٦٧.

٢٦ ـ محمدى، سيد كاظم ومحمد دشتى، «المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه»، قم: نشر امام على عليه‌السلام چاپ دوم، ١٣٦٩.

٢٧ ـ محمدى رى‏شهرى، محمد، «ميزان الحكمة»، مركز النشر مكتب الاعلام الاسلامى، الطبعة الثالثه، ١٣٧٠.

٢٨ ـ مراغى، احمد مصطفى، «تفسير المراغى»، بيروت: دار احياء التراث العربى، الطبعة الثانيه.

٢٩ ـ مجلسى، محمد باقر، «بحار الانوار»، بيروت، مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانيه، ١٤٠٣ ه . ق.

٣٠ ـ نورى طبرسى، ميرزا حسين، «مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل»، بيروت: مؤسسة آل البيت، الطبعة الثانيه، ١٤٠٣ ه . ق.

منابع فارسى ١ ـ آمدى، عبدالواحد، «غرر الحكم ودرر الكلم»، ترجمه محمد على انصارى قمى، تهران، چاپ اول.

٢ ـ احسانبخش رشتى، صادق، «آثار الصادقين»، گيلان: روابط عمومى ستاد برگزارى نماز جمعه گيلان، چاپ اول، ١٣٧٠.

٣ ـ اردستانى، صادق، «اسلام و مسائل جنسى و زناشويى»، تهران: انتشارات زرياب، چاپ اول، ١٣٧٧.

٤ ـ اسرار، مصطفى، «دانستنيهاى قرآن»، تهران: انتشارات فلق، چاپ چهارم، ١٣٧٢.

٥ ـ اصفهانى، راغب، «مفردات القرآن»، ترجمه سيد غلامرضا خسروى حسينى، انتشارات مرتضوى، چاپ دوم، ١٣٧٤.

٦ ـ امين، نصرت، «اخلاق و راه سعادت»، نهضت زنان مسلمان، چاپ اول، ١٣٦٠.

٧ ـ امين زاده، محمد رضا، «اخلاق در هستى ادراكى توحيدى»، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوم: ١٣٧٣.

٨ ـ بلاغى، صدرالدين، «برهان قرآن»، تهران: انتشارات امير كبير، چاپ هفتم، ١٣٦٠.

٩ ـ پاينده، ابوالقاسم، «نهج الفصاحه: مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله ، سازمان چاپ و انتشارات جاويدان، چاپ دهم، ١٣٤٥.

١٠ ـ پاينده، مصطفى، «خطوط كلى اخلاق در قرآن»، انتشارات اسوه، چاپ اول، ١٣٧٣.

١١ ـ تاج لنگرودى، محمد مهدى، «واعظ اجتماع»، تهران: چاپخانه حيدرى، چاپ سوم، ١٣٥٤.

١٢ ـ تاج لنگرودى، محمد مهدى، «واعظ خانواده»، تهران: مؤسسه مطبوعاتى خزر، چاپ دوم، ١٣٤٧.

١٣ ـ تنهايى، ح.ا. و جواد نكهت، «شيوه تنظيم رساله و پايان نامه»، اراك: انتشارات ستاره، چاپ اول: ١٣٧٥.

١٤ ـ جوادى آملى، عبداللّه‏، «زن در آئينه جلال و جمال»، تهران: مركز نشر فرهنگى رجا، چاپ چهارم، ١٣٧٤.

١٥ ـ حجتى، سيد محمد باقر، «اسلام و تعليم و تربيت»، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چاپ اول، ١٣٥٨.

١٦ ـ حجتى، سيد محمد باقر و عبدالكريم بى‏آزار شيرازى، «تفسير كاشف»، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چاپ دوم، ١٣٦٦.

١٧ ـ دستغيب شيرازى، سيد عبدالحسين، «اخلاق اسلامى»، نشر محراب، چاپ چهارم، ١٣٦٢.

١٨ ـ دستغيب شيرازى، سيد عبدالحسين، «گناهان كبيره»، تهران: انتشارات جهان، چاپ ششم، ١٣٩٩ ه . ق.

١٩ ـ دهخدا، على اكبر، «لغت نامه»، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول، ١٣٤١.

٢٠ ـ رازى، ابوالفتوح، «تفسير روح الجنان وروح الجنان»، تهران: انتشارات كتابفروشى اسلاميه، چاپ اول، ١٣٩٨ ه . ق.

٢١ ـ رضايى، محمد، «واژه‏هاى قرآن»، انتشارات مفيد، چاپ اول، ١٣٦٠.

٢٢ ـ سادات، محمد على، «راهنماى همسران جوان»، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چاپ دوم، ١٣٧٦.

٢٣ ـ شبر، سيد عبداللّه‏، «اخلاق»، ترجمه محمد رضا جباران، قم: انتشارات هجرت، چاپ اول، ١٣٧٤.

٢٤ ـ شرفى، محمد رضا، «دنياى نوجوان»، تهران، انتشارات تربيت، چاپ دوم، ١٣٧٢.

٢٥ ـ شعرانى، ابوالحسن، «نثر طوبى يا دائرة المعارف لغات قرآن»، تهران: انتشارات كتابفروشى اسلاميه، چاپ دوم، ١٣٩٨ ه . ق.

٢٦ ـ صادقى، نبى، «شيوه‏هاى صحيح امر به معروف و نهى از منكر»، مركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامى، چاپ اول، ١٣٧١.

٢٧ ـ طالقانى، سيد محمود، «پرتوى از قرآن»، تهران: شركت سهامى انتشار با همكارى انتشارات قلم، چاپ اول، ١٣٥٨.

٢٨ ـ طباطبايى، سيد محمد حسين، «تفسير الميزان»، ترجمه سيد محمد باقر موسوى همدانى، بنياد علمى و فكرى علامه طباطبايى، چاپ سوم، ١٣٦٧.

٢٩ ـ طبرسى، ابوعلى فضل بن حسن، «تفسير مجمع البيان»، ترجمه احمد بهشتى، مؤسسه انتشاراتى فراهانى، چاپ اول، ١٣٦٠.

٣٠ ـ طبرى، ابن جرير، «تفسير طبرى»، به تصحيح حبيب يغمائى، انتشارات توس، چاپ سوم، ١٣٦٧.

٣١ ـ عبد خدايى، محمد هادى، «اخلاق پزشكى»، مركز چاپ و انتشارات سازمان تبليغات اسلامى، چاپ اول، ١٣٧١.

٣٢ ـ على بابايى، احمد و رضا محمدى، «فهرست موضوعى تفسير نمونه»، قم: مدرسة الامام على بن ابى‏طالب عليه‌السلام ، چاپ چهاردهم، ١٣٧٨.

٣٣ ـ غزالى طوسى، ابوحامد محمد، «احياء علوم الدين»، ترجمه مؤيد الدين محمد خوارزمى، شركت انتشارات علمى و فرهنگى وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالى، چاپ دوم، ١٣٦٨.

٣٤ ـ غزالى طوسى، ابو حامد محمد، «كيمياى سعادت»، كتابخانه مركزى تهران: چاپ هفتم، ١٣٥٥.

٣٥ ـ فانى، كامران و بهاء الدين خرمشاهى، «فرهنگ موضوعى قرآن مجيد»، تهران: انتشارات الهدى، چاپ دوم، ١٣٦٩.

٣٦ ـ فرهاديان، رضا و بتول فرهاديان، «آنچه يك جوان بايد بداند»، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، چاپ دهم، ١٣٧٦.

٣٧ ـ فلسفى، محمد تقى، «گفتار فلسفى، بزرگسال و جوان از نظر افكار و تمايلات»، تهران: هيئت نشر معارف اسلامى، چاپ اول، ١٣٥٢.

٣٨ ـ فلسفى، محمد تقى، «گفتار فلسفى، كودك از نظر وراثت و تربيت»، تهران: هيئت نشر معارف اسلامى، چاپ دوم، ١٣٤٣.

٣٩ ـ فنائى اشكورى، محمد، «منزلت زن در انديشه اسلامى»، قم: انتشارات مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى رحمه‏الله ، چاپ اول، ١٣٦٩.

٤٠ ـ فيض كاشانى، مولى محسن، «اخلاق حسنه»، ترجمه محمد باقر ساعدى، تهران: كانون انتشارات پيام عدالت، چاپ اول، ١٣٧٣.

٤١ ـ قرائتى، محسن، «امر به معروف و نهى از منكر»، قم: مركز فرهنگى درسهايى از قرآن، چاپ هفتم، ١٣٧٧.

٤٢ ـ قريشى، سيد على اكبر، «قاموس قرآن»، تهران: دار الكتب الاسلاميه، چاپ اول.

٤٣ ـ كاشانى، مولى فتح اللّه‏، «تفسير منهج الصادقين»، تهران: انتشارات علميه اسلاميه، چاپ اول.

٤٤ ـ كلينى، محمد بن يعقوب، «اصول كافى»، ترجمه محمد باقر كمره‏اى، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ١٣٧٢.

٤٥ ـ كمالى، سيد على، «قرآن و مقام زن»، انتشارات هاد، چاپ اول، ١٣٦٩.

٤٦ ـ مالك، ف. «گنجينه سعادت: تفسير سوره مباركه نور»، تهران: انتشارات قديانى، چاپ دوم، ١٣٦٢.

٤٧ ـ مركز فرهنگ و معارف قرآن، «مفتاح التفاسير»، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، چاپ اول، ١٣٧٠.

٤٨ ـ مشكينى، على، «ازدواج در اسلام»، ترجمه احمد جنتى، قم: انتشارات ياسر، ١٣٥٩.

٤٩ ـ مصطفوى، سيد جواد، «بهشت خانواده»، قم: انتشارات دار الفكر، چاپ اول، بى‏تا.

٥٠ ـ مطهرى، مرتضى، «مسئله حجاب»، تهران: انتشارات صدرا، چاپ سى و هشتم، ١٣٧٢.

٥١ ـ مطهرى، مرتضى، «نظام حقوق زن در اسلام»، قم: انتشارات صدرا، چاپ هشتم، ١٣٥٧.

٥٢ ـ مظاهرى، على اكبر، «هشدارهاى تربيتى»، قم: انتشارات هجرت، چاپ اول، ١٣٧٤.

٥٣ ـ مظلومى، رجبعلى، «تربيت از ديدگاه معصومين عليهم‌السلام ، تهران: كانون پرورش فكرى كودكان و نوجوانان، چاپ اول، ١٣٦٤.

٥٤ ـ معصومى، سيد مسعود، «احكام روابط زن و مرد مسائل اجتماعى آنان»، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، چاپ چهاردهم، ١٣٧٧.

٥٥ ـ معين، محمد، «فرهنگ فارسى»، تهران: انتشارات امير كبير، چاپ ششم، ١٣٦٣.

٥٦ ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، «تفسير نمونه»، تهران: دار الكتب الاسلاميه، چاپ هيجدهم، ١٣٧٨.

٥٧ ـ موسوى خمينى، سيد روح اللّه‏، «تحرير الوسيله»، ترجمه على اسلامى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوازدهم، ١٣٧٤.

٥٨ ـ نادرى، عزت اللّه‏ و مريم سيف نراقى، «روشهاى تحقيق و چگونگى ارزشيابى آن در علوم انسانى»، دفتر تحقيقات و انتشارات بدر، چاپ نهم، ١٣٧٤.

٥٩ ـ نراقى، ملا احمد، «معراج السعادة»، قم: انتشارات هجرت، چاپ پنجم، ١٣٧٧.

٦٠ ـ نراقى، مهدى، «جامع السعادات»، ترجمه سيد جلال الدين مجتبوى، تهران: انتشارات حكمت، چاپ سوم، ١٣٧٠.

٦١ ـ هاشمى رفسنجانى، على اكبر و جمعى از محققان، «تفسير راهنما»، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، چاپ اول، ١٣٧٤.

فهرست مطالب

[طليعه 2](#_Toc511731563)

[فصل اول : پاكدامنى و اهميّت آن از ديدگاه اسلام 6](#_Toc511731564)

[واژه عفت در قرآن 7](#_Toc511731565)

[اهميّت پاكدامنى 11](#_Toc511731566)

[١ - پاكدامنى از صفات برجسته مؤمنين 11](#_Toc511731567)

[٢ - پاكدامنى برترين عبادتها 16](#_Toc511731568)

[٣ - پاكدامنى يك شرط مهم در انتخاب همسر 17](#_Toc511731569)

[٤ - پاكدامنى عامل حفظ سلامت جامعه 20](#_Toc511731570)

[٥ - فضيلت افراد پاكدامن 23](#_Toc511731571)

[فصل دوم : اسوه‏هاى پاكدامنى 28](#_Toc511731572)

[١ - حضرت مريم عليها‌السلام 29](#_Toc511731573)

[٢ - حضرت يوسف عليه‌السلام 31](#_Toc511731574)

[فصل سوم : آفات پاكدامنى از ديدگاه قرآن و روايات 37](#_Toc511731575)

[افراط در غريزه 39](#_Toc511731576)

[تفريط در غريزه 42](#_Toc511731577)

[چشم چرانى 44](#_Toc511731578)

[زينت و خودآرايى براى بيگانگان 48](#_Toc511731579)

[حركات تحريك آميز 53](#_Toc511731580)

[تأخير در ازدواج 54](#_Toc511731581)

[بى‏پروايى والدين در حريم عفّت 57](#_Toc511731582)

[خلوت با بيگانه 58](#_Toc511731583)

[عوامل محرك فرهنگى و اجتماعى 59](#_Toc511731584)

[بدترين راه دفع غريزه (زنا) 62](#_Toc511731585)

[همجنس گرايى يك انحراف شرم‏آور 66](#_Toc511731586)

[استمناء يك انحراف جنسى ديگر 69](#_Toc511731587)

[فصل چهارم : راههاى مبارزه با آفات عفاف از ديدگاه وحى و روايات 73](#_Toc511731588)

[پرهيز از افراط و تفريط در غريزه 73](#_Toc511731589)

[چشم فرو بستن از نگاه به نامحرم 75](#_Toc511731590)

[آشكار نكردن زينت براى بيگانگان 84](#_Toc511731591)

[آراستگى و خودآرايى براى همسر 96](#_Toc511731592)

[رعايت حجاب اسلامى 99](#_Toc511731593)

[وقار و متانت در گفتار و كردار 119](#_Toc511731594)

[ازدواج و تشكيل خانواده 124](#_Toc511731595)

[پاسدارى از مرزهاى عفت از سوى والدين 134](#_Toc511731596)

[اجتناب از خلوت با بيگانه 146](#_Toc511731597)

[كنترل عوامل محرّك فرهنگى و سالم‏سازى محيط اجتماع 147](#_Toc511731598)

[حدود شديد و مجازات در حضور جمع 153](#_Toc511731599)

[روزه عامل تضعيف اميال غريزى 156](#_Toc511731600)

[كار و فعاليّت 157](#_Toc511731601)

[صبر در برابر معصيت 159](#_Toc511731602)

[پرورش معنويّت 160](#_Toc511731603)

[كتابنامه 166](#_Toc511731604)

[فهرست مطالب 175](#_Toc511731605)